

سخنرانی‌های دین و اجتماع

سخنرانی و مجتهد بارز بان فاری

از انتشارات اداره کل نگارش وزارت فرهنگ و هنر





۱۹۵۰

۲۱۰۵



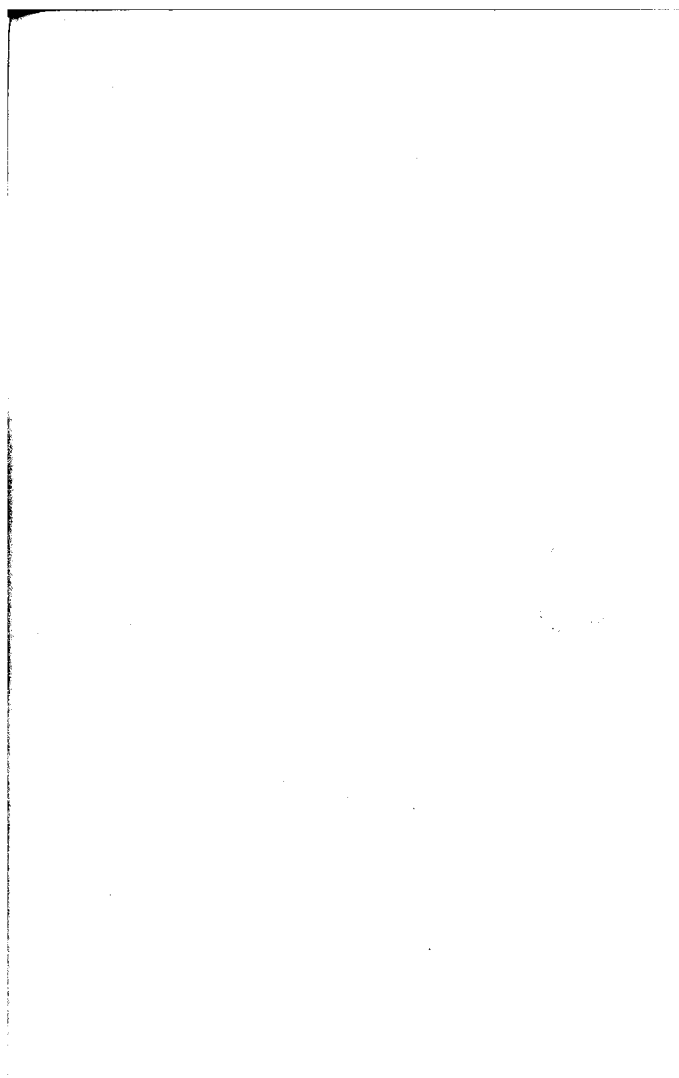
نخستینهای دهمین دوره جلسات

سخنرانی و بحث درباره بانجاری

از انتشارات
اداره کل نگارش وزارت فرهنگ و هنر
بناست جشن فرهنگ و هنر
آبانماه ۱۳۵۳

فهرست

آموزش زبان فارسی در کاربردها و سطوح‌های مختلف.	۱	ادیب برومند
بیماریهای زبان سازمانهای اجتماعی و اداری و نامه‌نگاریهای دولتی.	۸	محمدعلی اما شوشتری
ترجمه و تأثیر آن در زبان و ادب پارسی.	۱۷	حسن بابک
تأثیر ایران و زبان فارسی در آثار ادبی فرانسه.	۳۸	حسن صدر حاج سیدجوادی
زبان فارسی و وسایل ارتباطی جمعی.	۵۵	اسماعیل حاکمی والا
دستور زبان فارسی.	۶۱	محمد خزائلی
نامهای ایرانی جزایر و بنادر خلیج فارس (ریشه نامها و مختصری از تاریخ آنها).	۶۷	ابوالحسن دهقان
زبان فارسی در کاربرد اداری.	۹۲	شاپور راسخ
نفوذ زبان فارسی در عربی.	۱۰۵	سید ودود سیدیونسی
اشتقاق در زبان فارسی.	۱۲۱	جعفر شعار
زبان و ادب فارسی در پیشرفت زمان.	۱۳۰	محمود شفیعی
زبان شیرین فارسی.	۱۴۴	مسعود فرزاد
آموزش زبان فارسی به عنوان یک ابزار علمی در رشته‌های گوناگون دانشگاهی.	۱۵۰	احمد فره‌وشی
زبان عامیانه و زبان ادبی.	۱۶۱	عبدالوهاب نورانی وصال
نفوذ و تأثیر فارسی در سانسکریت.	۱۷۳	شهریار نقوی



پیشگفتار

از سال ۱۳۴۷ همه ساله از طرف وزارت فرهنگ و هنر به مناسبت جشن فرهنگ و هنر، جلسات بحث و سخنرانی به منظور تتبع و پژوهش در میراث فرهنگی و مباحث گوناگون فرهنگ و تمدن ایران در ادوار تاریخ و به خصوص بررسی و تحقیق در زمینه‌های مربوط به زبان و ادب و شعر فارسی تشکیل می‌گردد و چون تدوین و چاپ مجموعه سخنرانیهای مربوط به هر کدام از این جلسات برای همه کسانی که به این مباحث علاقه‌مند هستند مفید و سودمند است اداره کل نگارش وزارت فرهنگ و هنر سخنرانیهای هراجلاسیه را جمع‌آوری و بصورت کتابی جداگانه چاپ و منتشر می‌نماید و در دسترس دانش‌پژوهان قرار می‌دهد.

تاکنون هفت مجموعه از این سخنرانیها به چاپ رسیده است :

سخنرانیهای نخستین کنگره تاریخ در ایران .

سخنرانیهای نخستین کنگره شعر در ایران .

سخنرانیهای نخستین اجلاسیه کنگره تاریخ و فرهنگ ایران .

سخنرانیهای نخستین دوره جلسات سخنرانی و بحث درباره شاهنامه فردوسی.

سخنرانیهای دومین دوره جلسات سخنرانی و بحث درباره شاهنامه فردوسی.

سخنرانیهای نخستین دوره جلسات سخنرانی و بحث درباره زبان فارسی.

سخنرانیهای سومین دوره جلسات سخنرانی و بحث درباره شاهنامه فردوسی.

کتاب حاضر نیز مجموعه سخنرانیهای دومین دوره جلسات سخنرانی

و بحث درباره زبان فارسی است که همزمان با چهارمین جشن فرهنگ و هنر در آبان ماه سال ۱۳۵۰ خورشیدی از طرف وزارت فرهنگ و هنر در پایتخت تشکیل گردید. درگشایش این جلسات استاد صادق کیا رئیس فرهنگستان زبان ایران و معاون وزارت فرهنگ و هنر بعنوان مسئول تشکیل و اداره این جلسات درباره پایگاه والای زبان فارسی در فرهنگ ایران و بستگی آن با یگانگی و همبستگی ایرانیان و بایستگی توجه بیشتر به آماده داشتن آن برای برآوردن نیازمندیهای روزافزون فرهنگی و علمی و فنی و صنعتی کنونی و آینده و همچنین بایستگی بررسی و پژوهش بیشتر در آن سخنانی بیان داشتند و سپس سخنرانان را معرفی نمودند.

این جلسات از چهارشنبه پنجم تا شنبه هشتم آبان ماه در تالارهای ساختمان نوین موزه ایران باستان تشکیل گردید و بیست و هفت تن از دانشمندان کشور در آن سخنرانی نمودند. متن سخنرانیها از پیش تکثیر شده بود و پس از ایراد در دسترس حاضران نهاده می شد.

این دفتر که هشتمین مجموعه از این دوره کتابهاست، پانزده سخنرانی از سخنرانیهای جلسات نامبرده را دربردارد که بی هیچ دگرگونی و با رعایت شیوه املاء خود سخنرانان چاپ گردیده است.

ایرج زندپور

غلطنامه

صفحه	سطر	نادرست	درست
۵	۲۵	دلشینی	دلشینی
۳۰	۱۸	زبان ما	زبانها
۵۹	۲۱	یکریگر	یکدیگر
۶۴	۲۰	بازشناسد	بازشناسند
۶۴	۳۲	پیشاوندهای ما	پساوندها و پیشاوندهای ما
۷۷	۷	در دریای عمان	و دریای عمان
۷۸	۱۱	بند لنگه	بندر لنگه
۷۹	۱۴	بستانو	بستانو
۸۶	۳	نیارکوس	تئارکوس
۸۶	۲۰	فروز	فروزو
۸۷	۳۲	کلیسای نسطوریا	کلیسای نسطوریان
۱۰۵	عنوان سخنرانی	نفوذ زبان تازی در عربی	نفوذ زبان فارسی در عربی
۱۰۷	۱۴	البنجست	البنججست
۱۰۷	۱۸	الییات	الیباب
۱۰۷	۱۹	الیبت	الیبب
۱۰۷	۲۵	اختیا کرین	الختیا کرین
۱۰۹	۷	سوره النخل	سوره النحل
۱۱۵	۵	فیت	فبت
۱۱۵	۱۳	یاموئل	یاموئل
۱۱۵	۱۴	مقاطی	مفاظی
۱۱۵	۲۵	لبس لفرند	لبس الفرند
۱۱۹	۱۸	ملی	مالی
۱۲۱	۱۸	grove	graze
۱۲۱	۱۹	grass	grass
۱۲۸	۸	ابونصر نسوس	ابونصر نسوی
۱۶۱	۱۵	اصلاح	اصلاح

ادیب برومند

آموزش زبان فارسی در کاربردها و سطوحی مختلف

برای بکار بردن زبان سه مورد اصلی وجود دارد . نظم و ثر و نطق ، این سه مورد تجلیگاه زبان در عرصه برازندگی و تشخیص و هنر است و درین عرصه هر قدر پایگاه هنر والاتر باشد فخامت زبان و توانائی او در منتقل کردن مطلب بذهن ها و اثر گذاشتن در دلها بیشتر است و در سطح بالاتری از فرهنگ و کمال قرار دارد .

با این ترتیب کمال مطلوب در هر زبان دست یافتن آن بیایه های بلند هنر است تا در آفرینش فکرهای بکر و اندیشه های بلند و تجسم خیالات زیبا و بیان عواطف و خواست های انسانی توانا و مقتدر باشد برای این منظور در هر يك از سه مورد اساسی بکار بردن زبان از نظم و ثر و سخنرانی شرایطی وجود دارد که در صورت تحقق نیافتن آنها زبان قادر بر رشد فرهنگی و سیر تکاملی نخواهد بود . مهمترین شرط پیشرفت و تکامل زبان تشخیص کیفیت و نحوه بکار بردن آن در هر يك از سه مورد یاد شده است تا در نتیجه این حسن تشخیص نظم و ثر خوب آفریده شود و ایراد نطق مؤثر و ممتاز عملی گردد .

ما اگر بخواهیم درباره زبان فارسی و آموزش آن در موارد گوناگون سخنی بمیان آوریم باید در سه مورد اساسی یاد شده آغاز بحث کنیم و چون درین قسمت مطلب گفتنی بحدیست که هر گز نمیتوان در يك سخنرانی حتی باختصار هم پاره یی از آنها را باستماع حضاران محترم رسانید بناچار تنها بذکر چند نکته درباره ثر فارسی بس میکنیم .

ثر فارسی در روزگار ما بر حسب ذوقها و سلیقه ها و هوسهای گوناگون در وضع خاصی از بی سروسامانی قرار گرفته و از هنجار مستقیم و هموار خود بکوره راههای انحرافی کشیده شده است.

از یکطرف شیوه درست نویسی در زبان فارسی بعلت بیمایگی نویسندگان ادعائی و نداشتن ورزش ذوقی و اطلاعاتی درمتون اصیل ادبی متروک مانده است و از طرف دیگر ورود لغت‌های فرنگی در سلك کلمات فارسی و همچنین اقتباس سبك نگارش از زبانهای اروپائی بوسیله قلم‌زنان کم‌سواد نثر فارسی را بسوی انحطاط سوق داده و علاوه براینها پاره‌ئی هوسناکیهای دیگر نیز از قبیل ساختن ترکیبات غلط و جمله بندیهای ناصحیح باین وضع یاری کرده است درمیان مدعیان فضل یا فضلالی واقعی نیز عده‌ای هستند که هنوز بکار بردن لغات مشکل و کلمات مترادف هموزن و هم معنای تازی را درسیاق نثر نشانه با سوادى و دانش می‌شمارند و مغلق‌نویسی را خوش دارند و بهره‌رچه رنگ عربیت داشته باشد دل‌بسته‌اند .

در برابر اینان جماعتی دیگر نیز وجود کلمات و ترکیبات تازی را دلیل ضعف زبان فارسی انگاشته بطرد آن لغت‌ها از نثر و بکار بردن واژه‌های مهجور فارسی میکوشند و این کار را نمودار وطن پرستی و ایران دوستی می‌انگارند .
مجموع این شیوه‌ها و روشها و هوسها در نثر فارسی ایجاد آشفستگی و انحطاط کرده و در راست بازار ادب فارسی هرج و مرجی زیان‌بار بوجود آورده است و من درین سخنرانی بپاره‌یی تذکرات در باره رفع این وضع نابهنجار اکتفا خواهم کرد .

الف - از بکار بردن لغت‌های خارجی در نثر باید احتراز جست .

بکار بردن لغت‌های فرنگی در نثر فارسی یکی از عیب‌هایی است که در شیوه نگارش ظاهر شده است و برای رفع آن باید کوشید . سرآغاز بروز این عیب درك نیازی بوده است که برای استعمال پاره‌یی لغت‌های خارجی وجود داشته است ولی پس از آن علت‌های دیگر از قبیل تجددمآبی متظاهران به نوآوری و تظاهر آنان بدانستن زبانهای اروپائی و تقلید نابجای عده‌یی کوتاه‌فکر از آنان و غریب‌زدگی گروهی ظاهربین موجب رسوخ این عیب بزرگ در نثر فارسی شده است .

داخل شدن لغات فرنگی در زبان فارسی لطمه بزرگی به اصالت و یکپارچگی این زبان می‌زند و جلال و شکوه دیرین آنرا از میان میبرد و بحیثیت ملی و فرهنگی و سامان ادبیش آسیب سخت میرساند . بنابراین برای پیش‌گیری از هجوم این کلمات در قلمرو زبان باید اندیشمندان چاره اندیشند و وطن‌دوستان تا حدود توانائی از استفاده آن الفاظ پرهیزند .

درباره لغات خارجی باید متذکر شد که برای هر کدام از آنها که در زبان فارسی همانندی بتوان پیدا کرد هرگز نباید آن لغات خارجی را بکار برد

و از لفظ فارسی باید استفاده کرد مثلاً بجای کلمات تازه لغت «مدرن» و بجای موسیقیدان «موزیسین» بکار بردن هرگز شایسته نیست اما استعمال لغاتی همچون «تلفن»، «رادیو»، «سینما»، «ویتامین»، «موتور»، «فیلم» و غیره که جنبه بین‌المللی پیدا کرده و هم‌اکنون معادلی در زبان فارسی ندارد خالی از اشکال است برای اینگونه کلمات نیز اگر فرهنگستان زبان واژه‌هائی وضع کند که بخوبی بتواند جای این لغتها را بگیرد بهتر است و از آن‌پس باید واژه‌های تصویب شده را بکار برد و از استفاده لغت خارجی چشم فرو بست.

عربی زبانان در بکار بردن لغتهای خارجی شیوه مخصوصی دارند که پیروی از آن تاحدی ستوده است و آن عبارت از اینست که واژه خارجی مورد نیاز را دستکاری کرده قدری از شکل بدوی خود بیرون می‌آورند و تابع دستور زبان عربی میگردانند. چنانکه «تلویزیون» و «تلفن» و «مکانیک» را به تلفزیون و تلیفون و میکانیک مبدل کرده و بشکل يك لغت عربی درآورده‌اند و مثلاً (ترانزیستور) را بصورت (ترانزیستورات) جمع بسته‌اند از فارسی هم بسیار لغات را گرفته و عربی کرده‌اند مثل نمونه که بدست آنان انموذج و ساده که ساذج و برنامه که برنامه‌چ و پیاده که بیدق گردیده است.

بنظر این بنده ما نیز اگر برخی از لغتهای خارجی را که در برابر آن واژه فارسی نداریم بنوعی از صورت بیگانه محض بیرون آوریم و با طرز تلفظ و الفبای فارسی منطبق گردانیم بهتر از استعمال آن بصورت اصلی است. مثلاً «ویولن» و «سالن» و «رادیاتور» را بهتر است بشکل ویالون و سالون و رادیاتور با واو ملفوظ بکار ببریم. اما بهر حال استفاده از لغتها و ترکیبات فرنگی در نثر فارسی کاری ناپسندیده است و بطور حتم باید از آن دوری جست و تا آنجا که ممکن است برای ذکر مطلب الفاظ متداول فارسی را بکار گرفت.

ب - فارسی سره مخل نثر شیوا و رساست

برخی از نویسندگان بتصور اینکه وجود لغات عربی در زبان فارسی این زبان را از اصالت و فخامت انداخته است معتقدند که باید نثر را بصورتی نوشت که یکپارچه فارسی سره و از الفاظ عربی پیراسته باشد و برای این منظور خود را در تنگنای لفظ و معنی قرار میدهند.

اینان را اشتباه از این بابت رخ نموده است که تصور میکنند اهمیت يك زبان منحصر بخالص بودن و پیراستگی آن از کلمات بیگانه است و حال آنکه اکثر زبانهای دنیا فاقد چنین حالتی است و از تأثیر در یکدیگر و پذیرفتن پاره‌یی از لغات خارجی برکنار نمیشد.

بعقیده این بنده اگر واژه‌ها و ترکیبات فارسی دری در طی دوران‌های بعد از چیرگی تازیان همه باقی و برقرار مانده و دستخوش فراموشی و دورماندگی از ذهن متکلمان نگردیده بود ما را غنیمتی بزرگ بشمار میرفت و چه بسا بهتر ازین بود که با الفاظ عربی آمیخته گردد. اما برآستی باید دانست که آمیزش زبان فارسی با لغات عربی بمنزله یک قرابت و پیوند سببی است و بگونه‌یی این آمیختگی زیبا و خوشایند درآمده است که نه تنها چیزی از فخامت زبان دری نکاسته است بلکه بر رونق و کمال و درخشندگی و شیوایی و رسائی آن افزوده است. خاصه اینکه در همین فارسی آمیخته بکلمات عربی ادبیاتی از نظم و نثر بوجود آمده است که بزرگترین سرمایه افتخار فرهنگی ایران و پاسدار ملیت ایرانی و مایه تحسین و تمجید جهانیا است.

بدیهی است زبانی که ادبیات رخشنده و ممتازش عظیمترین سرمایه ملی و معنوی محسوب میشود از وجود کلمات عربی که جنبه عربیت خود را درین زبان از دست داده و چه بسا معنا و مفهومش تغییر یافته است لطمه و آسیبی نمی‌بیند و چیزی از قدر و منزلتش کاسته نمی‌گردد. چنانکه از زبان فارسی نیز واژه‌های بیشماری داخل زبان عربی گردیده و بنام لغات دخیل در فرهنگ لغات عربی ضبط شده و در آثار تازی مورد استعمال پیدا کرده است. کلمات «فرمان» «بستان»، «دیوان»، «استاد» و غیره از آنجمله است همانگونه که سادات ایرانی هر چند از ژاد عربی هستند بر اثر پیوند یافتن با عنصر ایرانی و بسربردن در ایران و بهره‌مندی از آب و هوا و نعمت‌های این سرزمین و خو گرفتن با تمدن این ملت در طی قرن‌ها و گذشت روزگاران بتمام معنی ایرانی شده و رنگ عربیت را از دست داده‌اند الفاظ عربی نیز پس از ترکیب یافتن با فارسی و باقی ماندن در زبان ادب و محاوره دیگر جنبه بیگانگی ندارند و نمیتوان آنها را از لحاظ خارجی بودن با لغات فرانسه و انگلیسی و غیره همگوشه و همانند دانست. گرایش پیاری سره‌نویسی که از عواطف سطحی وطن‌دوستانه سرچشمه میگیرد، تقویت‌کننده یک تعصب بیمورد است که نه تنها بجنبه‌های ملیت دوستی مدد نمیرساند بلکه زیان‌هایی نیز وارد میکند زیرا این مسئله بطور ضمنی زبان فارسی ادبی ما را که عبارت از زبان استادان بزرگ سخن از قبیل نظامی و سعدی و حافظ است مورد اعتراض قرار میدهد و آنرا اصیل نمیشمارد و چه بسا ممکن است در ذهن گروهی از افراد ساده دل از این بابت اثری بجای گذارد و آنان را نسبت باینگونه آثار که گنجینه بزرگ فرهنگی ماست کم‌علاقه گرداند — علاوه بر آن تثری که مقید پیاری سره باشد طبعاً بعلت کمبود لغات مستعمل و مأنوس فارسی دچار نارسائی و عدم فصاحت میشود و نویسنده آن مجبور به استفاده از واژه‌های مهجور و دور از ذهن میگردد

و چنین نوشته‌یی توفیقی را که از جهت مفهوم بودن و مؤثر واقع شدن باید دارا باشد کسب نمیکند و برای نویسنده و خواننده دشواری پدید می‌آورد .

ج - مغلّق‌نویسی در نثر پسندیده نیست .

همانطور که مطلب نوشتن بیاری سره و قید بکار نابردن لغت‌های تازی در روال نثر فارسی بجهاتی که گفته شد مورد پسند نیست مغلّق‌نویسی و بکار بردن لفظ‌های مشکل و ترکیبات دشوار عربی نیز برای نثر فارسی خوشایند نمیتواند باشد .

خوشبختانه اینگونه نثر که در ادبیات ما سابقه‌یی دراز دارد از دوران مشروطیت رو بتعدیل تمام رفته و بسرحد ساده‌نویسی رسیده است اما هنوز در میان فاضلان و سخنوران کشور کسانی هستند که با تظاهر بعربی‌دانی به نثر آمیخته با لغت‌های متراکم تازی و ترکیبها و اصطلاحات و جمعهای عربی دلبستگی دارند و در نگارش موضوع باین شیوه می‌گیرایند .

این سبک چیز نوشتن امروز مورد قبول و درخور پیروی نیست زیرا زبان پارسی را از شیرینی و زیبائی و لطافت خاص خود دور میکند و بآن خشونت می‌دهد .

نثر خوب آنستکه نه تنها فاضلان و ادیبان آنرا دریابند و خوش دارند بلکه مردمان کم‌سواد نیز از درك کلی آن بهره‌ور شوند و بخواندش گرایش پیدا کنند و پیداست که اگر شیوه نگارش يك اثر چنان باشد که فهم آن تنها بر عده‌یی معدود آسان آید طالبانش انگشت‌شمار خواهند بود .

د - مقصود از ساده‌نویسی چیست ؟

برخی از کسان چنین پنداشته‌اند که مقصود از ساده‌نویسی خالی بودن نثر از هرگونه بلندپایگی و شکوه و آرایش‌های لفظی و تناسبات پسندیده و صنعت‌های بدیعی است هرچند بی‌تکلف و خالی از تعقید باشد و کار این تصور بآنجا رسیده است که جمعی از نویسندگان پایه نثر فارسی را بفروترین مرتبه کشانده‌اند و آنرا از فاخر بودن و دلشینی و جاودانگی که خاص سخن ادیبانه است عاری ساخته‌اند. ورود لغات خارجی و غلطهای دستوری و اصطلاحات عامیانه و بازاری در نثر و بی‌بندوباری در جمله‌بندیها و بکار بردن لغت‌های بی‌اصل همه ناشی ازین پندار نادرست است که بعضی از نویسندگان مشهور را نیز مشتبه ساخته و آنرا نسبت برعایت نکته‌های لازم بی‌اعتنا گردانیده است .

این دریافت سطحی از ساده‌نویسی موجب آشفتگی خاصی در کار نثر معاصر گردیده و فارسی عامیانه و ادبی را درهم ریخته و بهم آمیخته است زیرا تصور رفته است که کمال مطلوب در نثر آنست که درست همچون گفتگوی روزانه باشد و دیگر هیچ. در حالیکه غرض از ساده نویسی شیوا بودن عبارت‌ها و روشن بودن معانی است بگونه‌ایکه مقصود نویسنده بی‌درنگ بذهن خواننده نقش شود و این حال با فخامت و استواری و شکوهِباری سخن هرگز منافات ندارد. ساده نویسی عبارت است از دوری جستن از استعارات دور از ذهن و سجعهای متکلفانه و صنایع تکلف‌آمیز و احتراز از هر نوع آرایش لفظی و عبارت‌نگاری است که فهم مطلب را بر خواننده مشکل کند و موجب گم گشتن معنی در لابلای کلمات و عبارات گردد و البته اینگونه ساده نویسی با نثر مبتذل و تهی‌مایه‌های فضلی و مزیت‌های ادبی تفاوت بسیار دارد.

ه - نکته‌هایی که در نثر باید رعایت گردد.

برای اینکه نوشته‌ای بشیوایی و درستی و دلنشینی جلوه نماید صرف نظر از لزوم ذوق و قریحه خاص برای بهم پیوستن کلمات و جمله‌بندی دلپذیر، رعایت نکته‌ی چند نیز لازم بنظر میرسد. ازین قبیل.

۱ - تا آنجا که ممکن است از جمله‌های دراز که صدر و ذیل آن فاصله زیاد با هم پیدا میکند و در نتیجه مقصود گوینده با سانی مفهوم نمیشود پرهیز باید کرد مگر اینکه قدرت نویسنده در روشن نوشتن مطلب طوری باشد که ازین جهت اشکالی پیش نیاید.

۲ - از مقدم داشتن افعال بر اجزای دیگر جمله که نثر را به ترجمه لفظ به لفظ شباهت میدهد جز در مورد های خاص احتراز باید کرد.

۳ - بدون تعصب تا آنجا که بفصاحت و زیبایی سخن آسیبی وارد نیاید باید استعمال کلمه فارسی را بر عربی برتر شمرد.

۴ - از بکار بردن ترکیبات عربی همچون «قی علیهذا» و «حتی الاستطاعة» و «مهما ممکن» و «عند الحاجة» و غیره باید دوری جست.

۵ - از لزوم برابری اسم و صفت در جمع که مربوط بقواعد صرف عربی است مثل «خصال حمیده» و «صفات ممتازه» و «افکار عالیه» باید چشم پوشید.

۶ - از جمله‌های کوتاه و نارسا و باصطلاح «تلگرافی» که وافی برای فهماندن مطلب نیست و از قواعد دستوری دور افتاده است باید پرهیز کرد.

۷ - تا حد امکان بشیوه‌ی که زیبایی جمله را از میان نبرد باید کلمات عربی را به علامت جمع فارسی جمع بست. مثل ادیبان بجای ادبا و فایده‌ها بجای

فوائد و غیره .

- ۸ - از استعمال ترکیبات بی‌سابقه و بی‌بندوبار مثل بیانگر و نشانگر و غیره که در پاره‌پی از نوشته‌های روزنامه‌یی دیده میشود باید کناره جست .
- ۹ - درنگارش مطلب الفاظ خوش‌آهنگ و اصیل و ترکیبهای نغز و دلپذیر را باید مورد استفاده قرارداد . آنچه درباره نشر فارسی ذکر شد تنها مربوط بجنبه لفظی آن بود و پیداست که از لحاظ معانی در نشر سخنهای گفتنی بسیار است که درینجا مجال گفتن باقی نیست .

بیماری زبان سازمانهای اجتماعی و اداری و نامه نگاریهای دولتی

الف : نگاهی به ریشه پیدایش این شیوه

زمانی که آغامحمدخان قاجار تهران را پایتخت خود ساخت و این شهر مرکز ایران شد، دبیران دولتی یا بگفته آن زمان منشیان دیوانی در فارسی نویسی در این شهر همان شیوه ای را سرمشق نوشته های خود گرفتند که در روزگار صفویان و زندیان در دستگاههای دیوانی رواج می داشت و مرده ریگ بسیارزشتی از روزگار مغولان بود که سنگین ترین شیوه های نثر فارسی به شمار می آمد.

اگرچه در روزگار قاجاران در شیوه نثر نویسی با کوشش تنی چند از وزیران و دبیران و شاعران درباری شیوه نوشته ها اندکی از روزگار صفویان بهتر شده است ولی افسوس که این دیگرگونی چنان نبود که پاسخ دهنده نیازمندی های زمان باشد. بویژه که در همان زمان جنبش نوخیزی در اروپا پیش آمده و همه چیز جهان کهن آغاز کرده بود با شتاب بسیار رنگ دیگری بخود بگیرد.

به همان گونه که چیرگی تاتاران اثر بسیاری در پسرده ترازگاه اقتصادی سرزمین ما به ویژه در شیوه زمین داری نهاده است، این دیگرگونی سیاسی و اقتصادی نیز اثرهای بسیار زیان آوری در شیوه فارسی نویسی دیوانی پدید آورده بوده.

وزیران دربار مغولان از گونه خواجه رشیدالدین و عطاء ملک جوینی و زیردستانشان برای اینکه شکوه گرانمایگی خود را هرچه بیشتر در مغز خشک خان دراندازند و این باور را دراو استوار سازند که خان در پادشاهی خود پیوسته به هوش سرشار و دانش بیکران ایشان نیازمند است آغاز کرده اند شیوه نوشتن خود را بگونه ای در آورند که از آن نوشته ها کمتر چیزی دستگیر خان بشود و خان خود را در کشورداری هرچه بیشتر نیازمند ایشان به پندارد.

برای دست یافتن به چنین غرضی میکوشیدند نوشته ها در ظاهر آهنگ دار و پرطمطراق باشد هر چند از معنی تهی و بتوان چندین صفحه از آنها را در یک

صفحه فارسی ساده گنجانید. بهترین دست‌مایه برای رسیدن به چنین غرضی لغت‌نامه‌های عربی بود که می‌توانستند از گورستان آنها هزارها واژه مرده پرطمطراق را بیرون کشند و در سجع‌سازیه‌ها و قافیه‌پردازیه‌های خود بکار برند هرچند آن واژه‌ها در عربی دارای چنان معنائی نباشد و در چنان جاهائی به کار نرفته. به وارونه این‌گونه نوشته‌های گوشخراش ساختگی که پدید آمدن آنها انگیزه‌ای جز آنچه گفته شد ندارد، بیشک همین سجع‌نویسان درسخن‌گویی عادی خود فارسی ساده بکار می‌برده‌اند و اگر روزی نامه‌ای از این خواجه‌گان و ال‌اپایگاه بدست آید که در مثل به یکی از پیشکاران خود در ملکهایشان نوشته باشند دیده خواهد شد که زبان آن نامه فارسی ساده است و از آن عربی با فیه‌ای پرطمطراق که در نامه‌های دیوانی به کار می‌برده‌اند پیراسته. دلیل این سخن زبان پاره‌ای شعرهاست که از عظاملك مانده و در تذکره‌های شاعران نگاشته است و هم‌اکنون در دست ما است.

شیوه زشتی که رشیدالدینی‌ها و عظاملكها در نامه نویسی‌های دیوانی پدید آوردند تا روزگار قاجاران به شکل سنتی استوار در دستگاههای دولتی روان مانده و برخی از دیران زمانهای پائین‌تر برای دانش‌نمائی و فضیلت فروشی گاهی چیزهائی نیز بر آن افزوده و بد را هرچه بدتر کرده‌اند.

ب: آغاز جنبش مشروطه

در روزگار قاجارها هرچند تنی از وزیران مانند شادروان قائم‌مقام و شادروان امیرکبیر می‌کوشیده‌اند در شیوه نوشته‌های دیوانی بهبودی پدید آورند، ولی افسوس که جنبش اندکی که با درنگ بسیار جلوه‌گری میکرد چندان نپایید و با خواست زمان نتوانست همگام شود و در زبان نشر فارسی بهبود چشمگیری پدید نیامد. زمانی که جنبش مشروطه‌خواهی در ایران رونق گرفت و گروهی از ایرانیان به اروپا و اندیشه‌های نوی که در اروپا پدید آمده بود کمابیش آشنائی یافتند، بناچار این نیاز پیش آمد که در شیوه فارسی‌نویسی دیگرگونی پدید آید تا بتوان از راه ساده کردن زبان نوشته‌ها، اندیشه‌های نو را به توده انبوه مردم فهمانید. افسوس که در گزینش راه کار، با اینکه کسانی از پیشروان پاکدلانه آرزمند پیشرفت زبان فارسی بودند، و گامهائی نیز برداشته‌اند، از یک راه درست علمی پیروی نمی‌شد. در نتیجه از آن تلاش‌ها میوه‌های شیرینی بدست نیامد.

ج — سره‌نویسان و کهنه‌پرستان

در زمینه شیوه فارسی‌نویسی در این زمان، دو گروه دست‌اندر کار بوده‌اند.

گروهی سره‌نویسان بودند و گروهی دیگر هواخواهان نگهداری واژه‌های عربی در فارسی و مایه‌گیری از زبان عربی برای پیشبرد زبان فارسی !!

این دو گروه چنان کینه‌توزانه دربروی یکدیگر می‌ایستادند و بهم‌گردد و آسیب می‌زدند و نوشته‌های یکدیگر را ریشخند میکردند که پیراستن و آراستن زبان و توانا کردن آن، کاری صدمه‌دینا است، از رهگذری که باید در آن پیش رود پاک بیرون افتاد و بازیچه هوسبازی و سیاست‌گری و گاهی کینه‌توزی شد. گروه سره‌نویسان بیشتر مردمی بودند در زبان فارسی کم‌مایه یا بی‌مایه، و از بدبینی به مردم دیگر بویژه به تازیان و تازی‌پرستان، چنین پنداشته بودند که واژه‌گیری یک زبان از زبان دیگری مایه سرافکندگی است به‌ویژه واژه‌گیری از زبان عربی هیچگاه سزا نخواهد بود. از اینرو در نوشته‌های خود می‌کوشیدند هر چند زورکی هم شده همه واژه‌هایی به کار برند که آنها را از اصل فارسی پنداشته بودند. درجائی که روشن نبود تژاد و تبار همه آن واژه‌ها ایرانی باشد.

این سره‌نویسان تا آنجا در گرداب هوسبازی و پندارگمراه شده بودند که نوشته‌های ایشان مانند یاوه‌هایی شده بود از گونه چیزهایی که در زمان ما بشعر نو شهرت یافته و نویسندگان آنها مانند شاعران نوساز امروز، کمتر معنی سخن خود را می‌فهمیدند.

بسیار روشن است هر زمان یک جستار دانی به چنین سرنوشتی گرفتار شد از راه درست خود بیرون افتد و سودی که باید از تلاشها و کوششها برداشته شود هرگز بدست نخواهد آمد.

گروه دیگر کهنه‌پرستان بودند که سرمایه دانی ایشان همان بود که منشیان روزگار قاجار می‌داشتند. در میان این گروه کسان بسیاری از درسخواندگان در مدرسه‌های قدیمی بودند که بیشترین مایه دانی ایشان اندی صرف و نحو عربی بود و بیشترین گروه کارمندان دولت و برخی روزنامه‌نویسان از همین تیپ بودند که پس از مشروطه‌خواهی به اداره‌ها و سازمانهای وابسته به دولت درآمده بودند.

اینان به انگیزه چگونگی فرهیخت اندیشگی که در مدرسه‌های قدیمی دیده بودند، زبان فارسی را درست نیاموخته بودند ولی به سبب آموختن صرف و نحو عربی و از برداشتن برخی جمله و مثلها در آن زمان، زبان عربی را خیلی توانگر و رسا و والاتر از زبان فارسی می‌پنداشتند و به انگیزه چنین پندارهایی آن حال عرب‌ورزی که در مدرسه قدیمی رواجی می‌داشت و تا پیش از مشروطه‌خواهی در چهار دیوار آن مدرسه‌ها پابسته بود، به انجمنها راه یافت به ویژه به فراخای اداره‌ها رخنه کرد و در میدان آنها گسترده شد و پایه شیوه غلط و زشت نویسندگی‌های

اداری در ایران گردید .

این حال عرب‌ورزی زبان‌آور که رنگ تیره آن هنوز هم در میدان همه اداره‌ها آشکار است مایه پدید آمدن شیوه ناستوده فارسی‌نویسی اداری شده است و این لکه در زبان فارسی ریشه و بنی جز آنچه تا اینجا گفته شد نداشته است . چیزی که باید بر آنچه گذشت افزود اینست که در آغاز جنبش مشروطه خواهی شماره اداره‌ها و میدان کار آنها به اندازه امروز فراوان و فراخ نبود و نامه نویسیهای اداری میدان بسیار تنگی میداشت . از آن سو پیشامد جنگ جهانی نخستین جلوگیری گسترده شدن دیوانهای دولتی در ایران شد و رویدادهای جنگ که آتش آن در سراسر ایران رسیده بود آنچه را بود نیز درهم ریخت و از میان برد .

ولی زمانی که آتش جنگ جهانی فرو نشست و آغاز کردند بر شماره دیوانهای دولتی افزودن و میدان کار آنها را گسترین ، نیاز به نامه نویسیهای اداری روز افزون شد و نیز نیاز به نامگذاریهای تازه فراوان .

گروهی از مهاجران که در هنگام جنگ به سرزمین حکومت عثمانی یا ترکیه کنونی رفته بودند پس از فرو نشستن آتش جنگ به ایران برگشتند و بیشتر نشان در دستگاههای دولتی برای خود جائی و پایگاهی بدست آوردند .

ارمغان این گروه از سفر به عثمانی همان نامه‌های اداری بود که در دیوانهای عثمانی رواج می‌داشت و ترکان آنها را هنگام ترجمه کردن آئینهای اداری از زبانهای فرنگی از مایه خمیر زبان عربی برگرفته و از روی سلیقه خود برابر نامه‌های فرنگی نهاده بودند .

بسیاری از این نامه‌های عربی ترکی شده ، تا آنجا بی‌جا برگزیده شده بود که خود عربان نیز از آنها چیزی نمی‌توانستند دریافت و هیچیک از آنها در هیچ کشور عرب‌زبانی در آن معنی‌ها بکار نمیرفت .

بر این ارمغان ادبی که با دست مهاجران از استانبول به تهران آورده شده بود ، شوخان ایرانی نام «اصطلاحات خان‌والده سرای» نهاده بودند و در میان اداره‌ها چون می‌گفتند این نام از اصطلاحات خان‌والده سرایی است مقصود آن بود از نامه‌هایی که مهاجران زمانی که در استانبول در «خان‌والده سرای» نشیمن میداشته‌اند یاد گرفته و به تهران آورده‌اند .

«خان‌والده سرای» نام کاروانسرائی در استانبول بوده که مالک آن مادر سلطان عبدالحمید پادشاه عثمانی بوده از این رو به «خان‌والده سرای» مشهور بوده است و مهاجران ایرانی هنگام جنگ جهانی نخستین در آنجا خانه گرفته بودند .

سرچشمه نامه‌های : عدلیه ، مالیه ، بلدیہ ، بالاخره و صدها نام دیگر از

این گونه که فرهنگستان نخستین برخی از آنها را برانداخت همه اصطلاحات «خان والده سرائی است». افسوس که هنوز از این گونه نامهای عربی ترکی شده در زبان ادارهای ما به فراوانی دیده میشود.

پس از فرو نشستن جنگ جهانی اول چنان که گفته شد، کسانی که به دستگاههای دولتی درمی آمدند یا پیش از آن زمان در مدرسه های قدیمی درس خوانده بودند و اکنون در پرتو مشروطه به کارهای دولتی درآمده بودند، یا کسانی که اندازه فارسی دانی ایشان از منشیان دیوانی پیش از مشروطه بیشتر نبود. هر دو گروه در همان حال که از فرنگ برگشتگان خرده می گرفتند که چرا واژه های فرنگی به زبان فارسی درمی آمیزند، و ایشان را از فارسی ندانی ریشخند می کردند، خودشان سخت گرفتار بیماری عرب زدگی بودند تا آنجا که چنین می پنداشتند، سخن بزرگانه و نوشته بزرگانه آن است که پر از واژه ها و تعبیرها حتی جمله های عربی باشد هر چند آن واژه ها و تعبیرها و جمله ها در زبان عربی چنان معنائی هم دارا نباشد.

میوه تلخ این پندار زبان آور که جز فضیلت فروشی عامیانه نمیتوان نام دیگری بر آن نهاد، زبان پر از غلط و شیوه نوشتن زشتی است که هم اکنون در دیوانهای دولتی و سازمانهای وابسته به آنها رواج دارد و از آنجا به بیرون نیز تراویده است.

این پندار ناروا چنان براندیشه ها چیره شده است که هنوز بسیاری گمان دارند نامه هر چه به پایگاه بالاتری نوشته شود زبان آن باید بیشتر پر از واژه های سنگین عربی باشد تا سخن بزرگانه به شمار آید و پاس پایگاه والای بالاتر نگهداشته شود.

بدتر آنکه پس از فرو نشستن جنگ جهانی دوم که سازمانهای اداری و اجتماعی هر چه بیشتر گسترده شده و نیز نیاز به واژه های نو برای مفهومی نو روزافزون گردیده است، از یکسو کسانی که فارسی نخوانده به اروپا و امریکا رفته و در آنجا درسی خوانده و به ایران برگشته اند، همه روزه نامهای نو بنو فرنگی از همه زبانهای جهان در میدان زبان فارسی درمی آورند و زبان را هر چه بیشتر آلوده می سازند و از نیرو می اندازند.

از دیگر سو کسانی که گاه دست به ترجمه کردن اینگونه نامهای فرنگی می زنند، چون فارسی درست نمی دانند به پیروی از منشیان زمان مغولان تا قاجاران هنگام ترجمه کردن به زبان عربی رومی آورند و از مایه خمیر زبان عربی واژه های غلط و نا آشنا پیاپی قالب میزنند و به زبان فارسی درمی اندازند و در نوشته های اداری و خبری روان می سازند.

من نمیدانم مایه‌های زبان فارسی چه گناهی کرده‌اند که برای فارسی‌زبانان نیز نباید بکار برده شوند. مثل اینکه باید مایه‌های فارسی را هنگام ترجمه‌ها در پستونگه داریم و هرزمان نیاز به واژه نوی پیدا کردیم از مایه خمیر زبان عربی واژه بگیریم. راستی را چنین رفتاری چه دلیل خردپذیری جز شکست‌خوردگی روانی میتواند دارا باشد.

بدتر از آنچه گفته شد زیان چیره‌شدن قاعده‌های زبانهای بیگانه بر زبان فارسی در شیوه فارسی‌نویسی اداری است.

نویسندگان اداری بی‌هیچگونه نیازی به پیروی از طلبه‌های مدرسه‌های قدیمی قاعده جدا گرفتن نرینه را از مادینه درکار واژه‌ها و زایها پیایی به کار می‌برند. اگر پیشترها «پشتخانه مبارکه» و «دولت فخمیه» و «آستانه مبارکه» را رواج داده بودند امروز نیز: «پرونده‌های مختومه» و «امور مربوطه» و «تعلیمات عالییه» و «دستورات لازمه» و صدها مانند اینها را بکار می‌برند که بسیار زشت است.

آوردن تشبیه عربی در فارسی مانند «دولتین متعاهدتین» بجای دو دولت هم‌پیمان و «مادتین مذکورتین» بجای دوماده پیش‌گفته و «طرفین دعوا» بجای دو سوی دعوا و «طرفین قضیه» و مانند اینها از بدعتهایی است که با خامه نویسندگان اداری در فارسی‌نویسی رواج یافته است و زبان اداری را بیهوده هم دراز کرده و هم غلط و دشوار.

همچنین به کار بردن واژه عربی «لا» به جای «بی» فارسی و ساختن ترکیبهای زشت و غلطی مانند بلاتکلیف، بلاعوض، بلاجواب، بلاتأخیر و مانند اینها از تراویدهای مغز نویسندگان اداره‌هاست.

یا آوردن تنوین که یک‌گونه اعراب در زبان عربی است و در فارسی هیچ نیازی بآن نداریم و در نوشته‌های خوب فارسی مانند نوشته‌های سعدی هیچ بکار برده نشده از گونه: عالماً، عامداً، مسلماً، قطعاً، جزماً، احتراماً، محترماً، غیباً، حضوراً و صدها مانند اینها بی‌هیچ دلیلی در شیوه فارسی اداری بکار میرود و زبان را دشوار و غلط و سنگین کرده است. یا:

آوردن جمعهای عربی مانند: مصدومین، مجروحین، مردودین، احترامات، تعلیمات، تلقینات و زشت‌تر از اینها، دستورات، گزارشات، فرمایشات، سزایجات، اساتید، میادین، فرامین، همه‌گزندهایی است که از خامه منشیان فارسی‌ندان به زبان شیوای فارسی زده شده.

افسوس که جوانان فارسی‌ندان امروز نیز بر اینها افزوده‌اند: مکانسین، تکنسین، سوسیالیست، کاپیتالیست، فوتبالیست، رپرتر، ویزتور، بوکسور ودها

مانند اینها که جز چیره کردن قاعده‌های زبانی بیگانه به زبان فارسی و ویران کردن زبان ملی هیچ اثر دیگری ندارد .
 افسوس که بسیاری از جوانان ما چنین می‌پندارند که هر چه از اینگونه واژه‌ها و ترکیبها از زبانهای بیگانه بردارند و درگفتن و نوشتن خود بکار برند داناتر و نواندیش‌تر جلوه خواهند کرد .

د - باز هم نمونه‌هایی از غلط‌نویسهای اداری

در اینجا اجازه دهید چند نمونه دیگر از غلط‌نویسی‌های شیوه فارسی اداری را بر آنچه گذشت بیفزایم تا بسا مایه عبرتی شود و از بکار بردن و رواج دادن آنها به‌پرهیزند . در زبان اداری :

۱ - برابر واژه Able در انگلیسی ترجمان فارسی‌ندان واژه «قابل» را از خمیرمایه زبان عربی گرفته و نهاده است . از همین جا بوده که شما امروز در نوشته روزنامه‌ها و اداره‌ها ترکیبهای ناروا و غلط «غیر قابل تحمل» و «غیر قابل توصیف» و «غیر قابل عفو» و ده‌ها تعبیر زشت دیگر در حال منفی و نیز ترکیبهای «قابل ذکر» ، «قابل فهم» ، «قابل اکل» ، «قابل شرب» و صدها مانند اینها را در زبان اداره‌ها و روزنامه‌ها می‌بینید که هم بی‌معنی است و هم بیهوده زبان فارسی را در جمله‌سازی دراز کرده است . درجائی که اگر بخواهیم فارسی نویسیم بجای اینها میتوان گفت : تحمل‌ناپذیر ، نستودنی ، نیامرزیدنی یا در حال مثبت «گفتنی» ، «دریافتنی» ، «خوردنی» ، «نوشیدنی» .

۲ - از ترکیبهای زشت و غلط دیگر ترکیبهایی است که با واژه «عدم» می‌سازند . از گونه : «عدم وجود اعتبار» ، «عدم موانع» ، «عدم بصیرت» ، «عدم حضور» ، «عدم تخلف» و صدها عدم دیگر .

۳ - باز از ترکیبهای زشت دیگر ترکیبی است که با واژه «مورد» عربی می‌سازند . «ورد» در عربی که «مورد» از آن گرفته میشود بمعنی آب خوردن شتر است نوبت به نوبت و «مورد» آبشخور شتران در کنار چاه یا جوی آب ، پس بکار بردن «مورد» بجای «جا» نادرست است چنان‌که در سخن نویسندگان درست نویس فارسی هیچگاه واژه «مورد» در این معنی نیامده است . پس ترکیبهای «مورد بحث» ، «مورد سؤال» ، «مورد ذکر» از شیوه فارسی نویسی بدور است و باید از خامه‌ها سترده گردد .

بیماری بزرگتر که نویسندگان اداره‌ها بیش از طلبه‌ها گرفتار آنند ، بیماری

عربی بافی است. تا آنجا که درنامه‌های اداری به اندازهای کار واژه‌های عربی غلط بکار می‌برند که اگر اصمعی یا کسائی یا ابن جنی صاحب بن عباد سرازگور برآورند از شنیدن این ترکیبها گرفتار سرگیجه خواهند شد.

درمثل آقای نویسنده نامه اداری گمان میکند اگر نوشت «نامه را فرستاد» «پیک را گسیل داشت» غلط نوشته باید بجای آنها بنویسند «ارسال داشت» یا «ایفاد داشت» که از دیدگاه قاعده‌های زبان عربی و فارسی هردو غلط است. یا: اگر بجای «سالخوردگی» «کبر سن» و بجای «خردسالی» «صغر سن» ننوشت نامه غلط است درجائی که این دو ترکیب درعرب غلط است. و گویا از عربی‌های ترکی شده باشد.

از همین بیماری، ترکیبهای ناروای «مادام العمر»، «حق الکشف»، و صدها «ال» بیهوده در زبان فارسی درآورده‌اند که زبان ما از آنها پیراسته است. همچنین «ایام معذوریت» «ایام غیبت» وده‌ها مانند این رواج داده‌اند که از شیوه فارسی‌نویسی درست سخت دور میباشد.

من هیچ نمیدانم چه شده زمانی که ترجمانان آن اداره‌ها برآن شده‌اند به زبان فارسی عنایتی نشان دهند و نام‌های فرنگی را ترجمه کنند بیدرنک اندیشه ایشان بسوی مایه خمیر زبان عربی شتافته و از این مایه خمیر بسیاری نامهای من‌درآورده ساخته‌اند که نه فارسی است نه عربی.

اگر درمدرسه‌های مذهبی چنین روالی رواج می‌داشت، باری در آنجا برای زبان عربی يك پایگاه آسمانی می‌پنداشتند. از اینجا بود که سر رشته‌داران دین بهتر می‌دیدند یا برای پیشرفت کار خود بهتر میدیدند از مایه‌های زبان عربی واژه گیرند و تا آنجا که بشود از فارسی که یادگار مجوسی‌گری است خود را دور نگهدارند. در دستگاههای دولتی چرا؟

چرا بجای ماه کنونی «ماه جاری» می‌گویند که بی‌معنی هم هست. چرا بجای دیدنی و شنیدنی «سمعی و بصری» ترجمه کرده‌اند. چرا بجای گفت و شنود روزنامه‌ای «مصاحبه مطبوعاتی» حتی چرا بجای خواندن ترانه «اجرا کردن». روزی در راهرو یکی از سازمانهای دولتی می‌رفتم. بالای یکی از اطاقها تابلو کوچکی دیدم که برآن نوشته بود «دایره تحریر مرموزات». از دیدن این نام خنده‌آور و غلط درجا می‌خکوب شدم. کسی که همراهم بود نگاهی کرد باو گفتم: اگر فارسی می‌دانستید بجای این عبارت دراز و غلط می‌نوشتید: «رازداری» یا «رازنویسی» سپس افزودم شما فرزندان مردمی هستید که در چند هزار سال پیش در کار کشورداری به کاربردن رازنویسی را رواج داده بودند و برای این کار خطی

ویژه ساخته بودند که آنرا «راز دبیره» می خوانده اند .
اکنون به گمان اینکه «رازنویسی» را از فرنگیان آموخته اید نام دفتر آنرا
به این شکل غلط و سنگین ترجمه کرده اید .
زبان فارسی والاترین گوهر در تاج شاهنشاهی ایران است و گران ترین
واستوارترین پایگاه ملیت ایرانی . نباید اجازه داد باین هوسبازی ها و خود
کامگی ها چنین یادگار بزرگی که از آن آیندگان هم هست ، تباه و ویران شود .

ترجمه و تأثیر آن در زبان و ادب پارسی

ما با ترجمه از دیرزمانیست که سروکار داریم، نه هزار و نه دوهزار سال، بلکه قدیمتر از آن. زیرا ترجمه‌ای از زبان ایرانی در دست است که تاریخ آن به سالهای ۵۳۰ - ۵۵۶ پ. م. می‌گردد و اگر این را نخستین ترجمه بحساب آوریم، که در حقیقت نمی‌توان آورد، تاریخ ترجمه در ایران از دوهزار و پانصد سال درمی‌گذرد.

از زمان داریوش که در سالهای ۵۲۲ تا ۴۸۶ پ. م. می‌زیسته نیز کتیبه‌ای به این روزگار رسیده که به سه زبان: پارسی باستان، بابلی و ایلامی انشا شده است. بموجب این کتیبه داریوش نهمین پادشاه از سلسله هخامنشی است. ترجمه قطعات کتیبه بیستون به زبان آرامی و بابلی در روی پاپیروس کشف شده است. بسیاری از متن‌های بازمانده از روزگار هخامنشیان که بر روی کتیبه‌ها نقر گردیده به سه زبان: پارسی باستان، بابلی و ایلامی است و همه این اسناد تردیدی برجای نمی‌گذارد که ترجمه در سرزمین ایران تاریخی بس کهن دارد. در زمان اسکندر و جانشینان او زبان یونانی در ایران انتشار یافت و اندک اندک در سراسر منطقه متصرفی یونانیان حکم زبان بین‌المللی را پیدا کرد و قسمت بزرگی از سکنه نجد ایران ذواللسانین^۱ شدند.

کتیبه‌های سامان ساسانی، در جنب پهلوی ساسانی و پهلوی پارتی دارای نوشته‌بی به خط و زبان یونانیست. درباره زبان کهن اوستائی نیز باید بیاد بیاوریم که چون این زبان بر اثر کهنگی برای اکثریت مزدآپرستان و دوره‌های بعد قابل استفاده نبود ترجمه و تفسیری از آن فراهم گردید که «زند» نامیده شد و پس از طی مدتی مزدآپرستان همین مشکل را در مطالعه زند پیدا کردند و به ترجمه و تفسیر

«زند» بنام «پازند» پرداختند.

دردوران شاپور اول ساسانی ترجمه آثار خارجی یونانی، لاتینی و هندی آغاز گردید. انوشیروان حکمای یونانی را پناه داد و آنان بکار تألیف و ترجمه به زبان و از زبان یونانی واداشت. ترجمه کتاب پنجه تنتره^۲ که ترد ما به کلیله و دمنه معروف است از زبان هندی به زبان پهلوی در زمان انوشیروان مورد اتفاق نظر اهل تحقیق است.

جز این، از ترجمه کتابهای دیگر هندی از جمله بلوهر و بوذاسف آگاهی داریم. این کتاب نخست از هندی به پهلوی و سپس به سریانی و پس از آن به عربی ترجمه گردید. کتاب «اسکندر» نیز که به یونانی بود همین مسیر را پیموده است. این ندیم خبر میدهد که اردشیر بابکان کتابهایی را از چین و هند به ایران آورد و فرزند او نیز همین روش را دنبال کرد و همه این کتابها برای آنکه استفاده عام پیدا کند به پارسی درآمد.

در برخی از کتابهایی که بزبان پهلوی از روزگار ساسانیان و سدههای نخستین اسلامی باقی مانده است اصطلاحات فراوان علمی وجود دارد که غالباً بر اصطلاحات فلسفی یونانی قابل انطباق است. وجود اینگونه اصطلاحات این نکته را به اثبات میرساند که علوم یونانی تنها بوسیله عیسویان ایرانی که به زبان سریانی تکلم میکردند و آثار خود را مینوشتند به ایران راه نیافته است. بلکه زردشتیان پارسی زبان نیز بدین کار مبادرت کرده و زبان پهلوی را با آوردن معادل بسیاری از کلمات و اصطلاحات در برابر کلمات و اصطلاحات یونانی توانگری بخشیده اند. از ترجمه از زبانهای هندی، یونانی، سریانی به زبانهای فارسی میانه و بالعکس اسناد و مدارک فراوانی در دست است، چنانکه سخن گفتن درباره تمامی آنها فرصتی گسترده میخواهد.

بسیاری از آنچه از آثار دوره ساسانی به زبانهای پهلوی و هندی و یونانی و سریانی در آغاز تمدن اسلامی وجود داشته به زبان عربی درآمد است. قدیمترین و نامدارترین مترجم پهلوی به عربی عبدالله بن مقفع فارسی و پسر او محمد از معرفی بیشتر بی نیازند قاطیغوریاس (مقولات عشره)، باری ارمیناس (عبارت) و آنالوطیقا (تحلیل) از آثار ارسطو و ایساغوجی (المدخل الی کتب المنطق) اثر فرفوریوس و کلیله و دمنه از جمله کتبی است که بدست این پدر و فرزند ترجمه شده است. این ندیم ترجمه و تألیف چند کتاب دیگر را از ابن مقفع میداند. این مترجم عالیقدر در اواخر سده نخستین و اوایل سده دوم اسلامی می زیسته است.

کنکه^۴ کتاب شانا را از هندی به یاری ابوحاتم بلخی به پهلوی بازگردانید و بعدها سعید جوهری مولای مأمون عباسی آن را به عربی نقل کرد .
به اشاره و اختصار گفته شد که از اواخر سده نخستین اسلامی ترجمه ، گرم بازاری یافت و ترجمه آثاری از زبان پهلوی و برخی زبان های دیگر مانند سریانی فراوان گردید . اندک اندک دوزبان عربی و فارسی دری گسترش و دامنه یی وسیع یافت و از رواج زبان های دیگر تاحدی کاسته شد .

ولی در سده چهارم و پنجم هنوز عده یی در ایران با خط و زبان پهلوی آشنائی داشتند و همینانند که کتاب ها و دفتر های پهلوی را به نظم و نثر فارسی دری در آوردند . شاید در میان این پهلوی دانان جالب ترین و شگفت انگیز ترین چهره همسر استاد بزرگ طوس ابوالقاسم فردوسی باشد . این معنی را از مطلبی که فردوسی پس از وصف شب در آغاز داستان بیژن و منیژه آورده است می توان یافت :

مرا گفت آن ماه خورشید چهر	که از جان تو شاد بادا سپهر
بیمای می تا یکی داستان	زد دفتر برت خوانم از باستان
بدان سرو بن گفتم ای ماهروی	مرا امشب این داستان بازگویی
مرا گفت کز من سخن بشنوی	به شعر آری از دفتر پهلوی
بگفتم بیار ای مه خوبچهر	بخوان داستان و بیفزای مهر
بخواند آن بت مهربان داستان	زد دفتر نوشته ، گه باستان
بگفتار شعرم کنون گوشدار	خرد یاد دار و ، به دل هوشدار

از چند بیت نقل شده آشنائی همسر فردوسی به خط و زبان پهلوی به وضوح دریافت می شود و در حقیقت باید او را یکی از مترجمان زبان پهلوی در سده چهارم هجری دانست . گرچه زبان پهلوی و فارسی دری چندان از هم دور نیست چنانکه شاید نتوان آنها را دوزبان جداگانه دانست . ولی بهر حال با در نظر گرفتن مشکل خط پهلوی با هزوارش هایش و برخی از تلفظ های نامأنوس آن ، تفاوت این دوزبان جای تردید نیست . چنانکه فردوسی خود خط و زبان پهلوی نمی دانسته و در چند جای شاهنامه به اینکه دیگران برای او کتب پهلوی را میخوانده اند و او به شعر فارسی در می آورده تصریح کرده است . در ایران زبان و ادب پهلوی تا سده هفتم ادامه داشت . در همین سده شاعری بنام زرتشت بهرام پژ دو کتاب مذهبی اردا ویرافنامه را از پهلوی به شعر فارسی دری برگردانید . همچنین در سده های چهارم و پنجم هنوز نقل کتاب های هندی و یونانی و سریانی منقطع نشده بود . نهایت اینکه غالب ترجمه های این دوره به زبان عربی بود که زبان علمی محسوب میگردید . معروفترین مترجم هندی سده چهارم ابوریحان بیرونی دانشمند ایرانی است که برخی

از آثار هندی را از سانسکریت ترجمه کرد. غالباً نویسندگان ایرانی به عربی آشنائی کامل داشتند چنانکه برخی از آثار خود را به هردو زبان نوشتند. در حقیقت خود مترجم آثار خود از عربی بفارسی و یا بالعکس بودند.

پاره‌یی از آثار بوعلی بهردوزبان نوشته شده و نوشته‌های فارسی او با آنکه در زمینه‌های علمی نگاشته آمده از واژه عربی مهجور پیراسته است و در ایجاد اصطلاحات علمی و فلسفی فارسی یکی از مبتکرترین دانشمندان بشمار می‌رود. همچنین شیخ شهاب‌الدین سهروردی متولد به سال ۵۴۹ و مقتول در ۳۶ یا ۳۸ سالگی نیز به این طریق رفته است. در این دوران گاهی اتفاق می‌افتاد که کتاب‌هایی که از عربی ترجمه میگردید کمتر از تألیفات و تصنیفات فارسی دارای ترکیب‌ها و واژه‌های عربی بود. چنانکه بابا افضل کاشی در ترجمه رسالات فلسفی از عربی قدرت خود را در آوردن اصطلاحات روان و سهل و گنجاندن آن‌ها در عبارات محکم فارسی نشان داده است. نهضت ترجمه از زبان تازی به پارسی تا امروز ادامه دارد. پس از حمله مغول بایران ترجمه از ترکی، اگر نه با وسعت بسیار، در ایران مرسوم شد. از جمله کتاب تروک یا توزوک منسوب به امیر تیمور است که باعث افتاد برخی از زبان ترکی جغتائی به فارسی ترجمه شده است و کتاب دیگر که از ترکی ترجمه شده و از آن آگاهی داریم مجالس-النفائس امیرعلیشیر نوایی است. این کتاب در سالهای ۹۲۷ و ۹۲۸ بفارسی نقل گردیده است. در زمان حکومت تیموریان هند هنوز ترجمه از سانسکریت بفارسی رواج داشت و عبدالقادر بن ملوکشاه بداونی متخلص به قادری چند کتاب از جمله «سینک هاسن تبیسی» را بنام «خرد افزا» و «مهاباراته» را بنام «رزمنامه» و «راماین» یا «رامانیا» را بنام «بحرالاسمار» بفارسی برگردانید. در همین دوره یعنی از اوایل قرن دوازدهم که شاه سلیمان صفوی ترجمه از عربی را بفارسی ترویج میکرد. ترجمه از ترکی نیز ادامه داشت «با برنام» که اصل آن ترکی جغتایی بود چندبار بفارسی ترجمه شد. از جمله کسانی که این کتاب را بفارسی برگردانیدند شیخ زین‌العابدین وفایی خوافی، میرزا پاینده حسن غزنوی، قهرمان میرزا عبدالرحیم خان، خان خانان پسر بیرام خان خانان (۹۴۶ - ۱۰۳۶) را باید نام برد. ترجمه شخص اخیر اینک بنام «تروک بابری» و «فتوحات بابری» و «واقعات بابری» شهرت دارد.

بر شمردن نام مترجمان آثار ترکی و سانسکریت و عربی بفارسی از قرن دهم بعد گرچه امکان دارد ولی آسان نیست. گذشته از آن در این فرصت کوتاه نمی‌گنجد. همینقدر باید دانست که آثار فراوانی از سده دهم تا پیدایش رابطه با فرهنگ اروپا از زبانهای ترکی و سانسکریت و عربی بفارسی انجام گردیده است. نباید فراموش کرد که در همه حال ترجمه آثار فارسی به زبانهای دیگر رواج داشته است.

ترجمه از زبان‌های اروپائی :

شرق پس از استیلای مغول ، که سرفصل دوره جاهلیت و خاتمه دوران تمدن بود ، به انحطاط گرایید ، در ایران نیز از آن زمان کانون‌های فروزان علم و دانش و ادب ، جز در مواردی اندک ، خاموش یا ضعیف گردید. حتی علوم و معارف اسلامی از پایه و مایه افتاد و به جای دانشمندی چون فارابی ، بوعلی ، زکریا ، امام محمد غزالی و دهها و صدها دانشمند دیگر و آثارشان اشخاصی چون محمدباقر مجلسی ظهور نمودند و آثاری مانند حلیۃ المتقین عرضه شد . علومى مانند کیمیا ، لیمنیا ، همیا ، سیمیا و ریمنیا که با جمع حروف اول آن‌ها « کله سر » نامیده شدند و نیز از اینگونه علوم میان‌تهی و پوچ دیگر مانند رمل ، جفر ، اعداد علم اختلافات اعضاء (اوزقنق)^۴ و احکام نجوم عوامانه و جادو و پری‌داری و استخراج جنی و ضمیر و تسخیر جن و ارواح و کواکب و بکار بردن طلسمات برای حل و عقد امور و نظایر آنها رایج شد . علمای ظاهری و قشری در مباحث الفاظ بی‌معنی و الفاظ و معنیات بیهوده غرق شدند تا آنجا که برای ترکیب نحوی بسم‌الله الرحمن الرحیم بیش از هزار شکل قابل آمدند. امور اقتصادی و سیاسی و اجتماعی از هم گسیخت و سیر قه‌ت‌رایی تا مرز زوال و نیستی ادامه یافت .

در این هنگامه موهوم‌گرایی در شرق ، نهضت جدیدی در مغرب‌زمین پیدا شد که بر اثر توجه به مبانی دقیق و صحیح علوم و تمدن یونانی و اسلامی و کشف‌ها و اختراعات‌های جدید غرب به شکوفایی آغازید . ظهور و رشد صنایع خودکار در غرب موقعیت بورژوازی را در آن سوی دنیا تحکیم بخشید و در اندک مدتی به چنان حجم و وسعتی رسانید که دیگر بورژوازی در لاک محلی خود نمی‌گنجید ناچار راه شرق از جمله ایران را در پیش گرفت . هیئت‌های سیاسی و نظامی ، مستشاران گوناگون ، مسیون مذهبی ، مأموران رنگارنگ استعماری و کالاهای مصنوع و پیچیده‌ای که محصول کارخانه‌های عظیم اروپا بود همراه فرهنگ و تمدن و ادب و دهها عامل پنهان و آشکار به کشور ما صادر گردید و از اینسوی مواد خام میهن ما که گردش چرخهای عظیم صنعت اروپا را تأمین میکرد با نام‌های گوناگون بسوی اروپا کشیده شد . آشنائی مردم ما با غرب آنان را شیفته تمدن و زندگی جدید غربی ، که به انصاف از حیث تمدن و مادی و سیاسی بر آنچه ما داشتیم رجحان داشت ، کرد . زندگی غربی « مثل اعلای » تمدن و تجدد تلقی شد . از این‌رو تشبه به اروپائیان

۴ - اوزقنق که بصورت‌های اوزقنوق ، اوزقنوخ یا ازگنوخ نیز وجود دارد بمعنی اقامتگاه روح و برجستن بعضی از اعضای بدن است که ترکان بر مبنای آن پیشگوئی‌هایی میکردند و این رسم هنوز باقی است .

در رفتار و کردار و حتی گفتار ایرانی نشانه تمدن و کمال فرد بحساب می‌آمد. بعلاوه احتیاجات روزافزون ما به وسایل مادی و صنعتی و علوم و فنون پیشرفته اروپائیان سبب گردید که خود را بی‌قید و شرط تسلیم بسیاری از مظاهر زندگی اروپائی و بتدریج آمریکائی کنیم. همراه با هرافزار و محصول صنعتی و هر فرد و گروه انسانی که تحت نامهای گوناگون از اروپا به ایران آمد و هیئت‌های سیاسی و فرهنگی و اقتصادی و محصلان ایرانی که به اروپا رفته و بازگشتند درهای تأثیر تمدن اروپائی بر روی زندگی ملت ایران گشوده شد. اینهمه ارتباط‌ها و علائق گوناگون که یکی از آنها ترجمه است موجب ورود بسیاری از واژه‌ها و تغییرات و ترکیبات و اندیشه‌ها و قالب‌های مختلف نویسندگی به سرزمین زبان فارسی گردید. زبان‌های اروپائی زبان فارسی را از جهات گوناگون مورد حمله و هجوم قرار داد. با ورود هر نوع ماشین دهها و صدها نام اروپائی که دلالت بر کل و جزء آن میکرد پیش از آنکه از قلم نویسندگان جاری گردد در بیان مردم بکار رفت.

اگر زبان یونانی که ترجمه آن به زبان‌های ایرانی از پیش از میلاد مسیح در ایران سابقه دارد، بعنوان يك زبان اروپائی صرف نظر کنیم، شاید بتوان گفت نخستین زبانی که از آن بفارسی و بالعکس ترجمه شده است زبان اسپانیائی است. زیرا کلاویخو که همراه هیئتی به دربار امیر تیمور آمده بود در ایران زبان فارسی را نیز آموخت. بطوریکه بسیاری از اصطلاحات گوناگون را نقل کرده و به مجرد اینکه اندک تغییری در لهجه فارسی مردم نواحی سرراهش بوده بی‌درنگ آن را در می‌یافته که همه آنها را با دقت و روشنی نوشته است.

مثلاً «شهری که «اندخود» نام دارد رسیدیم... شهر اندخود در آنسوی مرز ایران قرار دارد. زیرا که به کشور تاجیکستان رسیده بودیم. زبان مردم اینجا اندکی با زبان فارسی تفاوت دارد گویانکه بسیاری از لغاتی که بر سر زبانهاست، عین فارسی است.» اگرچه ترجمه کلاویخو از دو زبان فارسی و اسپانیایی به یکدیگر در یک پهنه وسیع انجام نگرفته و از آن اثر ادبی مستقلى باقی نمانده است با اینهمه با قید تردید میتوان او را نخستین مترجمی دانست که میتوانسته اسپانیایی و ترکی و فارسی را یکدیگر ترجمه کند.

در زمان سلطان محمد خدا بنده (۹۸۵ - ۱۰۰۳ ق.) سیمون دمورال که بزبان فارسی آشنائی کامل داشت از طرف نایب‌السلطنه هند برای تقدیم نامه فیلیپ دوم پادشاه اسپانی به ایران آمد و تمام مطالب خود را بدون مترجم به شاه عرضه داشت. شخص دیگری بنام پل سیمون در سال ۱۰۶۴ نامه‌یی را به خط و زبان فارسی از طرف پاپ پل پنجم به شاه عباس تقدیم کرد. هنگامیکه پرتغالی‌ها بجزایر و بنادر جنوب رفت و آمد داشتند عده‌یی از سکنه محلی به این زبان آشنائی پیدا کردند، ولی

درحالی که از فارسی به پرتغالی ترجمه‌هایی کردند، ازاینکه از پرتغالی به پارسی چیزی ترجمه کرده باشند اطلاعی نداریم.

باید نخستین ایرانیانی را که با زبان‌های اروپائی آشنائی پیدا کردند در میان هیئت‌های نمایندگی جستجو کرد که از زمان تیمور به بعد به دربارهای اروپا فرستاده شدند. غالباً معلوم نیست که این هیئت‌ها با چه زبانی سخن گفتند و چه کسی مترجمی آن‌ها را بعهده داشته است. همین قدر میتوان حدس زد که این سفیران و اعضای هیئت‌های آنان با اقامت چند ماهه که گاهی از یکسال نیز تجاوز میکرد، در اروپا یکی از زبان‌ها را فرا می‌گرفتند و با آن رفع احتیاج می‌کردند. ولی از اینگونه هیئت‌ها تا زمانی که به آن اشاره خواهیم کرد ترجمه مکتوبی در دست نیست.

قدیمترین ترجمه‌یی که از آثار اروپائی بفارسی می‌شناسیم، ترجمه رساله‌یی در فن آبله‌کوبی است که آن را محمد بن عبدالصبور خویی ترجمه کرده است. این رساله در سال ۱۲۴۵ ق. در تبریز با نخستین چاپخانه‌یی که در ایران دایر گردید بچاپ سربی رسید. تاریخ پترکبیر و شارل دوازدهم نیز که در زمان محمدشاه قاجار بوسیله موسی جبرئیل نامی ترجمه شده بود با تاریخ اسکندر در سال ۱۲۶۳ طبع گردید. این کتابها زمینه مساعدی را برای ترجمه آثار ادبی فراهم آورد. از نوشته‌های ادبی برای اولین بار برخی از آثار الکساندر دوما به وسیله محمدطاهر میرزا بفارسی درآمد.

با اعزام گروه اول و دوم محصلان ایرانی به انگلستان و سومین گروه بفرانسه و بازگشت آنان چند مترجم ایرانی را می‌شناسیم.

این دانشجویان از فرنگ برگشته درس‌های معلمان اطریشی و ایتالیائی مدرسه دارالفنون را که غالباً به زبان فرانسه بود بفارسی ترجمه می‌کردند. این ترجمه‌ها در چاپخانه مخصوص دارالفنون به طبع میرسید. از آن تاریخ به بعد ترجمه از زبان‌های گوناگون اروپائی بتدریج در ایران رواج یافت و هر روز بردامنه و وسعت آن افزوده گردید. اکنون نام دهها کتاب معتبر جغرافیائی و تاریخی و نظامی و علمی و ادبی را در فهرست کتابخانه‌های تهران میتوان یافت که در عهد ناصرالدین‌شاه قاجار بفارسی نقل شده و بنظر او رسیده است.

از آغاز ترجمه از زبان‌های اروپائی نیز، مانند گذشته در میان مترجمان و اهل خبرت بحث پیرامون چگونگی ترجمه و شرایط لازم مترجمی ادامه داشته و دارد. در سال ۱۳۲۳ ق. دکتر محمد کرمانشاهی ژیل‌بلاس^۵ اثر لساژ^۶ را بفارسی ترجمه کرد و انتشار داد. اظهار عقیده‌یی که دکتر کرمانشاهی در مقدمه این ترجمه

5 - Gil Blas de Santillane

6 - Alain René Le sage (1668 - 1747)

کرده جالب است. بعقیده او در ترجمه حکایت و افسانه برای مترجم ممکن است اسامی فرنگی را به اسم‌های مرسوم در زبان خود بدل کند، مگر اسامی مشهور مانند «پاریس»، «پورتغال»، «ژاپن»، «ناپلیان»، «بیزمارک»، «میکادو» و غیره... تا طبع خواننده را بواسطه غرایب اسم، از مسمی نرماند و برای تمیز «کادروش» از «کاوالکاتی» و «والاسکف» از «رلاندو» و «دانتس» از «مرسده» و «دنکست» از «اسپرانس» تا انجام حکایت، در هر آن متحیر و سرگردان نشود. از اول مترجم اسم‌ها را به رستم، افراسیاب، شیرین، فرهاد، رعنا، زیبا، نازدار، رازدار و امثال آن‌ها بدل مینماید. در این صورت گذشته از اینکه ضرر به هیچ جا نخورده، مبلغی به سرعت درک و حسن انتقال خواننده کمک کرده است. دکتر کرمانشاهی برای مترجمی که با زحمت زبان خارجی آموخته و با تلف کردن یک یا دو سال از عمر عزیز خود کتاب ترجمه مینماید و اسم‌ها را بدل نمیکند که خواننده سهولت دریابد اظهار تأسف کرده است.

این مترجم در ترجمه خود نام‌هایی از قبیل: یارقلی وکیل، بی‌بی بزرگ عیال مرحوم ملک‌الکتاب، خواجه سلمان حکیم خوانابی، دده بزم آرا، خاله‌جان آغا، کریم شیرهای، شیخ شیبور و امثال آن را بکار برده است و نیز بجای نام کتاب‌های خارجی، نام کتاب‌های ایرانی گذاشته است: «چند جلد کتاب بر روی دو رف کوچک چوبین نصیب من بیچاره بود. اینک عنوان و القاب آنها: ملجأ الطبایحین فی حسن الاطعمه و الاشربه، دیوان سبوح اطعمه، نان و حلواهای بهایی و شیر و شکر او نیز...». دکتر کرمانشاهی گذشته از اینگونه ابراز سلیقه‌ها چنان در ایرانی کردن ترجمه راه افراط پیموده است که هیچگونه نشانه‌یی که بر خارجی بودن اصل اثر دلالت داشته باشد در آن دیده نمیشود.

سید محمدعلی جمال‌زاده نیز در ترجمه عقیده‌یی مشابه دکتر کرمانشاهی ابراز کرده است. بعقیده او مترجم باید معنی و مقصود متن اصلی و نویسنده را در نظر بگیرد و حتی المقدور با رعایت ظاهر و باطن عبارت و معنی، تصرفات مختصری در زمان و مکان و اسامی اشخاص بنماید. مثلاً تهران را بجای پاریس و امروز را بجای چهل سال پیش بگذارد و به اشخاص اسم و قیافه و حرکات و سکنات تازه که با محیط جدید سازگار باشد بدهد و نکات را تاحدی که محیط تازه ایجاب میکند رنگ و صبغه خودمانی بدهد.

جمال‌زاده که خود داستان‌ها و نمایشنامه‌ها و آثار چندی را از زبان‌های بیگانه بفارسی ترجمه کرده به راهی رفته است که میرزا حبیب اصفهانی در ترجمه نمایشنامه «میزاتروپ» اثر مولیر بنام «مردم‌گریز» یا «گزارش مردم‌گریز» در سال ۱۲۸۷ رفته است، او قسمت زیر از ترجمه میرزا حبیب را بهترین نوع ترجمه

میداند . نمایشنامه در اصل چنین است :

« اگر پادشاه شهر بزرگ خود پاریس را بمن میداد ، واگر بنا میشد که من از محبوه‌ام جدا بشوم ، من به پادشاه هانری میگفتم : پاریس خود را پس بگیر ، من محبوه‌ام را بیشتر میخواهم - ای دل من محبوه‌ام را ترجیح میدهم » .

این قطعه را میرزا حبیب چنین ترجمه کرده است :

گر بیک موی ترك شیرازی	بدهد پادشه به من شیراز
گویم ای پادشاه گرچه بود	شهر شیراز ، شهر بی انباز
ترك شیراز کافی است مرا	شهر شیراز خویش بستان باز

یکی از مترجمان ایرانی فن ترجمه را يك زحمت بی‌اجر^۷ نامیده است . زیرا اگر مترجم زحمت بکشد ، خوب ترجمه کند ، تصور میکنند که اصل مطلب خوب بوده و اگر ترجمه بد از آب درآید ، گرچه اصل مطلب بد نوشته شده باشد ، حمل بر بیسوادی وعدم دقت مترجم میکنند و میگویند : خرابکاری کرده است . مثل ترجمه این شعر قلمداد شده است :

گر کنی بخشش گویند که می کرد نه او
ورکشی عربده گویند که او کرد نه می

آنچه مسلم است غرض از فن ترجمه آشنائی با آداب و رسوم و سنن و عادات و اطوار و حرکات و اوضاع و احوال زندگی و طرز تفکر و اندیشه و عقاید و پیشرفت‌های سایر ملل است . در حقیقت ترجمه وسیله نمایش تمدن ملت‌ها از آغاز تا امروز و نشان‌دهنده راهی است که ملت‌ها در پیش دارند. بنابراین اگر در ترجمه ، آثار علمی و ادبی دیگران را بصورتی درآوریم که نتواند این مسایل را نشان دهد و ما را با روح و خصوصیات ملی مردم کشورها آشنا کند نقض غرض کرده‌ایم .

با اطمینان تمام میتوان گفت که ممکن نیست کتابی از زبانی به زبان دیگر ترجمه شود بدون اینکه اثری در زبان دوم بگذارد . زیرا بر ترجمه تنها يك اثر ، مثلاً ورود لغات بیگانه در زبان دوم ، مترتب نیست . بلکه ترجمه دارای تأثیرهای متعددی است که جلوه‌های گوناگون آن را نه تنها در آثار ترجمه شده بلکه در آثاری که بوسیله مؤلفان و مصنفان زبان دوم پدید می‌آید و نیز در شیوه زندگی و اندیشه مردم میتوان دید .

انواع تأثیر ترجمه در زبان فارسی

۱ - مفردات اروپایی در زبان فارسی :

از آن هنگام که مردم ایران با اروپا روابط خود را آغاز کردند ، نفوذ واژه‌های مفرد اروپایی در فارسی آغاز گردید و با توسعه روابط تجارتي و فني و علمي بويژه صدور مواد مصنوع کارخانه‌های اروپا واژه‌های اروپایی بدین زبان راه یافت. مکتب‌های فلسفی ، سیاسی ، علمی ، روانشناسی و ادبی نیز هريك با تعدادی واژه بکشور ما راه پیدا کردند. درین گونه واژه‌ها گاهی کلماتی ساده که معادل فارسی آن نیز در زبان عموم جاری بود دیده میشود . نباید فراموش کرد که مترجمان توانا و با دقت ، با وسواسی عجیب از آوردن واژه‌های اروپایی به زبان فارسی خودداری کرده و کوشیده‌اند در برابر واژه‌های خارجی ، واژه یا ترکیبی فارسی قرار دهند و معنی فارسی را در صورتیکه لازم باشد با ذکر توضیحی در متن یا حاشیه روشن سازند. اما مردم غیرادیب و مترجمان شهرت طلب کم مایه مرزی میان واژه‌های خارجی و ایرانی قایل نشدند. به ویژه مترجمان مطبوعات که از سر بیحوصلگی یا تنگی مجال ، فرصت دقت و تعمق بیشتر را برای یافتن یا ساختن معادل‌های فارسی در برابر واژه‌های بیگانه نداشتند و بهر واژه بیگانه پروانه ورود به زبان شیرین فارسی را دادند. البته کاربرد این واژه‌ها در سطوح مختلف علمی و ادبی و اجتماعی تفاوت دارد . از میان اینگونه واژه‌ها آنها که مفهومان مورد استعمال عمومی دارد و تلفظ و آهنگشان در زبان و گوش ایرانی سنگینی ندارد و براحتی در چهارچوب دستور زبان فارسی می‌گنجد و از قواعد آن پیروی میکند ، در این نزدیک به دوسده ، حتی به دورترین روستاها رفته است . و اگر اندك اشکالی در تلفظ یا معنی آنها وجود داشته ایرانی‌زبانان به ذوق و منطق بر جهاز گفتاری خود در آن تصرف‌هایی کرده‌اند مثال بارز اینگونه واژه‌ها را میتوان «پز»^۸ و «شانس»^۹ ذکر کرد .

پز در فرانسه نامی مونث به معنی جا ، کارگذاری ، نصب ، استقرار ، وضع هیئت ، هنجار ، پیکره ، بخودبستگی ، تصنع ، خودنمایی ، پر ادعایی ، فیس ، افاده ، درنگ ، رقص ، مکث ، عکس‌برداری و در حالت صفتی به معنی موقر ، جدی ، سنگین و آرامست . از معانی متعدد این کلمه در فارسی آنچه بر فیس و افاده دلالت دارد برگزیده شده است و در ترکیباتی مانند «بدپز» ، «پزدادن» ، «خوش‌پز» و در ضرب‌المثل

8 - Pose

9 - Chance

معروف «پز عالی جیب خالی» بکار می‌رود .
 «شانس» نیز فرانسه ونامی مونث است که برپیش‌آمد ، اقبال ، بخت ، قسمت ، نصیب ، خوشبختی دلالت دارد . این واژه را امروز تمام ملت ایران می‌شناسند و آن را در ترکیب‌ها و جمله‌های گوناگون از قبیل «بدشانس» ، «خوش‌شانس» ، «سوختن شانس» ، «شانس داشتن» ، «شانس آوردن» ، «بلند شانس بودن» و این روزها در جمله معروف «شانستو امتحان کن» بکار می‌برند . استکان و سماور و امثال آن دیگر امروز رنگ بیگانگی ندارند.

جز اینگونه واژه‌ها ، واژه‌های فلسفی مانند : تر^{۱۰}، آنتی تر^{۱۱}، سنتر^{۱۲}، دیالکتیک^{۱۳}، ماتریالیسم^{۱۴} و از واژه‌های علمی ارتوپدی^{۱۵}، فیزیوتراپی^{۱۶}، بوتانیک^{۱۷}، لغات مربوط به اجتماعات میتینگ^{۱۸}، دموکراسیون^{۱۹}، کمیته^{۲۰}، کمیسیون^{۲۱}، سمینار^{۲۲} و واژه‌های اجتماعی مانند سوسیولژی^{۲۳}، سوسیالیزم^{۲۴} و اصطلاحات عقیده‌پی مانند دمکرات^{۲۵}، لیبرال^{۲۶} و لغات جامعه‌شناسی از قبیل بوروکرات^{۲۷}، بورژوازی^{۲۸}، فئودالیزم^{۲۹} ونام‌های افزار و آلات فنی از قبیل

-
- 10 - Thèse
 - 11 - Anthithèse
 - 12 - Synthèse
 - 13 - Dialectique
 - 14 - Materialisme
 - 15 - Orthopédie
 - 16 - Physiothérapie
 - 17 - Botanique
 - 18 - Meeting
 - 19 - Demonstration
 - 20 - Comité
 - 21 - Commission
 - 22 - Seminaire
 - 23 - Sociologie
 - 24 - Socialisme
 - 25 - Democratie
 - 26 - Libéral
 - 27 - Bureaucrate
 - 28 - Bourgeoisie
 - 29 - Féodalisme

رادیو^{۳۰}، تلویزیون^{۳۱}، تلفن^{۳۲}، پیستون^{۳۳}، اکسل^{۳۴}، سیلندر^{۳۵} و صدها واژه مفرد در زبان گروهها و قشرها و طبقات مختلف اجتماعی جاری است که غالباً به گرافی، لوژی، ایسم، ایست، سیون یا شن ختم میشود. اینگونه واژهها اگر از راه ترجمه و بطور مستقیم هم وارد نثر فارسی نشود بی شک بصورت انعکاسی در ادب فارسی راه خواهد یافت. یعنی مثلاً داستان نویسی ایرانی بدان هنگام که از سفر قهرمان داستان سخن میگوید ناگزیر واژه ماشین یا اتومبیل را بکار میبرد و اگر اتومبیل در راه دچار نقص فنی شود باید از پنچر شدن لاستیک، سوختن سرسیلندر و شکستن رادیات یا خراب شدن دلكو و سوراخ شدن کارتال گفتگو کند. بعضی از واژههای فرنگی یا معادل فارسی دارد و یا میتوان برای آن معادل فارسی فراهم کرد که البته چنین کاری بعهدہ فرهنگستان است ولی نویسندگان مطلع و با ذوق نیز میتوانند واژههایی برای معادل‌های اروپایی وضع و پیشنهاد نمایند و در صورتیکه جامعه آن را بپذیرد و بکار برد، خود بخود واژه بیگانه معادل آن از مسند نشینی در ادب و زبان فارسی باز خواهد ماند.

در ۱۳۲۵ ق. مطلبی در روزنامه تمدن درج شده که آن را «یکی از سیاحان با سیاست اروپ» نگاشته است. این سیاح در مقدمه مقاله خود توصیه کرده که اصطلاحات فرانسه مقاله را تغییر بدهند و معنای آن را بزبان پارسی بنویسند و تا میتوانند کوشش کنند که زبان مملکتی را از لوٹ ترکیب پاک کنند. و پس از اشاره به لزوم تأسیس فرهنگستان برای جلوگیری از ورود لغات بیگانه، به ایرانیانی که دانسته و ندانسته در گفتار خود اصطلاحات و واژههای فرانسه و روسی را بکار می‌برند تاخته است.

بحث در جواز استعمال یا عدم استعمال الفاظ بیگانه در زبان فارسی تازه نیست و هر يك از صاحب نظران در این باره بارها داد سخن داده اند که فرصت آن نیست که در این گفتار پیرامون آن سخن رانده شود.

۴ - واژه‌های فارسی در برابر واژه‌های اروپایی :

مترجمان زبردست فارسی و فارسی‌زبانان هنگامیکه با مظاهر تمدن اروپا

-
- 30 - Radio
 - 31 - Télévision
 - 32 - Telephone
 - 33 - Piston
 - 34 - Axle
 - 35 - Sylindre

سروکار پیدا کردند و با افکار و اشیایی آشنا شدند که میان آنان سابقه نداشت ، ناچار برای نامیدن آن اشیا و بیان آن افکار به واژه‌های جدیدی نیاز پیدا کردند و چنین واژه‌هایی را از میان واژه‌های زبان فارسی برگزیدند. آنچه از این واژه‌ها مفرد است در زبان فارسی سابقه داشته و با معانی خاصی بکار می‌رفته است اما وقتی این واژه‌ها در برابر واژه‌های جدید اروپایی قرار گرفتند معنی تازه‌یی یافتند. برابر نهادن اینگونه واژه دلایل متعدد و مختلف دارد .

الف = اشیاء با توجه بکاری که انجام می‌دهند نام‌گذاری میشوند. مثال این نوع واژه‌ها در فارسی واژه «فرمان» است در برابر «رل» که نام افزاری است در اتومبیل که بوسیله آن مسیر حرکت اتومبیل تعیین می‌گردد و چون اتومبیل از طریق این افزار فرمان راننده را در حرکت مستقیم یا به چپ و راست اطاعت میکند از این رو در فارسی (فرمان) خوانده میشود و مثال دیگر آن راننده در برابر شوفر^{۳۶} فرانسه و درایور^{۳۷} انگلیسی است . و نیز بادبزن در برابر پنکه^{۳۸} هندی و فن^{۳۹} انگلیسی از این قبیل است .

ب = گاهی تسمیه اینگونه اشیاء به علت شباهت، صورت می‌گیرد. از اینگونه واژه‌ها باز هم در اتومبیل میتوان پروانه ، شمع و دنده را مثال آورد که به علت شباهت ولو مختصر، بدین نام خوانده میشوند.

ج = گاهی اشیاء و معانی جدید به یاری اوصاف و یا عبارت‌های وصفی در زبان فارسی نام‌گذاری می‌گردند. از این قبیلند واژه‌های مرکبی مانند ماشین دودی، چراغ زنبوری یا برق، راه آهن ، بخاری برقی ، چراغ توری ، سه چرخه ، دو چرخه . د = ممکن است اشیاء و امور تازه با انتساب به کشوری که سرزمین اصلی آنهاست یا از آن طریق به کشور ما وارد شده نامیده شوند. مانند : چراغ انگلیسی ، گوجه فرنگی ، هندوانه ، ارسی . واژه «فرد» که سالها به اتومبیل سواری اطلاق میشد اگرچه فارسی نیست از اسم مخترع اتومبیل اخذ شده بود . بسیاری از معادل‌های فرنگی را فرهنگستان ایران و فرهنگستان‌هایی که برای ارتش تشکیل شده بود وضع نموده است . مثلاً در مقابل کلوپ^{۴۰} باشگاه ، آرشیو^{۴۱} بایگانی ، ارگئولوژی^{۴۲}

36 - Chauffeur

37 - Driver

38 - Panka

39 - Fan

40 - Club

41 - Archive

42 - Archéologie

باستان‌شناسی و فاکولته^{۴۳} دانشکده و صدها نظیر آن را قرار داد .

۳ - واژه‌های مرکب از دو اسم یا اسم و صفت در برابر واژه‌های مفرد یا مرکب خارجی

این واژه‌ها که مرکب از دو اسم یا اسم و صفت است و در برابر واژه مفرد یا مرکب خارجی قرار دارند به چند صورت دیده میشوند. هردو جزء فارسی ، يك جزء فارسی و يك جزء عربی ، هردو جزء عربی و گاهی نیز ممکن است جزیی از یکی از زبان‌های اروپایی و جزء دیگر فارسی باشد.

مثال برای هردو جزء فارسی : زیباشناسی^{۴۴} ، آب‌فشان^{۴۵} ، گرماسنج^{۴۶} .
مثال برای يك جزء فارسی و جزء دیگر عربی : هواپیما^{۴۷} ، هوانورد^{۴۸} ،
هواسنج^{۴۹} ، ارتفاع‌یاب^{۵۰} .

مثال برای هردو جزء عربی : میزان‌الحراره را میتوان ذکر کرد ممکن است این گونه کلمات از طریق عربی بفارسی آمده باشد.

مثال برای يك جزء اروپایی و جزء دیگر فارسی : ولت سنج^{۵۱} ، بمباران^{۵۲} .

۴ - تعبیرهای تازه

اثر دیگر ترجمه را باید در ایجاد تعبیرهای تازه در زبان فارسی دانست . بسیاری از تعبیراتی که امروز در زبان و نشر فارسی بکار میرود قبل از رابطه با اروپا وجود نداشته و از اینکه اینگونه تعبیرات نتیجه ترجمه جمله‌های زبان‌های اروپایی است و معادل دقیق آن‌ها را در آن زبان ما میتوان یافت تردیدی نیست. زبان فارسی امروز از تعبیرات اروپایی به حدی آکنده است که اندك اندك احصاء اینگونه تعبیرات

43 - Faculté

44 - Esthétique

45 - Geyser

46 - Calorimètre

47 - Aéroplane

48 - Pilote

49 - Baromètre

50 - Théodolite

51 - Voltmètre

52 - Bombardement

53 - To Leave

متعذر میشود. مثلاً (ترك کردن)^{۵۴} بجای (حرکت کردن) مستعمل گردیده است. چون To Leave در انگلیسی بهر دو معنی بکار میرود، در فارسی امروز این دو عبارت که معنی مختلفی داشته‌اند به يك معنی بکار می‌روند. ترکیب‌های دیگر مانند (غیر قابل قبول)^{۵۴} و (اختلاف نظر)^{۵۵} و (مواد اولیه)^{۵۶} و (از این نقطه نظر)^{۵۷} و (نقطه عطف)^{۵۸} و (برای اولین دفعه یا نخستین بار)^{۵۹} و (ماه عسل)^{۶۰} از تعابیری است که ترجمه از زبان‌های اروپایی آن را بزبان فارسی آورده است. گذشته از اینگونه تعابیر برخی ترکیب‌های دیگری برای التقای مفاهیم جدید که در زبان فارسی سابقه نداشته و یا داشته و همچو زمانه پدید آمده است مانند (دیدار انگاری و مذهب اصالت معنی)^{۶۱}، بجای ایدآلیسم^{۶۱}، «عقده فروستگی» بجای کمپلکس^{۶۲}، «عقده بزرگ خویشی» بجای «ساپریوریتی کمپلکس»^{۶۳}، خودآگاه بجای «کسیانس»^{۶۴}، توانمندی بجای «دینامیسم»^{۶۵}، لکانه بجای کالباس و صدها واژه دیگر که بوسیله نویسندگان و صاحب نظران در زبان فارسی بکار رفته است و اگرچه هنوز جنبه عام نیافته ولی این امید در میان است که در میدان کاربرد خود بعد شیع و اشباع برسد. شك نیست که مؤثرترین نقش را در ایجاد معادل‌های زیبای فارسی در برابر واژه‌های فرنگی و نیز در ترجمه دلچسب و گویای تعبیرات و ترکیبات اروپایی استادان و ادیبان دانشمندی بعهده دارند که گذشته از دانستن وسیع زبان فارسی با زبانی که از آن ترجمه میکنند آشنایی کامل دارند. اینان در مجامع فرهنگی مانند فرهنگستان و نیز در آثار قلمی خود با دقت و تعمق و با حفظ اصول و رموز زبان فارسی واژه‌ها و ترکیب‌ها و تعبیرهای تازه‌ی را در برابر واژه‌ها و ترکیب‌ها و تعبیرهای فرنگی بکار می‌برند و بر توانایی زبان فارسی برای بیان مفاهیم گوناگون و رفع نیازهای بی‌حد و حصر دنیای امروز فزونی می‌بخشند.

-
- 54 - Inacceptable
 - 55 - Direngence de vue
 - 56 - Les Matiers Premiéres
 - 57 - From this point of view
 - 58 - Turning point
 - 59 - For The First Time
 - 60 - Honey moon
 - 61 - Idealisme
 - 62 - Coplex
 - 63 - Superiority complex
 - 64 - Conscience
 - 65 - Dynamisme

۵ - نفوذ فکری

شاید مهمتر از تأثیری که ترجمه در بافت زبان فارسی گذاشته تأثیری باشد که در فکر و اندیشه ایرانی بخشیده است و او را در دنیایی که پهناوری آن دهها و صدها بار بیش از آنست که در گذشته بود به تفکر و تأمل واداشته است. گفته‌اند تفکر همواره با کلمه همراه است. اگرچه این سخن اندکی مبالغه‌آمیز است ولی تردید نمیتوان داشت که کمتر وقتی امکان دارد فکری درمخیله آدمی پدید آید که برای بیان آن واژه و کلمه مخصوص نتواند بیابد. حال که چنین است باید قبول کرد که دگرگونی در نحوه تفکر، و پیدایش وسعت بسیار در دایره اندیشه آدمی، و اختلاف در طرز تلقی و برخورد با مسایل عالم، خود موجب و موجد واژه و ترکیب و تعبیر و جمله تازه است. مطالعه آثار خارجی از طریق ترجمه، فارسی زبان امروزی را به نوعی از تفکر و تأمل و اندیشه واداشته که گذشتگان از آن آگاهی نداشتند و بدین سبب نیز مصالح لازم را برای بیان اینگونه مسایل برای نسل‌های بعد به ارث نگذاشته‌اند و ناگزیر زبان و فرهنگ فارسی در گذشته از اینگونه تعبیر که مبین مسایل جدیدی است که فارسی‌زبان امروز با آن در جهان اندیشه و دنیای خارج سروکار دارد تهی است. ترجمه از زبان‌های بیگانه بسیاری از زوایای تاریک عالم هستی را در روشنایی شدید علم فراچشم خواننده فارسی امروزی نهاده است. مرغ اندیشه بال‌وپر شکسته و در قفس بسته نیست بلکه طایری دور پرواز است و در این سیر جهانی خود هزاران کشف و اختراع و بررسی و تعمق را در آنچه به عالم هستی مربوط است در حوصله خود گرد می‌آورد که باید آن را از طریق زبان ارائه کند و برای ارائه آن ناچار به ایجاد واژه و ترکیب و تعبیر تازه است. از این رو ترجمه بیش از آنچه اثر مستقیم در زبان فارسی داشته باشد اثر غیر مستقیم دارد که باز شناختن آن به سبب و امکان نیست.

در صورتیکه ممکن باشد جمله‌های فارسی این یکصد ساله اخیر را از نظر بیان مفاهیم و شیوه ترکیب طبقه‌بندی کرده با جمله‌هایی که در متن‌های فارسی گذشته باقی مانده است مقایسه نمود، تنوع فراوان و تفاوت فاحش آنها به سبب و مشهود میگردد و باید دانست که این اختلاف بر اثر اندیشه‌ها و افکار بلندی است که از طریق ترجمه آثار اروپایی موجب تحول تفکر فارسی‌زبانان گردیده است و مهمترین عامل بسط و توسعه و توانگری زبان فارسی امروز بشمار می‌رود.

۶ - تأثیر انعکاسی

غرض از تأثیر انعکاسی آنست که مسایل مربوط به فرهنگ و تمدن غربی از راه ترجمه مستقیم وارد ادب فارسی نشده باشد. بلکه یکی از مظاهر تمدن غرب

نخست زندگی ایرانی را به قدوم خود مزین نموده و با آن درآمیخته باشد و آنگاه با انعکاس زندگی تازه در ادب فارسی آن مظهرزندگی غربی نیز در زبان و ادب ایرانی تأثیر خود را هویدا سازد. شاید بهتر باشد که این معنی را با ذکر مثالی روشن‌تر بیان داریم. فرض اینست که نخست موضوع حفرچاه عمیق از نظر جنبه‌های آبرسانی و کشاورزی مورد توجه قرار گرفته باشد و تنی چند از عاملان بخش‌های کشاورزی و یا خدمات عمومی به حفر آن اقدام نمایند. تا این حد هنوز دالر، دکل، آرتزین، سیم، بکسل و واژه‌ها و اصطلاحات فارسی و خارجی مربوط به حفرچاه عمیق در زبان فارسی اثری نبخشیده است ولی اگر نویسنده‌یی مثلاً حفرچاه عمیق را موضوع داستانی قرارداد و آن را به نگارش درآورد در آن هنگام ناگزیر این گونه واژه‌ها در زبان و ادب فارسی عمومیت پیدا میکند بی‌آنکه از یک متن معین خارجی اخذ و اقتباس شده باشد. اگر بین متن‌های ترجمه شده ادبی از زبان‌های اروپایی و ادبیات جدید فارسی مقایسه بعمل آید میتوان واژه‌ها و ترکیب‌ها و اصطلاحاتی را در نوشته‌های فارسی یافت که در عین اینکه منشاء اروپایی دارند در هیچ یک از آثار ادبی ترجمه شده اثری از آنها دیده نشود. سخن بر سر اینست که اگر فارسی‌زبانی مشاهدات خود را مثلاً از یکی از مراکز جدید صنعتی غرب در یک اثر ادبی بنگارش درآورد و مطالبی بدیع و تازه را چه از حیث اندیشه و چه از حیث شیوه گفتار عرضه نماید و چنان مطالبی در هیچ کتاب غربی نیامده باشد در حالیکه آن مطالب منشاء غربی دارند، آیا میتوان آن را بحساب تأثیر ترجمه در زبان و ادب فارسی گذاشت؟ بنظر میرسد که جواب این باشد که نویسنده اگر چه مطالب خود را از روی یک متن معین خارجی ترجمه نکرده است بهر حال در ذهن او عمل ترجمه صورت پذیرفته است. زیرا او ناگزیر نام اشیاء و افراد را از یک زبان بیگانه به زبان خود درآورده و برای بیان مشهودات خود به ترتیب ترکیب و تعبیرهای تازه‌یی دست زده که آن مرکز صنعتی پایه و بنیاد آن را بوجود آورده است. از این رو چنین تأثیری را انعکاسی نامیدیم زیرا بازتاب برخورد نویسندگان ایرانی با مظاهر تمدن غرب در اینگونه آثار انعکاس دارد. شك نیست که میتوان آن را اثر ترجمه بطور غیرمستقیم نیز نام نهاد چه نویسنده ایرانی ترجمان مظاهری از زندگی است که بی‌آنکه از یک متن غربی بطور مستقیم ترجمه شده باشد منشاء آن در غرب بوده است.

تأثیر ترجمه در ارائه شکل و قالب

در زبان و ادب فارسی تا پیش از آشنایی با آثار ادبی اروپا بعضی از قالب‌ها و شکل‌های ادبی وجود نداشت و اگر هم چیزی همنام با قالب‌های ادبی اروپا دیده میشد از حیث محتوا و کلی با آن تفاوت داشت. یکی از اینگونه قالب‌ها داستان کوتاه

ورمان است. اگرچه از دیرباز داستان‌نویسی چه کوتاه مانند داستانهای سعدی و عبید زاکانی و چه بلند مانند داستان سمک عیار در ادب فارسی وجود داشته است ولی تفاوت آشکاری میان داستان‌های ایرانی و داستان‌های اروپایی از سده هجدهم به بعد دیده میشود. در قصه گذشته ایرانی ابعاد چهارگانه قصه‌نویسی که عبارت از زمان و مکان و علت و زبان باشد رعایت نمی‌گردید و قهرمانان يك حالت خارق العاده و بعید از حالت عادی زندگی داشتند اعمال و رفتاری که انجام میدادند با زندگی عادی تفاوت داشت و با جریان عادی از نظر بعد زمانی در خارج از داستان منطبق نبود. توصیف مکان نیز مبهم بود و نمیتوانست شرایط و کیفیات و اوضاع و احوالی را که موجب رفتار گوناگون قهرمانان می‌گردید توجیه نماید و داستان بر زندگی واقعی توده‌ها تکیه نداشت. علل اعمالی که قهرمانان داستان به انجام آن مبادرت میکردند بیشتر از آنکه بر عوامل مادی و اقتصادی و روابط تولیدی و مناسبات اجتماعی قهرمانان متکی باشد امری ذهنی بود. قهرمانان از فقیر و غنی، عاشق و معشوق، شیر و گاو، روباه و زنبور، کدو و سنگ، عامی و تحصیل کرده همه بیک زبان گفتگو میکردند که همان زبان نویسنده بود و بسیاری تفاوت‌های دیگر که بحث درباره آن تفاوت‌ها و علل و موجبات آن سخن را بدرازا میکشد.

با آغاز ترجمه از زبان‌های اروپایی اندك اندك شیوه داستان‌نویسی اروپایی و قالب‌های گوناگون داستانی آن سرزمین در کشور با استقبال مردم روبرو شد. نویسندگان ما از آشنایی با اینگونه قالب‌ها استفاده کردند و آثاری را در زمینه داستان‌نویسی بوجود آوردند که تا پیش از آشنایی با ادبیات اروپا سابقه نداشت. بی‌شك پیدایش و ظهور نویسندگان ارجمندی چون صادق هدایت، بزرگ علوی، صادق چوبك، جلال آل‌احمد، علی‌محمد افغانی و دیگر داستان‌نویسان ایرانی را باید نتیجه رواج ترجمه آثار ادبی اروپا دانست.

نمایشنامه و بدنبال آن فیلم‌نامه‌نویسی نیز از قالب‌هایی است که برای آثار ادبی فارسی از طریق آشنایی و ترجمه آثار اروپایی بفارسی راه یافته است. چه قبل از رواج ترجمه چنین آثاری وجود نداشت و اگرچه برخی تعزیه را نوعی از ادبیات نمایشی دانسته‌اند و صحیح نیز هست ولی باید دانست که تعزیه‌ها غالباً بصورت يك اثر ادبی مدون نبود و آنچه از تعزیه‌نامه‌ها بصورت نوشته در دست تعزیه‌گردانها و نسخه خوانها وجود داشت تنها عبارت از مطالبی بود که باید هر نسخه خوان به نوبه خود بخواند. و این مطالب که بیشتر منظوم بود غالباً سست و بی‌مایه و فاقد ارزش ادبی و هنری کافی بود و از همان کاستی‌هایی که داستان‌نویسی داشت نیز برکنار نبود. چگونگی آرایش و حرکت و بازی قهرمانان و نیز صحنه‌آرایی در متن تعزیه‌نامه معین نشده بود و بستگی به سلیقه فردی تعزیه‌گردانها و تعزیه خوانها داشت.

پس از آشنایی با تمدن اروپایی و ترجمه آثار هنری و ادبی زبان‌های غربی، فن نمایشنامه‌نویسی در ایران شناخته گردید و عده‌ای از جوانان پرشور و علاقمند، گذشته از ترجمه نمایشنامه‌های غربی بفارسی و ایجاد گروه‌های هنری و برگذاری نمایش‌های گوناگون به نمایشنامه و فیلمنامه‌نویسی پرداختند بطوریکه با همه نوآوری یکی از شاخه‌های ادب متحرک و سیال امروز را باید در نمایشنامه و فیلمنامه‌نویسی دانست. تحولی که در زمینه نقدهای ادبی پدید آمده و همچنین ظهور انتقادهای گوناگون به ویژه نقدهای هنری نیز معلول علل چندیست که یکی از مهمترین آنها آشنائی با ادب و فرهنگ و ترجمه آثار اروپائی است. همچنین تحولاتی که شعر امروز را چه از حیث محتوا و چه از نظر موضوع و چه از نظر قالب و شیوه تعبیر جلوه و جلای خاصی بخشیده و آن را برای تازه کشیده ریشه‌ای در غرب دارد. آنچه مسلم است کلمات و تعبیراتی که از فرانسه بفارسی راه یافته بیش از کلمات و تعبیرات و اصطلاحات دیگر زبان‌های اروپایی است و این بدان علت است که اکثر ناقلان فرهنگ اروپایی در فرانسه و سویس و بلژیک تحصیل کرده و با زبان فرانسه آشنا بوده‌اند و بهمین دلیل بسیاری از قوانین و مقررات اداری و حقوقی و درسهای دانشگاهی و کتابهای فرهنگی و آثار نویسندگان بزرگ، از این زبان ترجمه شده است. فرانسه این تأثیر را در دوران اعتلای فرهنگی بر آثار ادبی غالب کشورهای جهان حتی روسیه و انگلستان نیز گذاشته است. درس‌های اخیر زبان انگلیسی بعلت قدرت سیاسی و نظامی و اقتصادی گویندگانش جای زبان فرانسه را گرفته است و بر روی زبان فارسی و دیگر زبانها تأثیر بیشتری گذاشته و می‌گذارد.

سخن بدرازا کشید و هنوز حق مطلب ادا نشده، باید که دامن آنرا فراهم آورم و بکوتاهی بگویم همواره قدرت و قوت تمدن مادی با قدرت و قوت تمدن معنوی و فرهنگی همراه است و برخورد با تمدن پیشرفته مادی بدون تأثیرپذیری از فرهنگ و معنویات آن ممکن نیست هر دگرگونی در زندگی مادی جامعه دگرگونی در زندگی معنوی و فرهنگی و هنر و زبان جامعه را نیز دربردارد. امروز نثر و زبان پارسی با تمدن عظیم غرب روبروست و این تمدن میکوشد تمام مظاهر خود را در زندگی مادی و معنوی ما تنفیذ نماید و سیلان دهد و این امر طبیعی است. ولی در عین حال کوشش و مقاومت عناصر اندیشمند و فرزانه و میهن‌پرست برای جلوگیری از اخذ بی‌بندوبار تمدن خارجی امری است که باید آن را ستود و از آن حمایت کرد. اگر زبان را یکی از عناصر ملیت بدانیم حفظ و نگهداری آن کوششی خواهد بود که برای حفظ ملیت خود بکار می‌بریم. ورود بی‌قید و شرط واژه‌های بیگانه زبان فارسی را از اصالت به دور و آن را دچار بیماری و سستی می‌نماید. زیبایی و ظرافت آن را درهم می‌نورد. افراط در استعمال واژه‌های بیگانه تاحدی

که طبایخی‌ها و بنگاه‌های مسافری و فروشگاه‌ها نیز نام فرنگی برخود بیندند پسندیده نیست و در اوضاع و احوالی که دانستن یکی از زبان‌های مهم بین‌المللی بر هر فردی واجب و لازم است نباید آن را مجوزی دانست برای این که تعبیرات و واژه‌ها و اصطلاحات فرنگی بی‌هیچ ضرورت و قیدی در بافت زبان پارسی گنجانیده شود. تفوه به زبان بیگانه اگر فضلی باشد در صورتی است که بصورت يك زبان مستقل از آن استفاده شود نه اینکه وقتی گوینده‌یی به سخن آغاز میکند یا نویسنده‌یی اثری را پدید می‌آورد اختلاط واژه‌ها و تعبیرات زبان‌های گوناگون باز شناختن زبان اصلی را با دشواری روبرو سازد.

تردید نیست که زبان پارسی امروز بر اثر عوامل متعدد که یکی از آنها ترجمه است پرتوان‌ترین روزگار خود را نسبت به گذشته میگذراند و آمادگی کامل برای بیان مجردترین مفاهیم ذهنی را یافته است و روز بروز نیز توانا تر میشود. به شرط آنکه چهره زیبای آن را به واژه و تعبیرات بیگانه که بهر حال وصله ناهم‌رنگی برای پارسی است نیارائیم.

برای تهیه این مطلب از منابع و مأخذ زیر استفاده شده است :

- ۱ - ایران از آغاز تا اسلام . ر . گیرشمن ، ترجمه دکتر محمد معین . چاپ اول .
- ۲ - کلیله و دمنه ، تصحیح و توضیح مجتبی مینوی ، چاپ ۱۳۴۳ .
- ۳ - تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی ، تألیف دکتر ذبیح الله صفا ، ج ۱ ، چاپ ۱۳۳۱ .
- ۴ - الفهرست ، تألیف ابن ندیم ، ترجمه محمدرضا تجدد ، چاپ ۱۳۴۶ .
- ۵ - شرح حال عبدالله بن مقفع فارسی ، تألیف عباس اقبال آشتیانی ، چاپ برلین ۱۳۰۵ .
- ۶ - سفرنامه کلاویخو ، ترجمه مسعود رجب نیا ، چاپ ۱۳۳۷ .
- ۷ - مجله یادگار ، س ۲ ، ش ۲ .
- ۸ - روزنامه هفتگی تمدن ، ش ۴۳ ، پنجم شوال ۱۳۲۵ ق .
- ۹ - اخذ تمدن خارجی ، خطابه سیدحسن تقی زاده ، چاپ ۱۳۳۷ .
- ۱۰ - مجله راهنمای کتاب ، س ۱۰ ، ش ۲ - س ۵ ، ش ۴ - س ۷ ، ش ۱ .
- ۱۱ - مجله سخن ، دوره ۵ ، ص ۱۱ و ص ۳۵۲ و ص ۴۸۹ - دوره دوازدهم ، ص ۵۳۵ - دوره ۱۶ ، ص ۴۶۷ .
- ۱۲ - مجله وحید ، شماره های مختلف .

تأثیر ایران و زبان فارسی در آثار ادبی فرانسه

رابطه ادبی ایران و فرانسه سابقه‌ای طولانی دارد که روشن ساختن آن مستلزم مطالعه کلی در نفوذ شعروادب و دانش شرق در فرهنگ و هنر اروپا از جمله فرانسه است .

قبل از ورود در اصل موضوع باید باین نکته اشاره شود که تأثیر و نفوذ ایران در ادبیات بسیاری از کشورها از جمله فرانسه قابل توجه و شایان دقت است . اما این تأثیر گرچه مورد توجه محققان ادبیات تطبیقی قرار گرفته ولی حدود و ارزش و اهمیت آن روشن نشده است . زیرا اولاً ادبیات تطبیقی که هدف آن جستجوی عناصر مشترك یا متفاوت بین ادب ممالك مختلف و مطالعه روابط بین آثار ادبی کشورها و تأثیر آنها در یکدیگر است سابقه‌ای طولانی ندارد و هنوز يك قرن از ظهور آن نمیگذرد .

در اواخر قرن نوزده بود که سنت بوو Sinte Beuve برای اولین بار عنوان ادبیات تطبیقی را رواج داد و پوسنه Posnett نخستین اثر مهم را در ادبیات تطبیقی بوجود آورد .

ثانیاً روشن ساختن این تأثیر می‌بایست بیشتر بوسیله محققان ایرانی که در ادبیات تطبیقی تبحر و تسلط دارند انجام گیرد و متأسفانه در این رشته جز چند تن صلاحیت تحقیق ندارند که آنها هم بهمه کاری گمارده میشوند جز آنچه که در صلاحیت ایشان است .

شکی نیست که وقتی از تأثیر ایران در ادبیات فرانسه گفتگو میشود نباید تصور کرد که این تأثیر هم پایه اثری است که ادبیات کهن یونان و لاتن در آثار منظوم و منثور فرانسه در دوره رنسانس و دو قرن بعد از آن گذاشته است ولی اگر آثار منظوم و منثور کشورهای اروپائی از جمله فرانسه مورد مطالعه قرار گیرد نکات قابل توجه

وجالبی از تأثیر ایران مخصوصاً ادب پارسی بدست خواهد آمد .
متأسفانه برخی از مطالعاتی که در این زمینه صورت گرفته و آثاری منتشر گردیده که بنده آنها را در کتابخانه‌های پاریس ملاحظه و مطالعه کرده‌ام و هنوز بزبان فارسی نیز برگردانده نشده است از آن جمله رساله محققانه‌ایست تحت عنوان ایران در ادبیات فرانسه اثر خانم نیره صمصامی که بسال ۱۹۳۶ تدوین گردیده است. نخستین تأثیر ایران در اندیشه مردم فرانسه را باید در آثار یهود و هند و مسیحی جستجو کرد که بطور غیر مستقیم بوده است. قبل از آنکه مردم فرانسه از جهات مطالعه جغرافیائی با کشور ما آشنائی حاصل کنند از راه کتابهای مقدس با آن آشنا شدند و سپس از طریق ادبیات لاتن و یونان این سرزمین شرقی را شناختند. در آثار مقدس و همچنین آثار گذشته یونان بخوبی میتوان تأثیر تاریخ ایران و ادبیات کهن این کشور را ملاحظه کرد؛ نمونه آن برخی از قصه‌های تورات مانند داستان «استر» است که در قرون بعد خود منبع الهام نویسندگان و شعرای بزرگی قرار گرفت. پس از این آثار فرانسوی‌ها از دو طریق با ایران و فرهنگ کهن و ادبیات ثروتمند آن آشنا شدند :

اول انتشار سفرنامه‌های متعدد جهانگردان و محققان اروپائی مخصوصاً فرانسوی است که با علاقمندی و کنجکاوی خاص خویش بتدوین خاطرات و مشاهدات سفرهای طولانی خود همت گماشتند. دوم ترجمه آثار بزرگ ادبیات فارسی بزبان فرانسه است که توسط استادان و محققان عالی‌قدر فرانسوی انجام گرفت و ما از این حیث مرهون دانش و تبحر و اندیشه خردمندانه این بزرگواران هستیم .
در اواخر قرن شانزدهم یعنی در سال ۱۵۹۰ میلادی بارنابه بریسون **Barnabe Brisson** در پاریس اثر جالب خود را روی ایران قدیم منتشر ساخت . کتاب بارنابه بریسون اولین اثر جدی مربوط با ایران است که بزبان فرانسه انتشار یافت . اما باید گفت تا قرن هجدهم آنچه که فرانسوی‌ها راجع با ایران میدانستند بیشتر از روی تاریخ جنگهای ایران با یونان و روم و آثار هرودوت ، گرنفون ، پلوتارک و سایر مورخان و نویسندگان یونانی بود . این آثار بیش از آنکه با حقیقت مقرون باشد ، با افسانه توأم است .

سفرنامه جهانگردان و محققان فرانسوی موجب گردید که فرانسویها با ایران آشنائی حاصل نمایند و در حقیقت این سفرنامه‌ها اولین و مهمترین عامل برای شناساندن ایران بفرانسوی‌ها است . از این نظر نویسندگان ، شعرا و فلاسفه فرانسه مدیون جهانگردان و مؤلفان سفرنامه‌ها هستند که موجب شدند دروازه دنیای جدیدی در شرق بروی آنان گشوده شود ، دنیائی با اندیشه عمیق و ادبیات غنی و سرشار از لطف و ظرافت

بعنوان مثال ولتر برای نوشتن اثر معروف خود بنام تحقیق بر روی اخلاق و آداب، کلیه این سفرنامه‌ها را با دقت مطالعه کرد و هنگامیکه از ایران صحبت میکند به قسمتهای مختلفی از این سفرنامه‌ها استناد مینماید.

در سال ۱۶۶۴ یک سفرنامه دیگر راجع بایران در پاریس منتشر شد. این سفرنامه توسط یک نویسنده و جهانگرد ایتالیائی بنام پیتر و دولا وال Pietro Dolla Valle بزبان فرانسه نوشته شده بود.

پس از آن سفرنامه‌های دیگری بوسیله ژان تونو Jean Thevenot و دیگران نوشته شد و آنگاه نوبت به «تاورنیه» و شاردن رسید که پس از سفر بایران و سایر کشورهای آسیائی در مراجعت بکشور خود اطلاعات وسیع و جالبی در اختیار هموطنانشان گذاشتند. تاورنیه که اولین مرتبه در سال ۱۶۳۲ بایران سفر کرده بود چند مرتبه دیگر نیز بکشور ما آمد و بالاخره اثر جالب خود را تحت عنوان «شش مسافرت ژان باپتیست تاورنیه به ترکیه، ایران و هند» منتشر ساخت. شاردن که در سال ۱۶۶۵ برای تجارت الماس به هند مسافرت کرده بود بایران آمد و مدت شش سال در اصفهان ماند. او بازم بایران برگشت و سالهای مدیدی از عمر خود را در این کشور گذرانید.

تاورنیه و شاردن زبان فارسی را آموخته بودند و مدت طولانی در ایران و سایر کشورهای آسیائی اقامت کردند، بدینجهت سفرنامه‌های آنها شامل اطلاعات دقیق و کامل بود که حتی امروز نیز مطالعه آنها برای مردم ایران جالب و آموزنده است. شاردن با تسلط کاملی که یافته بود اطلاعات دقیق و عمیقی در مورد ادبیات، معماری، هنر، تاریخ، نقاشی و سایر مسائل شرقی در اختیار هموطنان خود قرارداد. بر اثر انتشار این سفرنامه‌ها شرق با تمام مظاهر آن مورد توجه اروپا قرار گرفت و بقول لانسون مؤلف تاریخ ادبیات فرانسه، شرق با سنت‌ها و آداب و رسوم خود مد روز گردید.

در سالهای اول قرن هجدهم، ایران با شدت بیشتری توجه فرانسوی‌ها را بخود جلب کرد و بیش از سایر کشورهای شرقی مورد توجه و علاقه آنها قرار گرفت. اگر نمایشنامه‌ها و تراژدی‌ها را که قهرمانان آنها شخصیت‌های ایرانی بودند مستثنی کنیم در سالهای اول قرن هجدهم تا زمان انتشار نامه‌های ایرانی منتسکیو، در حدود ده دوازده رمان و کتاب مربوط بایران و با سوژه‌های ایرانی در فرانسه منتشر گردید. در سال ۱۷۲۱ منتسکیو اثر معروف خود را بنام نامه‌های ایرانی منتشر ساخت.

قهرمانان کتاب نامه‌های ایرانی دونفر از هم وطنان ما هستند که باروپا و پاریس مسافرت می‌کنند. آنها نامه‌هایی برای یکدیگر ویا برای سایر دوستان مقیم ایران مینویسند و در آنها با لحنی طنزآمیز از آداب و رسوم و رفتار و محیط فرانسه صحبت

میکنند. این کتاب بقدری مورد توجه قرار گرفت که پس از انتشار تا پایان قرن هجدهم بیش از بیست کتاب دیگر تحت همین عنوان از طرف سایر نویسندگان منتشر شد و ناشرین به نویسندگان مراجعه کرده خواهش میکردند یک کتاب نامه‌های ایرانی برای آنان بنویسند!

در قرن نوزدهم شرق، مخصوصاً ایران جلوه خاصی در فرانسه و ادبیات آن پیدا کرد.

ایران در هاله‌ای از نورهای خیره‌کننده و رنگهای زنده قرار گرفته بود. از این تاریخ بعد خاورشناسان کشورهای مختلف اروپائی در شناساندن ایران نقش مؤثری بعهده گرفتند، اما در تمام موارد دانشمندان فرانسوی نقش مهم‌تری داشته‌اند. در این قرن کتابهای مختلفی راجع بایران تألیف و منتشر گردید. در سال ۱۸۵۰ مورخ نامی فرانسه میشله کتاب معروف خود «ایران» را منتشر ساخت. چند سال بعد «کنت دو گوبینو» انتشار آثار خود را آغاز کرد و اطلاعات گرانبهای از ایران گذشته و ایران حال (قرن نوزدهم میلادی) در اختیار هم‌میهنان خود قرارداد.

در سالهای اول قرن بیستم «پی‌یر لوتی» اثر معروف و ارزنده خود «بسی اصفهان» را منتشر ساخت. وی سالها در ایران بسر برده و زبان فارسی را خیلی خوب آموخته بود. «بسی اصفهان» یک سفرنامه نیست یک اثر مستند و باصطلاح «دوکوماتر» هم نیست بلکه یک اثر ادبی فوق‌العاده زیبا و عالی است که در شمار بهترین آثار منشور ادبیات فرانسه محسوب میشود. بوجود آمدن چنین اثری در ادبیات فرانسه و بسیاری از آثار نظیر آن مرهون ایران است.

پس از لوتی بسیاری از محققان و نویسندگان فرانسوی از جمله کلود آنه، هانری ماسه و دیگران کتابهای با ارزشی راجع بایران و ادبیات فارسی برشته تحریر کشیدند.

گفتیم دومین عاملی که موجبات تأثیر ایران را در ادبیات فرانسه فراهم ساخت ترجمه آثار مهم فارسی بزبان فرانسه بود. این آثار از قرن هفدهم بعد توسط مترجمان فرانسوی ترجمه شد.

اولین کتاب فارسی که بفرانسه ترجمه شد گلستان سعدی بود که در سال ۱۶۳۴ بوسیله «آندره دوریه» Andre du Ryer انجام گرفت. در سال ۱۷۰۴ آلگر Allegre همین کتاب را ترجمه کرد.

در ۱۷۷۱ متن کامل زند اوستا توسط دانشمند عالیقدر آنکتیل دوپرون Anquetil Duperron بفرانسه ترجمه و منتشر شد. در قرن نوزدهم آثار دیگری از دیوانهای شعری ایران از جمله حافظ، انوری، ناصر خسرو، باباطاهر، خیام، منوچهری، عطار، و بسیاری دیگر از شعرا بفرانسه برگردانده شد.

درهیمین قرن بود که ژول موهل Jules Mohl بزرگترین اثر ادبی ایران یعنی شاهنامه فردوسی را بفرانسه ترجمه کرد و مدت چهل سال از عمر پرثمر خود را صرف این کار مهم نمود .

بعد از صحبت درمورد وسائلی که موجب شناسائی ایران شدند باید ببینیم چه عواملی از ایران ، نویسندگان و شعرای فرانسه را تحت تأثیر قرارداد ، بعبارت دیگر شعرا و نویسندگان فرانسه از چه چیزهای خاص ایرانی متأثر شدند ؟

مهمترین عوامل مزبور عبارتند از تمدن باستانی ایران ، شخصیت‌های تاریخی ایران مانند کوروش ، داریوش ، خشایارشا و سرداران ایرانی ، مذاهب کهن ایران مانند مذهب زرتشتی و مانوی ، هنر باستانی ایران ، مخصوصاً سعدی ، فردوسی ، حافظ و خیام ، شهرها و مناظر ایران مخصوصاً اصفهان و شیراز ، اشیاء ایرانی مانند فرش ، میناها ، حکاکی‌ها ، گله‌ها و غیره

اولین شاعران فرانسوی که از ایران صحبت کردند تراژیک‌های معروف مانند کرنی ، رترو و راسین بودند . در نیمه دوم قرن هفدهم دوران پادشاهی پرشکوه لوئی چهاردهم طبعاً شعرای فرانسه توجه خاص بدربارها و پادشاهان باستانی نشان میدادند مخصوصاً آنکه تراژیک‌ها موضوع‌های تاریخی و شخصیت‌های برجسته و استثنائی را بعنوان قهرمانان نمایشنامه‌های خود انتخاب میکردند و بدین ترتیب دربارهای ایران و روم و وقایع جالب آنها منبع بسیار خوبی برای تراژیک‌های فرانسه بشمار میرفت . اما باید دانست که چون منبع اطلاعات تراژیک‌های فرانسه نوشته‌های مورخان یونانی بود بدینجهت وقایع نمایشنامه‌ها گاه خالی از حقیقت و واقعیت است . با وجود این در این نمایشنامه‌ها با شوق و شور و تحسین فراوان از ایران سخن گفته شده است :

کرنی در آژزیلاس Agésilas از زبان او چنین میگوید :

« به‌بینید چگونه یک دختر ایرانی مرا با انتخابی چنین بزرگ میخواند . آیا در میان ماکه ایران را وحشی میشماریم و حتی پادشاهان آن با چشم احترام نمینگریم از این همه شایستگی ، از این شخصیت و ارزش بیشتر کجا میتوان یافت ؟ ... »

برای اولین بار کرنی تراژدی جالبی با الهام از تاریخ ایران تحت عنوان « ردگون شاهزاده خانم اشکانی » تصنیف کرده که از بهترین و زیباترین آثار او بشمار میرود بطوریکه گروه مولیر در همان زمان ۲۷ مرتبه نمایشنامه مزبور را اجرا کرد و سی سال بعد بنابتمایل لویی چهاردهم آنرا در قصر ورسای برای او اجرا کردند . کرنی دو تراژدی دیگر تحت عنوان سورناردار اشکانی و آژزیلاس نوشت . ژان رترو یکی از پایه‌گذاران تأثیر ملی فرانسه نمایشنامه‌ای بنام « خسرو » نوشت که در آن وقایع دربار ساسانیان نشان داده شده است .

راسین شاعر نامدار و تراژیک بزرگ فرانسه چند اثر با الهام از تاریخ گذشته و دربارهای پر شکوه و جلال باستانی ایران بوجود آورده که مهمترین آنها استر و مهرداد است. راسین تراژدی استر را از کتاب تورات الهام گرفته. تنها تراژیک‌ها نیستند که دربارهای ایران و پادشاهان و سرداران بزرگ آنرا سوژه تراژدی‌ها قرار داده‌اند.

این دربارها و شخصیت‌های بزرگ، کلاسیک‌ها و رمانتیک‌ها را نیز تحت تأثیر قرار داده‌اند. در زمان کلاسیک‌ها توجه خاصی بسرزمین شرق مخصوصاً ایران پیدا شد. تمدن، مذهب، اشعار، فلسفه، و آثار هنری ایران تمام فکر اروپائی‌ها را اشغال کرده بود بطوریکه ویکتور هوگو در صدد برآمد اشعار شرقی از جمله فارسی را بخواند و فوینه Fouinet که در مدرسه زبانهای شرقی تحصیل کرده بود بسیاری از این اشعار را برای ویکتور هوگو ترجمه کرد. هوگو در اندیشه شرقی ثروت و غنای سرشاری کشف کرد و بدینجهت توجه خود را از یونان و روم باستان بسرزمین شرقی از جمله ایران معطوف داشت.

سرزمین افسانه‌ای ایران که در هاله‌ای از اسرار پیچیده شده بود، پادشاهان و سرداران آن که قدرتی افسانه‌ای داشتند و شهرهای پر شکوه و جلال آن که از زیبایی خیره‌کننده‌ای برخوردار بودند رمانتیک‌های فرانسه را تحت تأثیر قرار داده و بآنها الهام می‌بخشید.

هوگو در قصاید و آغانی Odes et Ballades میگوید:

کاش تو نیز در سرزمین عباس‌ها و خسروها زیر آسمان آبی در میان درختان مورد و صبر بدینا آمده بودی.

در جای دیگر میگوید:

«ای پادشاهان، اسکندر و سزوستریس بودن، کورش بودن و بخت و اقبال را بروی خویش خندان دیدن، بهیچ کار نمی‌آید، چه بهتر است که آدم بینوائی بنام عیسی مسیح باشد!»

در مجازات‌ها، مرگ شیطان، افسانه قرون، سال موحش، مذاهب و مذهب، پاپ، خدا، تأملات، نغمه چنگ، آوازه‌های کوچه‌ها و جنگل‌ها، تأثیر ایران و تاریخ و شخصیت‌های باستانی آن بکرات دیده میشود که قطعات کوچکی از آنها را در اینجا برای شما میخوانم:

وقتی که کورش و آنبیال و قیصر، این اسب موحش را که افتخار مینامند بی‌زین و یراق سوار میشدند و بال‌زنان، غرق شادی و پیروزی با سراپائی آتشین در دل آسمانهای خون فام پرواز میکردند، عقابها فریاد میزدند «شما هم مثل مائید»، فریاد میزدند «شما نیز تندرو

مرگ همراه دارید» .

همچنانکه کورش در بابل خواسته بود ، او نیز میخواست با دست توانای خود برای همه دنیا يك تاج و تخت پادشاهی بسازد و جهانیان را بصورت يك ملت واحد درآورد . میخواست با وجود همه هیاهوها چنان امپراطوری بزرگی بنام خود بنیاد نهاده که یهوه در میان ابرها بناپلئون حسد ورزد .

جهانگیران چهارگانه آسیا مردانی بزرگ بودند که وقتی بغضب میآمدند خشمشان سیل آسا همه جا را فرا میگرفت و چون راه میرفتند زمین بر محور خود میلرزید . «توراس» بر «فاز» و «اوخوس» بر «اراکس» سلطنت میکرد . گور پادشاه ایران بود و فول بلزیس بر تخت پادشاهی هندوستان تکیه زده بود .

وقتی که کورش این هر چهار را بگردونه شاهنشاهی خود بست ، فرات بوحشت افتاد و نینوا بیدار این اعجاز گفت : این چه گردونه عجیب و فروزانی است که خدایان روی زمین مرکوبان آیند .

مردمان چنین میگفتند و سپاهیان نیز ، اما اکنون ازین همه هیچ برجای نمانده است ! هر چه هست خوابی و خیالی بیش نیست .

در قطعه سیصد نفر (Les trois cents) هوگو سیصد سرباز اسپارتی را وصف میکند که در تنگه ترموپیل در برابر خشایار شاه جنگ کرده و کشته شدند . سپاه ایران سپاهی پر قدرت و شکست ناپذیر است :

پیشاپیش همه آنها سربازان جاویدان چون شیران مغروری که بال بجنبانند در حرکت بودند و هیچ منظره ای قابل مقایسه با لرزش پرچمهای ایشان که چینهای آراسته به نقش و نگار ازدهای آنها پیوسته بازوبسته میشد نبود . . .

سرباز پارسی کلاه چین دار و سرباز ماد کلاه بلند مدی بر سر داشت و این ده هزار سرباز جاویدان پارسی و مادی همه تاج بر سر مانند برادران ارشد يك خانواده مغرور راه می پیمودند

تئودور رناک Theodore Reinach شاعر ، نویسنده و مورخ بزرگ فرانسه در قرن نوزدهم نیز از جمله کسانی است که تحت تأثیر تاریخ باستانی ایران قرار گرفته و اشعار دلگشی ساخته است ، درام منظوم سالامین یکی از این قطعات است : اکنون که ایرانیان رفته اند تا در میدان نبرد یونان سرکش راسرکوب

کند، ما وفاداران و جنگجویان کهن در اینجا مانده ایم تا پاسداران
هشیار حصارهای زراندود کاخی باشیم که خشایار شاه بزرگ، پسر
داریوش، شاه پیروزمند بدست اخلاص و جان نثاری ما سپرده است.
لامارتین رمانتیک دیگری است که تحت تأثیر جلال و شکوه ایران باستان قرار
گرفته و در منتخبات شاعرانه و همچنین آهنگهای شاعرانه باین جلال و شکوه که زمانی
درخششی اعجاب انگیز داشت اشاره میکند:

ای سنگهای مرمرین، ای مفرغها، ای طاقها، ای ستونهای پالمیر
یا تخت جمشید، ای بناهای با عظمت که در زیر خاک یا آب پنهان
شده اید و اکنون خاموش و تهی هستید، اما در گذشته چنین پررفت و آمد
بودید، از چه سخن میگوئید؟!

عامل دیگری که نویسندگان و شعرای فرانسه را تحت تأثیر قرار داده و موجب
وجود آمدن آثار بدیعی گردیده است مذهب زرتشت یعنی آیین کهن ایران باستان است.
مذهب زرتشت بین صدها مذهب جهان در ادب فرانسه جای قابل توجهی را
اشغال کرده است.

در آثار رمانتیکهای فرانسه مخصوصاً آندره شنیه، لامارتین و ویکتور هوگو
تأثیر زرتشت و آیین او بخوبی دیده میشود. آندره شنیه Andre Chenier در قطعه ای
چنین میگوید:

همه جا اورمزد و اهریمن سرگرم پیکارهایی سهمگینند همه جا زندگی
و مرگ، نور و ظلمت، روح و ماده در عین آمیختگی باهم میجنگند
و هرگز دست پیوند بیکدیگر نمیدهند. اما روح روشنائی، در این
آشفته گی و پریشانی، روز و هم آهنگی را میآفریند، جاذبه پنهان
عناصر پراکنده را درمییابد و آنها را بسوی هم میخواند و در همه جا
اجزاء آشتی ناپذیر را جدا از هم، در فواصل متناسب قرار میدهد تا همه
آنها باهم در صلح و صفا بسر برند. بدین ترتیب در عالم هنر، مخترع
آن کسی است که آنچه را که همه کس میتواند مانند او احساس کند
نقاشی میکند، در تاریکترین زوایای اشیاء میکاود و گنجهای پنهان
آنها را در معرض دیدار عموم میگذارد.

کسی است که با گروههایی نوتاز و استوار، اشیائی را که ناسازگار
مینمودند بهم پیوند دهد تا به مادر طبیعت بنماید که او نیز میبایستی
دست بچنین پیوندی تازه زده باشد و او را بچنین کاری وادارد.
هنرمند واقعی آن قلم نقاشی آفریننده ایست که با نگاه تیزبین خود
در چهره بیست زیباروی مختلف يك صورت بیشتر نمیبیند، و همه این

زیبایان را از نو در يك قالب میآفریند تا با هنر بدیع خود از ترکیب خطوط چهره بیست زیبارو زیبایی مطلق را پدید آورد .
لامارتین در منتخبات شاعرانه Recueils Poétiques ایران را از دیدگاه آیین مقدس زرتشت میستاید :

از آن روز که فروغ بهشتی خاموش شد ، ملل دروغزن عهد باستان مرا در عالم خیال بهر صورت که میخواستند مجسم کردند ؛ هر ملت ، در عالم بت پرستی ، مرا بصورت رمز موجودیت خویش در آورد تا در قالب من ، خود را پرستیده باشد .

هر يك از این ملل ، مرا با عنصر خاص خود در آمیخت : چین اختر شناس ، مرا با افلاك یکی دانست . مصر کشاورز ، مرا نه قالب خاك آلوده در آورد که با دست خدائی بنام نیل آبیاری میشود و خدائی دیگر آنرا درو میکند . یونان دریانورد ، مرا با موج و اثیر در آمیخت و یکجا نپتون و جای دیگر ژوپیتر را مظهر من دانست .

* * *

ایران که از این بازی پست شرمگین شده بود ، مرا با احترامی بیشتر در لباس آتش تجلی داد ، و زرتشت پارسا که موبد آفتاب بود ، برای آنکه جلال مرا بچشم همه رساند بر من جامه خورشید پوشاند .
هوگو در يك قطعه كوچك آیین زرتشت را چنین شرح میدهد :
زرتشت گوید : دنیا قلمرو دو خداست و طبیعی است که از این دو گانگی آشفته پدید آید . انسان زاده جنگ خوبی با بدی است .
و در جای دیگر میگوید :

پیش از این در اعماق آسمان ، در نظر مغ ترشو و دوبازیگر موحش در دل ظلمت جلوه گر بودند ، از کدام باید ترسید ؟ بکدام باید روی نیاز آورد ، مانی های مجذوب و زرتشتی های پریده رنگ دو دست بزرگ میدیدند که ستارگان را در صفحه شطرنج سپاه آسمان جابجا میکنند .

ویکتور هوگو بین تمام معتقدات فلسفی و مذاهب جهان هواخواه آیین زرتشت بود . او چنان تحت تأثیر آیین زرتشت و مانی قرار گرفته بود که در تمام آثار او اصل تجزیه عالم وجود بدو قسمت خیر و شر و بیکار دائم این دو نیرو بچشم میخورد . و از سوی دیگر همه جا توجه بآیین مانی خود نمائی میکند تا آنجا که موریس بارس Maurice Barres نویسنده و محقق بزرگ فرانسه می نویسد : میتوانم با اطمینان بگویم که هوگو مذهب مانوی داشت .

این توجه به آیین زرتشت در آثار آنا تول فرانس نیز دیده میشود؛ وی در قطعه شاعرانه «همای» ایرانیان و اعراب را بصورت دو مظهر زیبایی و زشتی در برابر هم نهاده و طی داستان دلپذیری مظهر زیبایی یعنی اورمزد را پیروز کرده است. ترجمه این قطعات را آقای شجاع الدین شفا همراه با اصل اشعار در کتاب بسیار ارزنده ایران در ادبیات جهان نقل کرده اند.

آنچه که از ایران بیش از همه ادبیات فرانسه را تحت تأثیر قرار داده است شاعران نامدار ایران مخصوصاً سعدی، فردوسی، حافظ و خیام چهار چهره درخشان ادب فارسی هستند که حتی گوشه‌ای از تأثیر آنها را در ادب فرانسه نمیتوان دریغ مقاله بیان کرد و من فقط بذکر نمونه‌هایی از این تأثیر میپردازم.

گفتیم که از قرن هفدهم بعد بسیاری از آثار بزرگ ادبیات فارسی مخصوصاً دیوانهای شعری بزرگ مانند سعدی، فردوسی، حافظ، خیام، جامی، عطار، منوچهری، ناصر خسرو، انوری، اسدی طوسی، باباطاهر، هاتف، یغما و دیگران بزبان فرانسه ترجمه شد. انتشار این ترجمه‌ها مردم فرانسه مخصوصاً محافل ادبی را متوجه ادبیات غنی و ثروتمند ایران ساخت و موجب تألیف و تصنیف آثار مهمی در زبان فرانسه گردید. بجز آن میتوان ادعا کرد که در مدتی طولانی از قرن هجده و نوزده کمتر کشوری توانسته است در فرانسه شیفتگان بسیار بدست آورد.

ترجمه شاهکارهای سعدی، حافظ، فردوسی و خیام محافل ادبی فرانسه را سخت بحیرت و شگفتی انداخت و دنیای ادب، خود را با آثار خارق‌العاده‌ای روبرو یافت. «سنت بو» وقتی ترجمه شاهنامه فردوسی را دید گفت: اگر بدانیم که آثاری بعظمت شاهنامه در جهان پیدا میشود این چنین سبک مغرانه بخودمان غره نمیشویم. باریه دومینار مترجم بوستان در مقدمه ترجمه‌اش نوشته است:

سعدی ترکیبی است از ظرافت هوراس، آراستگی اووید، نیشخند رابله و سادگی لافونتن...

فردوسی تنها شاعری است که منقد بزرگ فرانسه «سنت بو» یک فصل از کتاب معروف خود «محاورات دوشنبه» را باو اختصاص داده است. «ارنست رنان» نیز در اثر معروف خود بنام مخلوطی از تاریخ و سفرها فردوسی را مورد ستایش قرار داده است.

نفوذ ایران در ادبیات فرانسه بیشتر مرهون ترجمه آثار شاعران بزرگ ایران است بطوریکه برخی از شعرای فرانسه بدون آنکه بایران سفر کرده باشند و یا زبان فارسی بدانند تحت تأثیر آثار شعرای ایران قرار گرفتند و افسانه‌های دلپذیر، مناظر زیبا، بازارها و گنبد‌ها و مناره‌های آنرا زیباتر و دلانگیزتر از آنچه در عالم واقع وجود داشت در آثار شعرای ایران مشاهده کردند و با الهام از آنها آثار جالبی

بوجود آوردند .

ویکتور هوگو در افسانه قرون قطعه‌ای تحت عنوان «فردوسی» سروده است :
پیش از این در شهر میسور با فردوسی آشنا شدم . گوئی ازسپیده
بامدادان شعله‌ای گرفته بود تا از آن تاجی بسازد و برپیشانی خویش
نهد . جلالی چون پادشاهان داشت و گستاخی را برآستانشان راهی
نیست . دستاری قرمز و آراسته بیاقوتی درخشان بر سر داشت و با
جامه‌ای ارغوانی از این سوی شهر بسوی دیگر میرفت . . .

لامارتین نیز بارها از رستم صحبت کرده است . خانم لامارتین که داستانهای
رستم را تدوین کرد شاهنامه را ایلید و اودیسه ایران میخواند و فردوسی را همپایه
همر میداند . داستانهای کیخسرو و جنگ مازندران و نیز عشق رستم و تهمینه و بیژن
و منیژه خانم لامارتین را سخت تحت تأثیر قرار داده است .

«فرانسوا کوپه» در قطعه‌ای تحت عنوان «دو گور» فردوسی شاعر عالیقدر
ایران را با چنگیز مقایسه میکند و نشان میدهد که تیمور وقتی بر آرامگاه فردوسی
گذر کرد و دستور داد گور را بکشایند آنرا غرق گل دید اما وقتی سنگ گور چنگیز
را در برابرش کنار زدند آنرا غرق خون مشاهده کرد !

آبل بونار Abel Bonnard تحت تأثیر اشعار فردوسی اشعار زیبایی بنام
«شاهزاده ایرانی» سروده است . آبل بونار پس از آنکه ترجمه کامل شاهنامه را
خواند این اشعار را سرود .

بعد از فردوسی ظاهراً باید از خیام گفتگو کرد .

وی خیلی دیرتر از فردوسی و سعدی در فرانسه شناخته شد بطوریکه نامی
از او در آثار شاعران رماتیک فرانسه دیده نمیشود .

در میان شعرای مکتب پاراناس «تئوفیل گوتیه» رباعیات خیام را بکلیه
اشعار فارسی ترجیح میدهد . وی يك فصل از کتاب خود را که تحت عنوان
«مشرق زمین» منتشر ساخته به شاعران ایران اختصاص داده است . گوتیه بطور مفصل
راجع بآثار و احوال خیام بحث کرده است ؛ اما تأثیر خیام بطور مستقیم در اشعار
او مشاهده نمیشود .

داستان آشنائی تئوفیل گوتیه با اشعار فارسی و مخصوصاً با رباعیات خیام
بقراری که دختر وی «ژودیت گوتیه» در کتاب خود Le Second rang du collier
مینویسد از این قرار است :

يك ژنرال ایرانی بنام محسن خان درپاریس با ژودیت گوتیه آشنا میشود
و از او خواستگاری میکند . این ژنرال ایرانی اطلاعات عمیقی در مورد ادبیات
میهن خود داشته و شخصاً نیز شعر میسروده است . او اشعار فارسی را برای ژودیت

میخواند و این دختر را که خود اهل شعروادب بود شیفته لطف و زیبایی و ظرافت اشعار فارسی میسازد. ژودیت از این همه لطف و ظرافت دچار شگفتی میشود و با پدر خود از استعداد خارق العاده شعرای ایران مخصوصاً خیام، سعدی و حافظ صحبت میکند و شیفتگی خود را آشکار میسازد. تئوفیل گوتیه از او میخواهد تعدادی از این اشعار را برایش بخواند و پس از آن خود نیز عاشق و واله لطف و زیبایی اشعار فارسی میشود و بمطالعه عمیق آنها میپردازد. او ارادت خاصی به خیام پیدا میکند زیرا بنظر وی اشعار خیام گذشته از زیبایی لفظ دارای معانی عمیق می باشد و روشن بینی و عمق اندیشه شاعر شگفت انگیز است. بسیاری از شاعران مکتب پارناس و نویسندگان این دوران از طریق گوتیه با رباعیات خیام و سایر اشعار فارسی آشنا شدند و تحت تأثیر اندیشه بلند این شاعر قرار گرفتند. گوتیه درمقایسه خیام با شاعران اروپا وی را با هوراس مورد سنجش قرار میدهد و میگوید افکار فلسفی هوراس درمقابل اندیشه بلند و مخصوصاً نفی هستی خیام بنظر ناچیز میرسد. از شعرای مکتب پارناس که بگذریم تأثیر خیام را بر روی عده ای از شاعران سمبولیست فرانسه بخوبی میتوانیم احساس کنیم که از آن جمله باید آرمان رنو و ژان لاهور را نام برد. آنها نیز شیفته افکار بلند و اندیشه و فلسفه عمیق خیام شده اند.

«آرمان رنو» تحت تأثیر عصیان خیام قرار میگیرد و سخنان او را بازگو میکند؛ آنچنانکه خواننده تصور میکند اشعار رنو ترجمه رباعیات خیام است. ژان لاهور نیز مانند آرمان رنو تحت تأثیر عصیان شاعر ایرانی قرار گرفته است. غالباً فریاد اعتراض او علیه آفرینش شنیده میشود. خدا را بخاطر آفریدن جهان سرزنش میکند و همچون خیام میگوید چرا خدا مرا بر روی سن هستی آورد بدون جلب رضایت من و چرا مرا بدون آنکه بخواهم از میان برمیدارد. «ژان لاهور» نیز مانند خیام هرگز برای پرسشهای بیشمار خود جواب قانع کننده ای نمی یابد. او در حقیقت یکی از مریدان خیام بشمار میرود که مستی عارفانه خود را مرهون وی میداند و میگوید:

درود به خیام، آن خردمند ملکوتی که رباعیات او مستی عارفانه و بی پایان خدا و شراب و زن را برای روح ما همراه می آورد.
تنها اشعار خیام است که با عظمت خود می تواند در خلوت شاعر فرانسوی راه یابد.
ای خیام، در اطاق من که در آن را بروی همه سروصداهای عالم بسته ام
نشستن در کنار دلداری در مهتاب ترانه های تو چه دلپذیر است.

شاعران دیگری از جمله «پرنس بیسکو» و «تارو» تحت تأثیر خیام اشعار زیبایی سروده اند:

پرنس بیسکو اندیشه بلند و فلسفه عمیق خیام را در قطعه ای بنام «درسایه عمر

خیام» خلاصه میکند :

اگر اندکی زحمت خواستن بخویش دهی ، به راز « حقیقت » پی
خواهی برد .

گلبرگهایی که با شعر سعدی جاویدانی شده‌اند در شراب شیراز که
حافظ وصف آن میکند بیفشان ، و گفته خیام سالخورده را بپذیر که
میگوید : « بشتاب ، زیرا لحظه‌ی دیگر مؤذن ترشو از فراز مناره
ظلمت بانگ بر خواهد داشت و خبر از ساعت رحیل خواهد داد . جام شادی
را پیش از آنکه دردنشین شود بردست گیر . جام را خالی کن تا دلت را
آکنده باشی » .

سعدی از شاعران ایرانی است که بیش از همه مورد توجه محققان ، نویسندگان
و شاعران فرانسه قرار گرفته است . آنها موارد مشترکی بین طرز فکر و احساس خود
با این شاعر ایرانی پیدا کرده‌اند . از سوی دیگر میان سعدی و مورالیست‌های فرانسه
نیز شباهت زیادی وجود دارد و یکنوع توافق فکری و اشتراک در بینش و طرز تفکر
سعدی و مورالیست‌های فرانسه دیده میشود .

فلاسفه فرانسه در قرن هجدهم آثار سعدی را مورد توجه فراوان قرار دادند
و او را بعنوان يك بشردوست واقعی ستایش کردند . « دیدرو » در دائرة المعارف خود
بعنوان نمونه اشعار فارسی ترجمه قطعه‌ای از سعدی را نقل میکند .

در آثار ولتر تأثیر سعدی بخوبی دیده میشود . بین سعدی و دکترین ولتر
شباهت‌های شگفت‌انگیزی وجود دارد . ولتر با دقت ترجمه آثار سعدی را مطالعه
کرده است . او یکی از دوستان خود مینویسد :

شما از من میپرسید که من برای فهمیدن اشعار سعدی و ترجمه آن آیا
فارسی میدانم ؟

من سوگند میخورم که حتی يك کلمه از زبان فارسی نمیفهمم ، اما سعدی
را بهمان خوبی ترجمه میکنم که هومر « موت » را ترجمه میکرد .

بمحض ترجمه گلستان سعدی بسال ۱۶۳۴ بوسیله « آندره دوریه » این کتاب
در محافل ادبی فرانسه شهرت یافت .

تحت تأثیر سعدی اشعار و امثال و حکم و داستانهای بسیاری در آثار منظوم
و منثور فرانسه بوجود آمد که از آن جمله باید به فابل‌های لافوتن اشاره کرد . کلیه
کسانیکه راجع بلافوتن تحقیق کرده‌اند متفق القول هستند که تعدادی از فابل‌های
لافوتن مأخوذ از داستانهای گلستان است . مانند داستان منجمی که از خانه خود
بی‌خبر بود و در آسمانها بجستجوی ستارگان میپرداخت .

فابل‌نویس‌های دیگری مانند آنتوان بوزرو و سنس و بابی و فلوریان تحت

تأثیر سعدی فابل‌های جالبی بوجود آورده‌اند.

در کتاب اوریانتال هوگو نیز تأثیر سعدی کم‌وبیش دیده می‌شود.

مادام مارسلین دیور والمور از شاعران رمانتیک است که سخت تحت تأثیر سعدی بوده است. زیرا خانم والمور از تمام شاعران رمانتیک حتی از لامارتین نیز حساس‌تر و آثارش تغزلی‌تر است. او سعدی را بارها مورد ستایش قرار داده است زیرا بنظر وی تنها سعدی است که میتواند با آنهمه شور و شوق و حرارت از عشق سخن بگوید. او تحت تأثیر سعدی قطعات گوناگونی ساخته است که از آن جمله باید پروانه بیمار و گل‌های سعدی را نام برد. گل‌های سعدی در حقیقت ترجمه‌ای از شعر معروف سعدی است. خانم والمور شعر سعدی را اینطور ترجمه کرده است:

بامدادان خواستم برایت گل‌های سرخ ارمغان آورم، اما آنقدر گل در دامنم انباشتم که بند فشرده آن تاب نیاورد و گسست.

بند دامنم گسست و گل‌ها همه با دست بادراه دریا درپیش گرفتند. همراه آب رفتند و دیگر بازنگشتند. فقط امواج دریا برنگ قرمز درآمدند و گوئی آب و آتش بهم آمیختند. امشب هنوز جامه‌ام از گل‌های بامدادی معطر است. اگر میخواهی عطر آنها را ببوی، سر بدامان من گذار.

لامارتین در منتخبات شاعرانه تحت تأثیر سعدی قطعه‌ای سروده و حتی در این قطعه بنام سعدی نیز اشاره کرده است.

یکی دیگر از شاعران فرانسه که از اشعار و آثار سعدی متأثر شده کنش دونوی شاعر توانست. این تأثیر در آثار وی مخصوصاً «سایه ایام» بخوبی دیده می‌شود. او شیفته حافظ بود و در خانه خود غرفه‌ای داشت که بشیوه شرقی آراسته بود. هر روز لحظاتی چند در این غرفه عطر دلپذیر شرق را استشمام میکرد. در قطعه‌ای بنام باغ دلگشا که منظور همان باغ دلگشای شیراز است می‌گوید:

کاش ممکن بود سعدی و حافظ و غیبگوی اخترشناس را در جامه‌های سبزشان با محاسن سپیدی از صمغ عطر آگین، و چون بادبزی گشوده در پیچ و تاب، دید و هنگامیکه اندیشناک و پروقار، گاه آتشین‌خو گاه صوفیانه، بسوی کشتزارهای پراز موج و شور می‌روند تا کنار طاووسهای سرمست از باده عشق دراز کشند، دنبال ایشان رفت. آنها را در آن لحظات شوق و بیخبری دید که از فرط صفا وقتی که لیلانگشت بر در خانه حافظ میزد و حافظ می‌پرسید: «کیست که چنین در میزند؟» لیلان جواب میداد: «توئی...»

عده‌ای از محققان فرانسه تحقیقات جالبی در مورد آثار سعدی کرده و کتابهای گوناگونی منتشر ساخته‌اند که بنظر بنده ترجمه برخی از آنها بفارسی حتی میتواند

سعدی را بهتر بما بشناساند .

حافظ نیز مانند سعدی مورد توجه بسیاری از شعرای فرانسه از جمله هوگو ،
تئوفیل گوتیه ، آرمان رنو ، ژان لاهور قرار گرفته است ؛ مخصوصاً سمبولیست‌ها
توجه خاصی نسبت باو کرده‌اند . در «شبهای ایران» آرمان رنو تأثیر عارفانه حافظ
بخوبی دیده میشود . سایر شاعران فرانسه مانند ترستان کلینگسور ، ژان وژروم ،
تارو و دیگران نیز تحت تأثیر حافظ قرار گرفته‌اند که متأسفانه مجال بحث آن نیست .
دیگر از عواملی که از ایران الهام بخش نویسندگان و شاعران فرانسه بوده است
شهرها و مناظر ایران است .

در میان شهرهای ایران که منبع الهام نویسندگان و شاعران ایران بوده‌اند
اصفهان و شیراز درخشندگی خاص دارند .

پس از سفر شاردن و تاورنیه نامهای اصفهان و شیراز برای مردم فرانسه شناخته
شد . علت آنکه نویسندگان و شعرای فرانسه به اصفهان و شیراز توجه کردند بسیار
روشن است زیرا اصفهان زمانی یکی از زیباترین و بزرگترین شهرهای دنیا بشمار
میرفته و شیراز نیز مدفن سعدی و حافظ شاعران بزرگ ایران بوده است . پیرلوتی
در بسوی اصفهان مینویسد : يك قرن قبل از آنکه ما ورسای را بنا کنیم در اصفهان
بناهای عالیتري وجود داشت .

غیر از کتابهای جغرافی و سفرنامه‌ها در بسیاری از آثار منظوم و منثور فرانسه
بنام اصفهان و شیراز و سایر شهرهای ایران مخصوصاً همدان ، تهران بر میخوریم .
ویکتور هوگو میگوید :

شهرهائی دارم که همه جا مورد ستایش کسانند ، لاهور با کشتزاران
غرق گل ، گلخند و کشمیر ، شام جنگجو و اصفهان شاهی . . .
اصفهان در نظر شعرای فرانسه با بناهای عالی و مناظر دلپذیر خود لوور
مشرق زمین است . لوی لون شاعر عالی‌قدر فرانسه کاخ چهل‌ستون را در اصفهان اینطور
وصف میکند :

نزدیک اصفهان ، کاخ بدیعی است که با جلوه تمام در کنار استخری جای
گرفته و سراپا با یاقوت و لعل و تخته‌های شاهی آراسته شده است . این
بنا که در دل فضای لاجوردین قد برافراشته و نیمرخ صاف و روشن
خود را در میان آب منعکس میکند ، کاخ قدیمی چهلستون است .
از آن روز که این «لوور» مشرق زمین را دیدم ، یکی از دونیمه آن
برای همیشه مال من شد این آن نیمه‌ایست که همیشه در اعماق آب
استخر می‌لرزد .

رفیق ! کاخ اصفهان مظهر عالم اسرار آمیز و پرتغییر و چندروی

وجود است ، و آنچه من ازین عالم دارم ، فقط تصویری است که از آن
درآبگونه روح من میافتد ، زیرا از زیر این آویز بلور ، کاهی
سر بر میزند که تنها مال من است و خوبی و زیبایی اجزاء استواری هستند
که این کاخ را پدید آورده اند .

اصفهان و شیراز با رنگ شرقی خود ، با سروها و کاشیکاریهای مینائی خویش ،
با شراب گلبوی با بازارهای شرقی و دکانهای شمع و قهوه و ایریسم بهشت اسرار آمیز
شاعران فرانسه است . مخصوصاً زیبایی اسرار آمیز اصفهان و شیراز در آثار رمانتیکها
جلوه خاصی دارد .

کنتس دونوای شیراز را چنین وصف میکند :

از بالای سروها ، در تابستان آتشین که سوزان و نفس زنان در پیچ و تاب
است ، شهر که از فلز و چینی و گچ ساخته شده ، بدرخشندگی کافور
و طلا در میآید .

هر گنبدی چون میوه ای آبی رنگ است ، و طاقهای متقاطع نقاطی بلند
و درخشانند که با کاشیکاریهای مینائی و گل و بوته های فیروزه ای خود
بر روی آبها سایه افکنده اند .

در خانه های خنک ، شراب گلبوی کارمنی در درون تنگهای یشمی
سنگین و مسطح که دهانه آنها را با تافته بسته اند ، نگهداری میشود .
بامدادان که در کوچه و بازار شادمانی خفته سر از خواب بر میدارد ،
همه جا دکانهای شراب و قهوه و شمع و ایریسم ، زیبا و پر زرق و برق
با سرو صدا باز میشوند .

در قطعه ای دیگر کنتس دونوای آرزو میکند دختر کی در یکی از باغهای
اصفهان باشد که با آرزوی آینده نشسته است .

کاش میتوانستم در این شبهای تابستان ، در مشرق زمین پهناور ، دلی
باشم که تازه بخود میآید ، روحی باشم که تازه آغاز زندگی میکند .
کاش هنوز میتوانستم آن دختر کی باشم که در باغ کوچکی در اصفهان
کهن ، غرق رؤیا در انتظار آینده ای ناپیدا نشسته است . . .

«لوکنت دولیل» موجد ورهبر مکتب پرناس که یکی از بزرگترین شاعران
فرانسه در قرن نوزدهم است سخت شیفته مناظر عالی ایران و خصوصیات اصفهان
و شیراز است . در دیوان اشعار وحشی قطعاتی تحت عنوان گلهای اصفهان ، ایوان
و نور محل دارد که در آنها راجع بایران صحبت کرده است .

قطعه ایوان او همچون آثار رمانتیکها زیبا و خیال انگیز و لطیف است :
گلهای سرخ ایران زمزمه ملایم خود و قمریان خیال پرداز آهنگ

یکنواخت و آرام خویش را با طنین دلپذیر آب در حوضچه‌های سنگ
 سماق درآمیخته‌اند. پرندۀ نازک‌اندام و زنبور حسود، با جوش و خروش
 فراوان بجان انجیرهای رسیده باغ افتاده‌اند.
 گل‌های سرخ ایران زمزمه ملایم خود را با طنین دلپذیر آب در
 حوضچه‌های سنگ سماق درآمیخته‌اند.
 متأسفانه من نتوانستم به بسیاری از مطالب حتی اشاره کنم و در مورد
 ادبیات معاصر فرانسه سخنی بمیان آورم.
 گرچه تأثیر ایران بر روی ادبیات معاصر فرانسه مانند گذشته نیست ولی این
 تأثیر قابل ملاحظه و مطالعه است. بسیاری از نویسندگان و شاعران معاصر فرانسه نیز
 همچون اسلاف خود تحت تأثیر ایران و اندیشه توانای شاعران و متفکران آن قرار
 گرفته‌اند که از آنجمله باید آندره ژید را نام برد.
 در این مورد تحقیقات فاضل گرامی آقای دکتر حسن هنرمندی که بصورت
 کتابی ارزنده منتشر شده مرا از هر گونه توضیحی بی‌نیاز میسازد.

زبان فارسی و وسایل ارتباطی جمعی

نظر به اهمیتی که زبان و ادب فارسی در زندگی اجتماعی و سیاسی ایران و در صحنه روابط بین‌المللی دارد شایسته است که درباره این گنجینه سرشار بحث و تبادل نظر به عمل آید.

از آنجا که وزارت فرهنگ و هنر اهمیت این امر خطیر را احساس نموده به تشکیل مجالسی در زمینه بحث و گفتگو درباره زبان فارسی - در زمینه‌های مختلف - اقدام کرده است. همانطور که حضار گرامی مسبوق هستند این جانب درباره زبان فارسی و وسایل ارتباطی جمعی (رادیو - تلویزیون و مطبوعات) به اختصار مطالبی به عرض خواهد رساند:

مطبوعات و رادیو و تلویزیون در تقویت یا تضعیف زبان تأثیر بسزایی دارند و نقش خطیر آنها بر کسی پوشیده نیست. متأسفانه در سازمانهای مختلف مملکتی مانند رادیو و تلویزیون و همچنین از ناحیه مطبوعات گاهی در این زمینه سهل‌انگاریهایی مشاهده می‌شود. افراط در به کار بردن لغات و اصطلاحات بیگانه - حتی در مواردی هم که معادلهای فارسی دارد - در همه جا محسوس است. برخی از راه تشخیص، به این کار دست می‌زنند و افراط در استعمال لغات و اصطلاحات خارجی را نشانه روشنفکری و اطلاعات وسیع خود می‌دانند. برخی نیز از راه تقلید محض از این شیوه پیروی می‌کنند. بعضی هم از راه اجبار و الزام و بنا بر مقتضیات شغلی خویش به آسانی تسلیم لغات بیگانه می‌شوند و حتی در غیر موارد ضروری به استعمال آنها تن در می‌دهند.

نمونه‌ای از شیوه این افراطها را در یکی از نوشته‌های نویسنده بنام و چیره‌دست معاصر آقای سید محمدعلی جمالزاده تحت عنوان (فارسی شکر است) می‌توان مشاهده کرد: جوانی فرنگی‌مآب با شیخی متعصب در یک زندان، مصاحب

یکدیگر می‌شوند و هر دو چنان در استعمال واژه‌های فرنگی و عربی افراط می‌کنند که از سخنان هم چیزی در نمی‌یابند. مرحوم دهخدا نیز در یکی از سلسله مقالات خود تحت عنوان (چرند و پرند) در ضمن گفتاری با عنوان (زبان ترجمه) به همین موضوع اشاره کرده است.



در سالهای اخیر به خصوص برخی از جراید و مجلات دانسته یا ندانسته اصرار و تعمدی داشته‌اند که حتی در مواردی هم که واژه‌های فارسی برای بیان مقصود، رسایی کامل دارند معادلهای خارجی آنها را به کار ببرند (و این غیر از مواردیست که واژه‌های فرنگی و معادل فارسی ندارند). همچنین است نقش تلویزیون و رادیو مخصوصاً از طریق مصاحبه‌ها... شکی نیست که رادیو و تلویزیون و مطبوعات در تنویر افکار عمومی و آگاه ساختن مردم از وقایع جهان و پیشرفتهای علمی و ادبی نقش مهمی بر عهده دارند.

با همه دقتی که در امر نظارت بر برنامه‌ها می‌شود مع ذلک باز هم در رادیو و تلویزیون اغلب واژه‌های فارسی به صورت نادرست ادا می‌گردد و واژه‌های بیگانه به مقدار بسیار زیادی شنیده می‌شود. رادیو و تلویزیون از طرفی زبان فارسی رسمی (رایج در مرکز) را به دور افتاده‌ترین شهرها و روستاهای گشاندند و با این وسیله مردم را در جریان اوضاع و احوال مملکتی قرار می‌دهند و از طرف دیگر لهجه‌های اصیل آن نواحی را به تدریج از میان می‌برند و در زبان و لهجه مردم آن نواحی، بخصوص در (فولکلورها) اثر نامطلوب می‌گذارند و آنها را رفته رفته محو و نابود می‌سازند. اگرچه خوشبختانه وزارت اطلاعات و وزارت فرهنگ و هنر دامن همت به کمر زده و به گردآوری ترانه‌های محلی و فولکلورها پرداخته‌اند و نیز در گوشه و کنار کشور مردم علاقه‌مند دست اندرکار چنین خدمت عظیمی هستند ولی این کوششها در مقابل تأثیرات نامطلوب وسایل ارتباطی در شهرها و روستاها بسیار ناچیز است به کار بردن لغات و اصطلاحاتی از قبیل: (مرسی، به جای سپاسگزارم یا ممنونم و یا متشکرم)، و (آلرژي، به جای حساسیت) و (ریسک، به جای به مخاطره افتادن) و (اترسان، به جای جالب و دلپذیر) و (پرستیژ به جای شخصیت و حیثیت و اعتبار)، سوژه (موضوع) و دهها واژه و اصطلاح از این قبیل چنان حوزه ادارات و مؤسسات دولتی و خصوصی را فرا گرفته است که به آسانی، دیگر نمی‌توان جلو آنها را گرفت و چنانکه گفتیم بعضی از راه تعمد و برخی به خیال تشخص و بعضی هم ندانسته به این آتش سوزنده و بنیان کن دامن می‌زنند. گویی به خیال باطل خود با استعمال واژه‌های خارجی (آن هم در اغلب موارد با تلفظ غلط و نادرست) برای خویش وجهه و اعتباری کسب می‌کنند.

باید ترتیبی داده شود تا به وسیله برنامه‌های تلویزیون و رادیو بینندگان و شنوندگان را به زبان و ادب فارسی علاقه‌مند نمود. این علاقه‌مندی تنها از این راه به دست نمی‌آید که مثلاً: مکاتیب را مکاتیب و بین الملل را بین الملل تلفظ کرد و این کار نه تنها مردم را به زبان فارسی علاقه‌مند نمی‌سازد بلکه آنان را به زبان و ادب فارسی بی‌علاقه‌هم می‌کند، پس باید این امر در کلیه شئون: (برنامه‌های موسیقی، نمایش، وبه‌هنگام دوبله کردن فیلمها، و نیز در مصاحبه‌ها) رعایت گردد. رعایت تلفظ درست کلمات و خواندن اشعار دلنشین از گذشتگان و معاصران و نوشته‌های دلپذیر به طور غیر مستقیم شنوندگان و بینندگان را با زبان فارسی‌مأنوس و موجبات دل‌بستگی بیشتر آنان را فراهم می‌کند. تلفظ نادرست کلمات به وسیله گویندگان و بازیگران و خوانندگان و بی‌سلیقه‌گی در انتخاب اشعار و نوشته‌ها موجبات بی‌علاقگی عموم را از زبان و ادب فارسی فراهم می‌سازد؛ به‌طوری که مردم عامی و بی‌خبر، زبان و ادب فارسی را محدود به مثنوی اشعار غنائی و تغزلی و درویشی و لا ابالیگری می‌پندارند و نه تنها به حقیقت و کثنه ادب فارسی توجه نمی‌کنند بلکه نسبت به ظواهر آن هم بی‌علاقه و دلسرد می‌شوند.



تبلیغات دامن‌داری که مدارس و مؤسسات مختلف، در باب زبانهای خارجی می‌نمایند خواه ناخواه مردم را به سوی این قبیل مؤسسات می‌کشاند. و اگر اجبار و الزامی در مورد تبعیت از برنامه‌های آموزش و پرورش در کار نبود از تدریس همین یکی دوساعت زبان فارسی هم (به طور ناقص) خودداری می‌کردند. با این ترتیب حوزه آموزش و پرورش به یک میدان مسابقت تبلیغاتی تبدیل گردیده است. چه هر یک از مؤسسات آموزشی خصوصی برای جلب دانش‌آموزان، و علاقه‌مندان به فراگرفتن زبانهای خارجی با یکدیگر به رقابت برخاسته‌اند. امتیازاتی که مؤسسات جهت استخدام، به داوطلبان آشنا به زبانهای خارجی می‌دهند بازار آموزش زبانهای خارجی را بیش از پیش گرم و رایج نموده است؛ بطوریکه حتی در مدارس ابتدائی هم کمتر به زبان فارسی توجه می‌شود و حتی بعضیها فرزندان خود را به مؤسسات آموزشی خارجی می‌سپارند. شکی نیست که دانستن زبان خارجه امری واجب و ضروری است اما نه چندان که شخص از دانستن زبان مادری خود گریزان و بیگانه شود. همچنین است اثر امتیازاتی که به فارغ‌التحصیلان رشته‌های علوم ریاضی و طبیعی داده می‌شود.

نکته مهم در عدم توفیق در آموزش زبان فارسی عدم تخصص و بی‌اطلاعی برخی از معلمان زبان و ادب فارسی است. اغلب، کسانی که در علوم دیگر تخصصی ندارند به تدریس زبان و ادب فارسی گماشته می‌شوند و چون آنان خود

بی اطلاع و پیاده‌اند و تنها برای وقت کُشی و دریافت حقوق، این امر خطیر را به عهده می‌گیرند نتیجه کارشان ناچیز و حتی هیچ است و اگر احیاناً ترس از رد شدن در کنکور ورودی دانشگاهها و مدارس عالی نبود این چند کلمه سطحی و مختصر زبان فارسی را هم نمی‌خواندند.



به طور کلی اصول خدماتی را که ارتباطات جمعی و بخصوص رادیو و تلویزیون می‌توانند در جهت آگاهی بیشتر همگان از زبان و ادب فارسی برعهده بگیرند می‌توان به شرح زیر خلاصه کرد:

۱ - تشویق و ترغیب همگان به زبان و ادب فارسی، از راه انتخاب آثار دلپذیر.

۲ - پخش آهنگهای اصیل همراه با اشعار و ترانه‌های نغز و دلنشین (بیشتر از آنچه در حال حاضر اجرا می‌شود).

۳ - به کار بردن واژه‌ها و اصطلاحات فارسی درست به جای لغات عربی و فرنگی.

۴ - اجرای نمایشنامه‌های رادیویی و تلویزیونی براساس متون داستانی و حماسی فارسی.

۵ - معرفی علما و دانشمندان ایرانی که صاحب تألیفات در علوم و ریاضیات و طب بوده‌اند مانند: ابن سینا - ابوریحان بیرونی - محمد بن زکریای رازی - خیام نیشابوری - بنی موسی خوارزمی و دیگران.

۶ - نشان دادن چهره‌های واقعی آزادگان و دلیران و پهلوانان ایران و معرفی کامل آنان در سطوح مختلف.

همچنین عوامل و سازمانهای تبلیغاتی بهتر است از اعمال نظرات ذیل پرهیز نمایند:

۱ - قرائت اشعار و اجرای مطالبی که نومیدکننده و یأس‌آور و موجب اعراض از جهان و گوشه‌گیری باشد.

۲ - به کار بردن واژه‌های بیگانه بیش از حد لزوم (چه مطبوعات و چه رادیو تلویزیون).

۳ - افراط در اجرای نمایشنامه‌ها یا قرائت شعر و داستان شاعران و نویسندگان خارجی به‌طوریکه نوجوانان و طبقات مختلف به کلی از شعر و ادب فارسی بیگانه و خالی‌الذهن بمانند.



اهمیت وظیفه و رسالت مطبوعات کمتر از رادیو و تلویزیون نیست.

متأسفانه برخی از ارباب جراید هر نوع مطلب بی سروبشی را به نام شعر و مقاله و داستان در صفحات نشریه خود می‌گنجانند (بدون آنکه شرایط خاص مقاله یا شعر و یا داستان را در نظر بگیرند) اغلب نوشته‌ها مطالب تکراری و فاقد ارزش حتی يك بار خواندن است. جمله‌ها اغلب سست و برخلاف قواعد دستوری زبان فارسی است.

بیشتر واژه‌ها و اصطلاحات یا خارجی است یا ترجمه‌ای ناقص از اصل آنها است که با زبان فارسی به هیچ روی سازگاری ندارد، از قبیل: (ازنقطه نظر . . .) و یا مثلاً (شرایط زندگی) به جای (اوضاع زندگی) و جزاینها. واژه‌های فارسی هم اغلب بی‌معنی و درست خلاف مقصود نویسنده است مانند: نکو هیده به جای نکو و پسندیده و مثلاً (وضیع) درمعنای مرادف شریف که درست به عکس آست بعضی از لغات و اصطلاحات فارسی هم برساخته برخی از نویسندگان، و غیر اصل است مانند:

کاربرد - شکوفا شدن - و پیاده کردن و امثال اینها.

استفاده از زبان محاوره که در جای خود بسیار مستحسن و پسندیده است در غیر موارد ضروری بسیار ناخوشایند و ناپسند است. چنانکه برخی از نویسندگان تازه کار به صرف تقلید از نویسندگان بزرگ به چنین کارهایی دست می‌زنند و مثلاً در ضمن نوشته‌ای جدی، جملاتی از قبیل (احوالشو پرسیدم)، (چگونه) و (بهش گفتم) لغاتی از قبیل: دلهره و بطن و آیه را مکرر به کار می‌برند (مخصوصاً در اشعار).

حذف بی‌مورد افعال و روابط جمله‌ها و استعمال نادرست افعال وصفی و ربط زمانهای مختلف به یکریگر و نارسا بودن اغلب عبارات از مختصات نوشته‌های برخی از معاصران است که زبان آنها به قول استاد محترم آقای دکتر خالری به اصطلاح به زبان یاجوج و ماجوج شبیه‌تر است.

آگاهی‌های تبریک و تسلیت یکی از این قبیل موارد است و در اغلب آنها بدرستی مفهوم روشن نیست که مثلاً تبریک و شادباش برای کیست و از برای چیست؟ مضامین برخی از آگاهیهای تسلیت حقیقه روح شخص مرده را هم آزرده و معذب می‌سازد. مخصوصاً که در این قبیل آگاهیها شعر دیگران را مثله می‌کنند و یا کسی به خاطر عزیز از دست رفته‌اش واز سر سوز دل عبارات بی‌سروتهی را به نام شعر در روزنامه چاپ می‌کند.

گاهی مصاحبه با ایرانیانی که از زبان مادری خود آگاهی دقیقی ندارند و نیز گفتگوی برخی از خبرنگاران با شخصیت‌های خارجی شگفتیهای فراوانی به‌بار می‌آورد. به طوری که به هنگام ترجمه یا تهیه خلاصه سخنرانی آنان به

زبان فارسی دوچار زحمت و اشکال فراوان می‌شوند و حتی گاهی درست عکس گفته‌ی وی را نقل می‌کنند و این امر هم زاده‌ی عدم آشنایی آنان به دقایق زبان فارسی و هم احتمالاً ناشی از عدم آشنایی به معانی گوناگون و تعبیّرات و اصطلاحات زبان بیگانه است .



زبان شیرین فارسی در طی هزار و چند سال فراز و نشیبها پیموده و استوار و بی‌گزند از موانع مشکلات فراوان گذشته است . بر هر ایرانی وطن‌پرست فرض است که در نگهداشت این ودیعه‌ی گرانبهای نیاکان و در بارور ساختن این درخت تناور از جان و دل بکوشد ، یعنی زبانی که مظهر تمدن و مبّین سوابق درخشان چند هزار ساله‌ی تاریخ ما است : زبانی که شاعران و نویسندگان نامبردار ما از آن به (دُر دری) و زبان پهلوانی و گلبانگ پهلوی تعبیر کرده‌اند . نویسندگان و شاعران و به ویژه نسل جوان امروز وظیفه‌ای بس خطیر در نگهداشت و تقویت این زبان کهن و ادب بسیار غنی آن دارند . امید است در کلیه‌ی شئون اجتماعی هماهنگی و کوشش همه‌جانبه‌ای به کار برود و بخصوص در سازمانهای ارتباطی جمعی این امر محسوس‌تر باشد .

دستور زبان فارسی

در خلال این گفتار ، دو نوع مطلب درباره دستور زبان فارسی عنوان میشود :

مطلب اول مربوط است به واژه‌های پارسی که باید در دستور بکار رود و مطلب دوم درباره ویژگیهای زبان پارسی است که برای جهانی شدنش زمینه‌ای بس آماده دارد . اینک به بیان مطلب اول میپردازیم :

ما امروزه جهت بیان نوع واژه‌های فارسی و همچنین جهت معین کردن مقام هر واژه در جمله اصطلاحهای عربی بکار میبریم . با آنکه اولاً در بسیاری موارد اصطلاحهایی که تازیان در صرف و نحو خود بکار میبرند بازبان فارسی مطابقت ندارد ، چه این دو زبان از دو ریشه دور ازهم منشاء گرفته است . ثانیاً بکاربردن مصطلحات عربی باوجود امکان بکار داشتن واژه‌های پارسی ناپسند مینماید و زبانی که خود غنی و توانگر است و خود ترکیبهای زیبا برای بیان اینگونه مقصودها در اختیار دارد ، نباید دست درخواست بجانب زبان دیگری دراز کند ، بویژه که معادل‌های پارسی بهتر میتواند مقصود را بیان کند و به صراحت نوع و مقام کلمه را بشناساند . لذا چند اصطلاح دستوری پیشنهاد می‌شود که برخی از آنها را استادان دیگر هم بکار برده‌اند :

۱- واژ ، بمعنی حرف مبنی یا حرف هجا . «واژ» از ریشه پهلوی «واچ» بمعنی «گفتن» گرفته شده و امروزه مردم خوانسار و بعضی نواحی دیگر فعل «واژیدن» را در معنی «گفتن» بکار میبرند و برخی هم گفتگوی هنگام خواب را «سرواژه» مینامند . آواز هم لفظی است مرکب از «آ» آوند نفی یا شبه نفی و «واژ» که همان «واژ» بوده است . بنابراین مناسب است که حرف بی‌صدا ، «واژ» نامیده شود . ممکنست بعضی ایراد کنند که در فرهنگها «واژ»

بمعنی «باج» ضبط شده ، اما با اندك توجهی معلوم میشود که «ب» در «باج» و «باژ» به «و» بدل شده واستعمال «واژ» در معنی «باج» استعمال اصیل نیست و تحریفی است .

۲ - آوا ، بمعنی حرکت (زبر - زیر - پیش) که بمنزله حروف صدادار است و لفظ «آوا» مخفف «آواز» و «آواژ» است . افزودن آوند «آ» نشان آنست که ضعیفتر از «واژ» میباشد .

۳ - سازه ، در مقابل هجای عربی وسیلاب فرانسه ، کلمه مرکب است از فعل امر ساختن بعلاوه «ه» (غیر ملفوظ) ناگفته که بر وسیله دلالت دارد .

۴ - بجای «مد» می توان واژه کشیده را بکار برد و حرف تشدیددار را «فشرده» نامید و حرف ساکن را «زده» خواند . در گذشته هم میگفته اند «مد» را بکشند ، «تشدید» را سخت بگویند و «جزم» را برهم بزنند .

۵ - واژه ، بمعنی کلمه که در فرهنگها بهمین معنی ضبط شده و در برابر آن معنی را میتوان «مایه» نامید . «گفته» با معنی جمله ، گفت واره با معنی شبه جمله و گروهه با معنی «عبارت» و «سخن» با معنی «کلام» سازگار است . واژه های هم مایه = الفاظ مترادف . واژه های چند مایه = الفاظ مشترك . واژه های همانند = الفاظ متشابه . واژه های ناسازگار = الفاظ متضاد .

۶ - واژه بهفت گونه بخش میشود :

الف - نام ، معادل با اسم .

ب - فروزه ، از ریشه افروختن بمعنی روشن کردن ، معادل با صفت در صرف .

ج - نامگونه = کنایه .

د - کنش = فعل .

ه - بند = قید .

در صرف ، نوعی از بند که معادل با «ظرف» عربی است «گاهان» نامیده می شود .

و - آویزه = حرف که بر دو گونه است : وابسته ساز = حرف اضافه ، پیوند = حرف ربط .

ز - بانك = صوت .

بعلاوه ادات را که به تنهایی معنی ندارد می توان «آوند» نامید که به «پیش آوند» و «پس آوند» قابل تقسیم است . (این اصطلاح را استادان پیشین هم بکار برده اند) .

۸ - گونه های نام : نام همگانی = اسم عام ، نام ویژه = اسم خاص ،

گوهر نام = اسم ذات ، تاور نام = اسم معنی (در دانشنامه علائی «گوهر» در معنی «جوهر» و «تاور» در معنی «عَرَض» بکاررفته است) . یکه یا تکه = مفرد ، چنده = جمع ، انبوهه = اسم جمع . ساده = بسیط . آمیخته = مرکب ، برگرفته = مشتق ، نابرگرفته = جامد . شناخته = معرفه ، ناشناخته = نکره .
 ۹ - گونه‌های نامگونه ، نهان = ضمیر ، که «کسانی» = (شخصی) و همباز = (مشترك) و نشانه‌ای = (اشاره‌ای) قسمت میشود .

پیوست = بست ، بسته = صله ، پرسش = استفهام ، پوشیده = مبهم . شمار = عدد که به شمار اندازه نما (عدد اصلی) و شمار رده‌نما (عدد ترتیبی) . شمار بخش‌نما (عدد توزیعی) شمار برخه‌نما (عدد کسری) قسمت میشود .

۱۰ - گونه‌های کنش یا فعل : گذشته = ماضی ، اکنون = حال ، آینده = مستقبل ، دوزمانه = مضارع ، پیگیر = استمراری ، بازنمایی = نقلی ، دور = بعید ، رویه = وجه ، گزارشی = اخباری ، پیرو = التزامی ، پیمانی = شرطی ، فرمانی = امر ، فروزگی = وصفی ، کنش‌گونه = مصدر ، کنش نام = اسم مصدر ، گذرا = متعدی ، ناگذرا = لازم ، استوار = مثبت ، نابوده = منفی .
 ۱۱ - مناسب است که در گونه‌های فروزه یا صفت ، «رسانی» را معادل

با «مبالغه» ، «وابستگی» را معادل با «نسبت» ، «سنجشی» را معادل با «مقایسه‌ای» بکار بریم و «فروزه سنجشی» به «برتر» و «برتری» قسمت شود .

۱۲ - واژه‌هایی که گفته شد برای گونه‌شناسی ، یعنی تجزیه بسنده است و در علم صرف که «واژه‌شناسی» نامیده میشود بکار میرود . در «پایه‌شناسی» یا ترکیب که «گفتار شناسی» یعنی «علم نحو» از آن گفتگو می‌کند ، بکار بردن این واژه‌ها شایسته است .

۱۳ - نهاد = مسند^۱ الیه ، گزاره = مسند ، پیوند = رابط ، کارا = فاعل ، پذیرا = مفعول صریح ، کنش کارایی = فعل معلوم ، کنش پذیرائی = فعل مجهول ، وابسته = متمم ، پرداز = مفعول اسنادی ، نام‌پرداز = صفت یا نعت در نحو ، مایه‌افزا = قید در نحو ، فراینده = مضاف^۲ الیه ، فروده = مضاف ، خواننده = منادی ، روشنگر = بیان یا عطف بیان ، بازشناس = تمیز ، پیوسته = معطوف ، شمرده = معدود .

هرگاه توجه شود بخوبی پیدا است که واژه‌های برگزیده همه در گفتن سبک هستند و در فارسی بودن آنها ، هیچگونه دودلی نیست و بخوبی واژه چنان مایه‌دار است که وظیفه دستوری خود را ادا می‌کند . بعلاوه یکنوع دشواری که در زبان عربی و فارسی تاکنون وجود داشت ، با تشخیص صفت صرفی و صفت نحوی و باز شناختن قید صرفی از قید نحوی بکلی از میان میرود . مصدر هم

«کنش گونه» نامیده می‌شود تا معلوم گردد مصدر از جهت صرفی، کنش (فعل) نیست و در شمار نام‌ها بحساب می‌آید، ولی از جهت «گفتارشناسی» کارکنش را می‌کند.

مطلب دوم درباره ویژگیهای زبان فارسی که بر بنیاد آنها جهانی شدن زبان فارسی زمینه‌ای بس آماده دارد:

زبانی که امروزه با آن گفتگو می‌کنیم و اندیشه‌های خود را بوسیله نوشتن و یا گفتن با آن آشکار می‌سازیم زبان فارسی دری است که با واژه‌های عربی و ترکی و برخی از کلمات گرفته از زبانهای اروپائی آمیخته است و دارای ویژگیهایی است که اگر بهره از آنها برداریم و در پرداختن آن کوششی‌بسنده تا مرز بایسته‌های ملی بکار بریم شایسته آنست که زبان جهانی باشد و برای نمایاندن اندیشه‌های ملتهای گوناگون و دریافت دیدها و پندارها و آرمانها بکار رود. این ویژگیها را می‌توان با سخنی کوتاه چنین یادآور شد:

۱ - بزبان آوردن واژه‌های فارسی آسان است و حرفهای آن (واژه‌ها و آواها) مانند حرفهای عربی یا انگلیسی و زبانهای دیگر نیست که هر يك برآمدگاه (مخرجهای) ویژه‌ای داشته باشد.

۲ - در نتیجه مزیتی که بدان اشاره شد، زبان فارسی میتواند برای تکمیل خود، واژه‌هایی از زبانهای دیگر بگیرد و در خود بیامیزد، چنانچه تاکنون هم چنین بوده است و کلمه‌های عربی و واژه‌های ترکی و اروپائی را ما با گویش ساده خود بکار می‌بریم بدانسان که تنها باریک‌بینان از هر زبان میتوانند بیگانه بودن واژه‌هایی را که از زبان خودشان در فارسی گرفته شده و بکار رفته است بازشناسند.

۳ - تقریباً ضمیرهای شخصی زبان فارسی در هر مایه از پایه‌های جمله زیاد تغییر نمی‌کند. مثال: من گفتم، آواز من شنید و سخن من در او اثر کرد. از من راضی شد و مرا ستود و از گفته‌های من پیروی کرد.

۴ - در رده‌بندی رکن‌های جمله فارسی آزادی خاصی وجود دارد و مقید بقیدهای مشکل‌افزا نیست. مثال: دیروز با پدرم زود به مدرسه رفتم. دیروز زود با پدرم به مدرسه رفتم. با پدرم دیروز زود به مدرسه رفتم. دیروز به مدرسه با پدرم زود رفتم.

تنها کافیت که فعل در آخر جمله قرار گیرد و رعایت این شرط هم در شعر لازم نیست و در برخی از آثار قدیم نیز این شرط را در نظر نگرفته‌اند.

۵ - زبان فارسی، زبان ترکیبی است. ما می‌توانیم با یاری پیشاوندها و پساوندها از يك لفظ خواه فارسی یا غیرفارسی چندین لفظ بسازیم و معنی پیشاوندهای ما غالباً مشخص و قیاسی است.

۶ - فارسی زبانان کلمه‌های عربی و زبانهای دیگر را مطابق ذوق خویش گاهی تغییر داده‌اند و گاه يك لفظ را با دو گونه تلفظ در دو معنی بکار برده‌اند. چنانکه هر کدام از کلمات «اراده» و «ارادات»، «مساعده» و «مساعدت»، «اعانه» و «اعانت»، «اقامه» و «اقامت» دارای دو معنی است.

۷ - علاوه بر ترکیبات کامل، بسیاری از صفتها و فعلهای مرکب داریم از قبیل: دوست داشتن، دوست گرفتن، دوستی ورزیدن، دوست شدن، دوست شناختن و مانند اینها، این نوع ترکیبها، ما را از لفظهای بسیط بی‌نیاز می‌کند و در صورتیکه بخواهیم مطلب‌های خود را با چند لفظ محدود بیان کنیم، با آسانی از عهده اینکار برمی‌آئیم. مردم انگلیس و آمریکا بمنظور بیان مطالب علمی و جهانی و تجاری، هشتصد لفظ از زبان انگلیسی انتخاب کرده‌اند، بقسمی که مطلب مربوط بهر نوع موضوعی باشد بوسیله همان هشتصد کلمه و چند اصطلاح فنی که شمارش از دوست در نمیگذرد قابل بیان است و این زبان ابداعی با رعایت حرفهای اول لفظهایی که مبین آنست نامیده شده است.

در حال این روش در زبان فارسی علمی‌تر و آسان‌تر مینماید. و چون ما ایرانیان وظیفه داریم که با چراغ عرفان و ادب جهانیان را راهنمایی کنیم، باید از آمیزه‌های فارسی، زبانی کم‌واژه بوجود آوریم که یاد گرفتن آن برای همه آسان باشد و بتوانیم همه اندیشه‌ها و بینش‌های کهن و نوآئین خود را بمردم دیگر جهان بیاموزیم.

۸ - ادب فارسی مخصوصاً شعر و عرفان آن لطیفه‌های لفظی و معنوی بسیار دارد که هر ملت صاحب ذوقی را بخود متوجه و علاقمند میسازد.

۹ - قریب چهارده قرن است که ایرانیان فکر کرده‌اند و اندیشه‌های خود را در هر موضوع به فارسی یا عربی یا زبانهای دیگر برشته تحریر در آورده‌اند و در هر باب یا خود مبتکر و مبدع بوده‌اند یا آنکه ذوق خود را در تلطیف و حسن بیان حقایق بکار برده‌اند. بنابراین زبان فارسی زبانی است پرمایه و ورزیده که می‌تواند هر نوع اندیشه‌ای را در قالب ریزد و ذوقهای گوناگون را با هم بیامیزد.

۱۰ - با آنکه فارسی گویشهای گوناگون دارد و از هفت قرن پیش از میلاد مسیح تاکنون یعنی قریب دوهزار و هفتصد سال بر آن می‌گذرد باز با آسانی ریشه هر واژه فارسی را میتوان بدست آورد. چنانکه «بزرگ» و «شهر» در کتیبه داریوش هخامنشی «وزرگ» و «خششره» ضبط شده است. علاوه بر این مزایا، خط فارسی خود نوعی هنر است و از جنس نقاشی و صورتگری است. تنها برای استفاده از این مزایا باید حرفهای مصوت (آواها) با شکل «الف» کوتاه و «واو» بریده و «یای» شکسته تهیه کنیم و به حرفهای مطبوعاتی خود بیفزائیم

و تازه اگر اینکار هم بعمل نیاید هر صاحب ذوقی میتواند تلفظ صحیح هر کلمه فارسی را بی مدد حرفهای مصوت و بدون مراجعه به کتاب بدست آورد. مثلاً در زبان فارسی هرگاه در آخر کلمه دو حرف ساکن باشد آوند «ور» با فتح «واو» تلفظ نمیشود و بصورت صدای واوی درمیآید تا تلفظ آن سنگین نشود. مانند: دستور - رنجور - مزدور، اما در صورتیکه آخر کلمه فقط يك حرف ساکن باشد «واو» با زبر خوانده می شود. مانند: هنرور - دانشور - حال شما این دو قاعده را برخلاف بکار برید خودبخوبی درمییابید که تلفظ کلمه با ذوق شما موافق نیست. در نوشتن کلمه های فارسی با وجود آمیزش با زبان عربی، از روی شکل خط می توانیم املاء درست آنرا تقریباً حدس بزنیم و غالباً وضع بنوعی است که اگر لفظ نادرست نوشته شود، نازیبا مینماید. بطور کلی زیبایی از خصائص خط و لفظ فارسی است. از این روی هر جا که رعایت قاعده به زیبایی لطمه وارد آورد، باید از قاعده عدول کرد. باری امید است که جوانان ایرانی سرمایه معنوی زبان خود را با ترجمه کتابهای عربی و اروپائی و آمریکائی افزایش دهند و تا سرحد کمال از استعداد زبان مادری خویش در این جهان که با سعی و اهتمام، امکان تحصیل هر گونه بهره مندی ممکن است مساعی جمیل بکار برند و تراویدهای افکار بزرگان دین و ادب و عرفان ایران را در اختیار جهانیان بگذارند، باشد که روح تابناک فردوسی و نظامی و سعدی و مولوی و حافظ همچنانکه تاکنون به معنویت ایران و شناساندن اندیشه های بلند ایرانی به جهانیان مارا مدد کرده، در کار جهانگیر شدن واژه های فارسی دری نیز مارا یار و یاور باشند.

ناگفته نماند که جهت نیل به این هدف عالی توجه به لهجه های محلی لازم است تا با آشنا شدن به واژه های اصیل فارسی، فرهنگ زبان خود را وسعت بخشیم و این زبان را برای نمودن تنوعها و ویژه کاریها آماده تر سازیم.

از جانب دیگر فریفته تغییر خط نشویم، چه اگر خدای ناخواسته چنین واقعه ای پیش آید بر سر فارسی دری همان می آید که بر سر زبان پهلوی گذشت، چنانکه میدانیم گویش پهلوی با تغییر خط از میان رفت و دردنبال آن همه آثار افتخارآمیز، یکباره از دست شد. پس، از این گذشته، باید درس عبرت گرفت و خط ملی خود را باید حفظ کرد. خلاصه در همه جوانب ما باید هم حافظ سنت دیرین باشیم و هم در پی تکامل و توسعه ادبیات ملی خود قدم برداریم.

در پایان یادآور می شود که ترتیب اصلی الفبای پهلوی، ترتیب ابجدی است و ترتیب ابجدی که برحسب همانندی شکل حروف تنظیم شده، فارسی نیست. برخی بر منشاء این اشتباه از بکاربردن ترتیب «ابجدی» در بندهای قانون و نظیرهای آن خودداری می کنند.

نامه‌های ایرانی جزایر و بنادر خلیج فارس

ریشه نامها و مختصری از تاریخ آنها

خلیج فارس که تنها راه دریای آزاد ایران به خارج میباشد از ازمینه قدیم دارای اهمیت بسیار زیادی بوده و علاوه بر ارتباط بازرگانی اهمیت سوق الجیشی داشته و جزء لایتجزای شاهنشاهی ایران بوده و میباشد، تاحال راجع به این خلیج صدها کتاب و رساله نوشته شده و سمینارها و کنگره‌ها و بحث‌های مفصلی در ایران و خارج از کشور بعمل آمده، نام این دریای پر عظمت مورد تبلیغات سیاسی گردیده و در این رساله فقط بدو نکته در این موضوع اشاره میکنیم و به اصل مطلب میپردازیم.

اولاً این اصل مسلم و واضح از زمانهای قدیم و ترد جغرافیایان و در عرف بین‌المللی کاملاً رواج است که نام محلی ایجاد مالکیت نمیکند و امثله زیادی در این باره مانند خلیج مکزیک و اقیانوس هند و دریای عمان و صدها اسامی دیگر داریم بنابراین در این رساله بهیچوجه وارد بحث تبلیغاتی نمیشویم و همینقدر ذکر میکنیم که از وقتی که علم جغرافیا بوجود آمده نام این دریا خلیج فارس بوده است.

ثانیاً دریای پر عظمت و پربرکتی مانند خلیج فارس که مساحت آن در حدود $۲۵۱/۲۲۶$ کیلومتر مربع بوده و طول آن در سواحل ایران $۸۰۴/۵$ کیلومتر و عرض آن در باب هرمز $۷۵/۱۱$ کیلومتر و عرض کمترین نقطه آن $۴۶۵/۳۰۴$ کیلومتر میباشد برای مملکت ما جنبه حیاتی دارد و هر قدر در عمران و آبادی بنادر و جزائر آن صرف شود باز کم است و هر اندازه در خصوص اهمیت سیاسی و اقتصادی و بازرگانی آن بحث شود باز حق مطلب ادا نشده و خوشبختانه در سنوات اخیر روز بروز بیشتر به موقعیت حساس آن پی برده شده و کتابها و رساله‌های زیادی بطبع رسیده. از جمله

سال قبل دریکی ازدانشگاههای معتبر ایالات متحده امریکا سمیناری تشکیل یافت که بعلمت اختلافات سیاسی فقط نام «خلیج» را برآن گذاشتند ولی برحسب اتفاق ریاست این سمینار باپرفسور برنارد لوئیز استاد دانشکده زبانهای آسیائی وافریقائی دانشگاه لندن بود وچون شخصاً بااین پروفیسور اردوزبان ارتباط فرهنگی دارم درسفریکه سال گذشته برای تدریس بههندوستان رفتم باپرفسور مزبور ملاقاتی افتاد وایشان بانهایت صراحت وبدون هیچ منظوری بتفصیل استدلال نمودندکه درسمینار فوقالذکر بالاخره همه بهاتفاق آراء تصویب نمودندکه نام واقعی وتاریخی این دریا «خلیج فارس» باید همهجا ذکر شود.

تاریخچه مختصری ازخلیج فارس

چون امروز مسلم شده است که تاریخ واقعی هرملت وناحیه متکی بهاسناد ومدارك وآثار باستانی است وطبق كاوشهائی كه درپنجاه سال اخیر درنقاط مختلف خلیج بعمل آمده مسلم شده است كه ازسه هزار وپانصد سال قبل از میلاد خلیج فارس مورد استفاده اقوام مختلف مانند سومریها ، كلدانیها ، بابلیها ، ایلامیها و حتی فنیقیهها بوده است ، آثار بسیار ارزنده ازایلامیها درریشهر نزدیک بوشهر بدست آمده كه نشان میدهد این اقوام درسواحل خلیج پایگاههای بازرگانی ودربائی داشته اند . ازطرف دیگر دركاوشهای شهرهای قدیمی سند مانند مهانجادارو و هاراپا آثاری بدست آمده كه ارتباط آنها را بااقوام بینالنهرین تأیید مینماید .

تاریخ واقعی ایران درخلیج فارس از زمان داریوش بزرگ شروع میشود زیرا این شاهنشاه باوجود در دست داشتن سواحل مدیترانه واطاعت صمیمانه فنیقیها باز درصدد ایجاد نیروی دریائی درخلیج افتاد ویکى ازاتباع یونانى خود را بنام اسکیلاکس دوکارباند را مأمور اکتشافات دریائی نموده و علاوه برخلیج فارس دریای سرخ را هم بررسی نمود وبالاخره بدستور داریوش دریای سرخ را ازطریق رود نیل بهمدیترانه اتصال دادند . بعدها اسکندرهم بتقلید داریوش نیارکوس دریاسالار خود را از رودخانه سند باتجهیزات کامل روانه خلیج کرد وخود از راه خشکی عازم ایران گردید ولی در تمام طول ساحل ارتباط خود را بنیارکوس حفظ نمود . گزارش مفصلی كه این دریانورد جسور یونانى ازخود باقى گذاشته بعدها مورد استفاده جغرافیادانان قبل از میلاد مانند استرابون و پلینی وبطالمیوس گردید . نیارکوس بین سالهای ۳۲۵ و ۳۲۶ ق.م. ازسند تا فرات را پیمود وبه تفصیل گزارش خود را راجع به جزائر وبنادرىكه دیدن نموده تنظیم کرده ودرشوش بهاسكندرداد . اسکندر ازاین گزارش بینهایت خرسند گردید واورا مأمور اکتشافات سواحل افریقا نمود ولی عمرش كفاف نداد .

در کتیبه‌های میخی که اخیراً در دانشگاه شیکاگو ترجمه شده معلوم میشود که سناخریب در قرن هفتم قبل از میلاد در حمله‌ای که علیه ایلامیها نموده بود خود را تادهانه کارون که آنوقت مستقیماً بدریا میریخت رسانده است. اعراب هم که بیشتر از قبایل یمن واحساء بودند از قبل از میلاد در سواحل جنوبی خلیج سکنی گزیدند و بیشتر به صید ماهی و مروارید و حمل و نقل دریائی میپرداختند.

نیروی دریائی ایران مجدداً در زمان خسرو انوشیروان مورد توجه قرار گرفت و از شهر اُبله تا رأس‌الحد در دریای عمان و تاعدن و باب‌المندب تحت تسلط شاهنشاهی ساسانی درآمد ولی ظهور اسلام و انقراض امپراطوری ایران برای مدتی تسلط ایران را بر خلیج متوقف نمود زیرا مسلمانان در زمان خلیفه دوم از طریق جزائر «اوال» یا بحرین به سواحل فارس آمدند و در نزدیکی شهر بزرگ ریشهر شهرک مرزبان بانهایت شجاعت و تهور بچنگ آنها شتافت ولی هنگام نبرد آماج تیر یکی از اعراب شد و کشته شد و بدین ترتیب سواحل بدست نیروی اسلام افتاد و از آنجا به شهر اصطخر حمله برده و بتدریج تمام استان فارس و کرمان و مکران و بلوچستان بتصرف آنها درآمد.

بعد از استقرار اسلام در ایران اهمیت خلیج فارس زیادتیر شد. ابتدا مسلمانان بندر بصره را در نزدیکی ابله در کنار شط‌العرب بنا نهاده و آنجا را مرکز بازرگانی خلیج نمودند و چون عمر میت رسید که مبدا ایرانیا از طریق خلیج و رودخانه‌ها به اعراب حمله نمایند بصره را جای مستحکمی نمود ولی طولی نکشید که بنادر و جزایر خلیج مجدداً بکار بازرگانی و سفرهای طولانی دریائی پرداختند. اولین مرتبه بعد از استیلای اسلام به شرح مسافرت بازرگانی بنام سلیمان برخورد میکنیم که در حدود ۸۵۰ میلادی به ممالک دوردست رفته و سبب افسانه‌های «سندباد بحری» گردیده که مانند مسافرت نامه مارکوپولو مورد استفاده دریانوردان و بازرگانان بعدی گردیده. روابط بازرگانی خلیج فارس با هندوستان و چین و خاور دور و افریقای شرقی از قرن نهم میلادی رو بتراید گذاشت و در قرن دوازدهم بعد از اعلامی خود رسید در این وقت بندر سیراف (در نزدیکیهای بندر طاهری امروزی) مهمترین بندر خلیج شد که بنا بگفته یا قوت و ابن بلخی و ابن بطوطه جغرافیدانان اسلامی بعد از شیراز مهمترین شهر و بندر ایالت پارس محسوب میشد و دارای عمارات رفیع و بندرگاه معمور و چهل هزار سکنه بوده. اسم فارسی این شهر شیراب یا شیللو بوده و تأسیس آنرا به زمان هخامنشی میرساندند ولی متأسفانه در سالهای ۳۶۶ و ۳۶۷ هجری قمری زلزله شدیدی شهر را ویران نمود و پس از آن جزیره کیش مرکز خلیج شد و در قرن چهاردهم هرگز جای آنرا گرفت تا آنکه در سال ۹۱۲ هجری قمری البوکرک نایب‌السلطنه امپراطوری پرتغال در زمان

توران‌شاه جزیره هرمز را فتح کرد و تا سال ۱۰۳۱ هجری قمری یعنی ۱۱۹ سال مقارن سال ۱۶۲۲ میلادی بر تمام سواحل خلیج مسلط بودند. عثمانیها در زمان سلطان سلیمان وجانشینان او چند دفعه در خلیج با پرتغالیها نبرد نمودند. ابتدا در سال ۹۳۴ هجری پیری پاشا از طرف حاکم مصر مأمور خلیج شد و با وجود آنکه شهر هرمز را غارت نمود از کشتیهای پرتغالی شکست خورد، دفعه دیگر مراد پاشا با تجهیزات زیادتری به خلیج آمد ولی در سال ۹۶۱ هجری از پرتغالیها شکست سختی خوردند و سلطه آنها در خلیج مستحکم شد. پرتغالیها برای اولین مرتبه در سال ۹۲۹ هجری با دولت ایران قرارداد بازرگانی بنام میناب برقرار نمودند ولی بالاخره در سال ۱۶۲۲ امامقلیخان حاکم فارس بدستور شاه عباس بزرگ و با همکاری انگلیسیها جزیره هرمز و بندر گمبرون را از پرتغالیها پس گرفتند و نفوذ آنها در خلیج رو بزوال گذاشت بنابراین حقاً میتوان ادعا کرد که ایران اولین مملکت خاور میانه بود که با استعمار در افتاد و نفوذ آنها را بر سمیت شناخت.

بعد از پرتغالیها انگلیسیها و هلندیها در خلیج نفوذ نمودند و هر کدام برای خود پایگاه بازرگانی احداث کردند، هلندیها بعضی از جزایر و بنادر را هم متصرف شدند ولی بالاخره در سال ۱۷۶۶ در زمان کریمخان زند دولت ایران آخرین پایگاه هلندیها را در جزیره خارک متصرف شد و آنها را از خلیج بیرون راند و باین ترتیب انگلیسیها یکه تاز میدان دریانوردی در خلیج شدند و کمپانی هند شرقی که از هندوستان شروع کرده بود بتدریج به سواحل و بنادر خلیج دست اندازی نمودند. ابتدا مسقط و عمانات را زیر نفوذ خود درآوردند و بعد از آنکه فرانسویها را در جنگهای هفت ساله شکست دادند تنها وبدون رقیب در تمام قرن نوزدهم هم در خلیج رخنه کردند. مدتی هم دولت عثمانی در خلیج سعی نمود که نفوذ خود را برقرار نماید. آلمانها هم بنوبه خود کوشیدند با عثمانیها همکاری نمایند و با احداث راه آهن بغداد و بصره به خلیج نزدیک شدند. دولت روسیه تزاری هم بنوبه خود سعی کرد در خلیج و دریای آزاد راهی پیدا نماید ولی انگلیسیها با تفوق نیروی دریائی و در دست داشتن شبه قاره هندوستان در تمام طول قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم بر خلیج مسلط بودند. در دو جنگ بزرگ بین المللی اول و دوم با وصف آنکه انگلستان بحسب ظاهر فاتح شد ولی علائم انحطاط امپراطوری ظاهر گشت و با کشف نفت و پیدار شدن روح ملیت و استقلال و پیدایش ممالک متعدد و شیخ نشینها قدرت انگلیسیها هم روبه زوال گذاشت و نوبت به مالکان اصلی و واقعی خلیج رسید. در صفحات بعد سعی خواهد شد که در ضمن ذکر نامها و ریشه های این نامها در خلیج بفرخور مطلب از تاریخچه هر کدام ذکر ی بمیان آید.

نامهای ایرانی جزائر و بنادر خلیج فارس و دریای عمان

بندر خرمشهر - باوجود آنکه این بندر درکناره خلیج فارس قرار نگرفته ولی چون امروز مهمترین بندر بازرگانی ایران محسوب میشود از آن ذکر مینمائیم نام سابق این بندر محمره و تاواثل سلطنت رضاشاه کبیر باقیه خوزستان که در جغرافیا آنرا عربستان ایران مینامیدند بطور نیم استقلال توسط شیوخ خزعلیه اداره میشد و درواقع آنها تیولدار بودند. خود نویسنده این مقاله در سال ۱۳۰۵ هجری شمسی که برای ادامه تحصیل به بیروت میرفتیم هنگام عبور از جلو قصر شیخ کشتی انگلیسی حامل مسافری پرچم را بعلافت احترام افراشته کرد و چند تیر توپ هم شلیک نمود. این بندر تاریخ قدیمی دارد و از اوائل تسلط اسلام بر ایران اهمیت بیشتری پیدا کرد و نام ایرانی خرمشهر و توجهی که از زمان شاه فقید بر این بندر گردید و آنرا مبداء راه آهن سرتاسری قرارداد و باتوسعه باراندازها و اسکله‌ها و وسعت شهر واحداث پل بزرگی که دو قسمت شهر را بیکدیگر متصل مینماید و بالاخره باحقوق حق حاکمیت ایران بر شطالعرب بندر خرمشهر روز بروز آبادتر و معمورتر میگردد ولی مسلماً باتوسعه حجم بازرگانی و احراز مالکیت ایران بر خلیج فارس بنادر متعدد دیگری لازم است.

بندر خرمشهر درکناره رود پرآب و عظیم کارون قرار گرفته و همین رودخانه از آبادان هم میگذرد و درمقابل آبادان جزیره مینوا قرار دارد. رودخانه کارون در خرمشهر به رودخانه شطالعرب میپیوندد ولی درکمتر از دوهزار سال پیش مستقیماً به خلیج میریختند و بعلت تراکم رسوب و گل‌های که هر سال رودهای فرات و دجله و کارون همراه میآوردند بتدریج دریا عقب‌نشینی نموده است.

آبادان - خسروآباد - آبادان را تاچند سال پیش عبّادان می‌گفتند ولی نام ایرانی آن آبادان که مسلماً از کلمه آباد بدست آمده تا قبل از پیدایش چاههای نفت و پالایشگاه قصبه کوچکی بیش نبود ولی امروز یکی از شهرهای مهم صنعتی مملکت محسوب میشود و چون راجع به شهر آبادان به تفصیل در کتابهای دیگر مذکور افتاد. این جا بهمین مختصر قناعت میکنم - جزیره مینو هم درجوار آبادان قرار گرفته و قابل عمران و آبادی زیادی است که اگر بآن توجه شود و با خاک اصلی متصل یابد پیشرفت زیادتری خواهد نمود.

مقدسی در قرن دهم آبادان را قصبه کوچکی تشریح میکند که در آنجا بیشتر حصیر میبافند ناصر خسرو در قرن یازدهم وقتی که از آبادان نام میبرد از فانوسهای دریائی که در آنجا نصب نموده‌اند ذکر میکند. این شهر تا قرن چهاردهم آباد بوده ولی وقتی که ابن بطوطه آنجا را دیدن مینماید فقط قصبه کوچکی از آن باقی مانده است.

بعداز خسرو آباد به نخل بیشه که قریه کوچکی است میرسم و همان قسم که بسمت شرق حرکت میکنیم به بندر معشور که نام فارسی آن ماهشهر است میرسیم و این بندر امروز بندرگاه مهمی بوده و در ابتدای راه آهن سرتاسری ایران قرار دارد . بندر شاهپور نیز دارای اسکله و باراندازهای متعدد و به راه آهن سرتاسری اتصال دارد در این دو بندر مهم که بسمت مشرق حرکت نمائیم به ناحیه هنديجان یا هندوان میرسیم که رود ملای بزرگ ایران میگذرد و در قدیم خیلی بیش از امروز آباد بود .

بعد از ناحیه هنديجان به ولایت قدیمی مهرویان یا مهروبان میرسیم که امروزه دارای قریه شاه عبدالله و بندر دیلم است . یاقوت حموی از این شهر دیدن نموده و محل آنرا بین سیراف و آبادان قرار داده است و فاصله کمی از آن رودخانه شیرین زهره که گاهی هم به نام رود طاب موسوم است قرار دارد . ابن البلیخی و ناصر خسرو هر دو از شهر مهروبان به تفصیل سخن میگویند و روزگاری یکی از آبادترین شهرهای خلیج بوده و در مشرق شهر خلیج سیتیزیا سیتیز واقع است که بقایای آن در محل دیلم امروزی است .

بعد از بندر دیلم و بین این بندر و بندر گناوه آثار و خرابه‌های قدیمی زیادی دیده میشود که بقایای بندر بزرگی بنام سیتیز بوده و امروز فقط خرابه‌های آنها باقی هستند . در اطراف این خرابه‌ها امروز قرائی بنامهای قریه امام حسن - خور امام حسن - قریه حصار - جاهک قرار دارند و بعد به گنایا و گناوه است میرسیم . بعد از خرابه‌های سیتیز به بندر خبابه که نام اصلی فارسی آن گناوه است میرسیم - این بندر در هجده کیلومتری مشرق بندر دیلم قرار دارد . تا چند سال پیش مردم برای ساختمان منازل خود از خرابه‌های جزیره خارک استفاده مینمودند . این بندر زمانی بسیار معمور و آباد بوده و یاقوت حموی از آن به تفصیل ذکر نموده و آنجارا مرکز قرمطیان میداند و مینویسد که ابوسعید حسن الحجامی القرمطی مؤسس بدعت قرمطیان از این شهر برخاسته است . این شهر مدتی در تصرف هلندیها بود و هنوز هم بسیاری از مردمان آنجا دارای چشمهای کبود و رنگ سفید میباشند و از بوشهر نوزده فرسخ و از شیراز چهل و هشت فرسخ فاصله دارد و در اصطلاح محلی هم گاهی بنام آنجارا شولگپ (گپ بمعنی بزرگ) میگویند .

بندر گناوه امروز هم نسبتاً محل آبادی است و از رودخانه زهره مشروب میشود و دارای دوازده قریه و یکصد و بیست گاو بندی زراعت است . در اطراف گناوه آثار باستانی زیادی است که قابل بررسی است و سبک ساختمانهای مقابر شبیه به قبر دانیال شوش و امامزاده میر محمد خارگ میباشد . در سی و شش کیلومتری گناوه بر سر راه گناوه - دیلم فرودگاه و تأسیسات

نفی وجود دارد که آنرا کونیک یا کوبینگ خوانند و در نزدیکی این محل بر فراز تپه‌های سنگی آثار مقابری دیده شده که شبیه مقابر سیراف و تیس و از زمان ایلامی‌هاست.

بعد از بندر گناوه به بندر ریک میرسیم که بندر دشتستان محسوب میشود - دشتستان یا توج یا تور سی و دو فرسنگ از شیراز مسافت دارد و در روزگار ان ساسانیان ناحیه آبادی بود و توز در زمان عمر بن الخطاب در سالهای ۱۸ و ۱۹ هجری بدست مجاشع بن مسعود سردار عرب فتح شد و مردم توج مسلمان شدند. جغرافیدانان قدیمی مانند ابن البلیخی توج را در هفت منزلی شیراز در سمت جنوب آن قرار میدهد و از رودخانه شاپور مشروب میشد. و مرکز تجارت مهمی بود. اصطخری آنرا باندازه ارجان یا بهبهان میداند و توج در قرن ششم ویران گردید.

امروز بندر ریک نسبتاً آباد مانده و رودخانه حله دنباله رود شاپور است و بدریا میریزد، دوجزیره کوچک هم بنامهای جزیره شیف و عباسک در سواحل آن قرار دارند.

دشتستان و توابع آن

شبانکاره که از رودخانه دالکی مشروب میشود و سایر قراء آن عبارتند از قریه سمندکی - محمدی - عسکری - خوش مکان - احمدی - گلنار آباد و منیرک. ناحیه برازجان که جزء دشتستان بوده و دارای آبادیهای سعدآباد - زهرا - دالکی - شول - ده کهنه و کنارآباد است - با وصف آنکه این قراء وقصبات بر روی ساحل خلیج قرار نگرفته‌اند ولی از آنجائیکه به بندر گناوه و دیلم و بندر ریک ارتباط نزدیک دارند از آنها نام بردیم. از گناوه به دالکی آبادیهای زیاد و آثار قدیمتر دیده میشود و اخیراً هم آثار کاخ هخامنشی در همین حدود کشف گردیده است. این آثار بیشتر در نواحی پیربداف اطلال توز تل اولاد منصور - چهل خانه و زهرا دیده میشوند. توز یا توج جائیکه قبلاً گفتیم جزء کوره اردشیر حوزه محسوب میشده و در ابتداء پیدایش اسلام چنانکه ذکر شد شهرک مزبان از طرف یزدگرد والی بنادر بوده و معروف است که مقر حکومت او توج بوده و شهرک روبه ریشهر برای جلوگیری اعراب رفته و با حکم بن ابی العاص جنگید ولی بدست یکی از اعراب بنام سواربن همام العبدی با نیزه از پای افتاد و لشکریان ایران شکست خوردند. عثمان بن ابی العاص و ابوموسی اشعری بقیه فارس و کوره ارجان را فتح کردند.

شهر ریشهر - شاید قدیمترین بنادر خلیج فارس و از عهد ایلامیها معمور

و آباد بوده و امروزه در قسمت جنوبی شبه جزیره بوشهر در پناه خلیج آثار و خرابه های آن موجود است. در کاوش های سال ۱۹۱۳ میلادی (۱۲۹۲ شمسی) هیئت علمی فرانسوی آثار دوره ایلامی را کشف نموده اند که بدوره هزاره سوم قبل از میلاد میرسد - خرابه های ریشهر در دوفرسنگی بوشهر قرار دارند و باستان شناس فرانسوی بنام پزار (Pezard) نیز کشفیاتی نموده و آثار پرتقالیهارا نمایان نموده است - امروزه فقط قلعه خرابی از آن باقی است. حمزه اصفهانی ریشهر را از نواحی کوره ارجان (بهبهان) میدانسته است که صحیح نیست و شاید در آن نواحی شهر دیگری بنام ریشهر وجود داشته است. در قرن شانزدهم بعد از احداث بوشهر از اهمیت ریشهر کاسته شد و امروز بین بوشهر و ریشهر آبادیهای سبزآباد - دواس - بهمنی - روفی و امامزاده واقع شده اند. پزار لوحه های ایلامی را در موزه لوور محفوظ داشته است و در این لوحه ها از فرمانروایان و خدایان ایلامی بحث میشود و از دو ناحیه شوش و ایران بحث میشود و معلوم میگردد که اقتدار ایلامیها تاریخ شهر ادامه داشته است. ریشهر را اختصاری از کلمه ریوارد شیر مینامند و در قدیم جزء کوره ارجان بوده.

بوشهر - تا سال ۱۳۱۲ و تا قبل از افتتاح راه آهن سرتاسری ایران مهمترین بندر خلیج فارس محسوب میشد.

نویسنده مقاله که در سال ۱۳۰۵ از این محل عبور نمود آنرا بندری بی نهایت آباد و معمور که دارای برق و آب آشامیدنی و خیابانهای اسفالت بود - تعداد اتومبیلهای بوشهر در آن زمان از خود تهران هم زیادتر بود و اقلاً هر روز دو تا سه کشتی انتظار نوبت می کشیدند سرکنسولگری انگلیس و نماینده کنسول فرانسه در بوشهر بودند و مهمترین شعبه بانک شاهی قدیم بعد از تهران در بوشهر بود و بیش از چهارصد تجارتخانه داشت. امروز هم بوشهر با جزئی توجهی یکی از مراکز عمده خلیج خواهد بود و احتیاج به جاده اسفالتی بین شیراز و بندر را دارد و خود بندر هم بایستی لاروبی شود تا کشتیهای ده هزار تنی بتوانند در سواحل آن پهلو بگیرند. بوشهر بندر طبیعی استان فارس و نزدیکترین محل به مجمع الجزایر بحرین و قطر میباشد. و چون در وسط خلیج قرار گرفته و با جزایر خارک و خارکو نزدیک میباشد بهترین محل سوق الجیشی را دارد و امید است که با فرمانداری کل شدن به عمران و آبادی آن افزوده گردد.

با وصف آنکه رساله ما مربوط به جزایر و بندر خلیج فارس است ولی چند جمله راجع به دشتی و تنگستان که با سواحل ارتباط تاریخی و بازرگانی دارند کاملاً بجاست.

در مسیر راه بوشهر و طاهری و لنگه دو بخش که از توابع بوشهر محسوب

میشوند و بناهای دشتی و تنگستان واقع شده‌اند که اهمیت تاریخی و کشاورزی دارند - تنگستان مقر بخشداریش اهرم و دشتی خورموج میباشد. منطقه تنگستان از قریه چغارک که در سمت چپ جاده شیراز - بوشهر قرار دارد شروع شده و بآبادهای کوچکی که در ساحل دریا قرار دارند متصل میشود. این آبادهای بترتیب عبارتند از هلیله - علی‌آباد - عامری - بوالخیر - باربکو - خوشانی - زیارت خاویز - و خوردیارت - منطقه دشتستان در غرب و دشتی در مشرق بندر بوشهر قرار دارند و رودخانه موند آنرا آبیاری میکند.

در تنگستان آثاری دیده میشود که به روزگاران بابل و آشور و سومر و اکد ارتباط پیدا میکند. در زمان سلاجقه و اتابکان و صفویه و افشاریه و زندیه و قاجار آبادتر بوده‌اند. متأسفانه در سنوات اخیر بعثت خشکسالی از آبادی آنها کاسته شده و اغلب اهالی و ساکنین به آنطرف خلیج مهاجرت نموده‌اند.

مرکز دشتی شهر خورموج و آبادهای عمده آن مهدآباد - لور بالائی و لور پائینی - رزم آباد - سنا - باغو - بردخون کهنه و بردخون نو و دیرو کنکان و حیدری و زائر عباس هستند. رودخانه موند دشتی را نیز آبیاری میکند و آثار قدیمه بسیاری در دشتی وجود دارد که از بحث مقاله ما خارج است.

بعد از منطقه دشتی به مناطق قدیمه بتانه و بردستان میرسیم - از خورموج بطرف سیراف قدیم و لنگه جدید میرسیم بنادر دیرو کنکان هر دو دارای اسامی فارسی هستند و از این دو بندر که می‌گذریم به بردستان در کنار دریا میرسیم در روزگار پیشین بردستان اهمیت بیشتری داشته و بناهای ماندستان و موندستان نامیده میشد، و از رودخانه موند هم آبیاری میشده. امروز شاخه اصلی رودخانه موند پس از گذشتن از آبادهای دم‌نالو - ناصری - آب‌گیر - برید - جم‌گوری و شیخیان و زیارت - رودخانه موند در نزدیکی خور زیارت بدریا میریزد - آبادی دیگری در کنار دریا قرار دارد که به کالی معروف است و آثار بند قدیمی بر روی رودخانه موند دارد که به‌یست دختر معروف است.

در ساحل دریای دشتی بنادر کوچک بردستان - دیر - بتانه و بی‌خانی و بتون واقع شده‌اند و تا امروز هم محل معاملات محلی و بازرگانی خلیج میباشد - رودخانه موند را در قدیم نهرسکان میگفتند و امروز قسمت علیای آنرا قره‌آغاچ (سیاه‌درخت) و قسمت سفلی موند است.

بردستان یا موندستان از کلمه رودخانه موند بیابان وسیع سی‌فرسنگی است که در روزگاران قدیم آباد بوده و به‌بندر زیارت فعلی منتهی میشود.

بعد از استیلای اسلام بر این نواحی کوره اردشیر را به‌سه سیف (کناره) تقسیم کردند سیف عماره در خاور جزیره کیش - سیف زهیر در ساحل جنوبی

وحوالی سیراف (بندر طاهری کنونی) و سیف مظفر که به بندر نجیرم و صحرای موندستان منتهی میشد. سیف مظفر یا موندستان امروز دارای آثار و خرابه‌های قدیمی است که بناهای تپانه و بی‌خونی و بتون و دیر معروف هستند و امروز فقط بندر دیر اندکی آبادی دارد ولی شکی نیست که از زمانهای سلوکیان و ساسانیان در این حوالی آثاری باقی است و زمانی بسیار آباد بوده‌اند.

مهمترین آثار قدیمه این ناحیه در قلعه بردستان و قلعه دیرو در اطراف تپه‌های بندرکنکان دیده میشدند. و این قصبات تا زمان دیلمیان آباد و محل داد و ستد بوده‌اند و خرابه‌های قصور و مساجد بسیاری تا امروز باقی هستند. بندرکنکان که بندر کوچکی بین بندر دیرو و سیراف قدیمی است بی‌شک بروزگار آبادانی بندر سیراف آبادتر بوده.

تپانه هم که اکنون خرابه‌ای بیش نیست احتمالاً از کلمه بُت‌خانه مشتق شده و زمانی دارای معبد و پرستشگاه بوده است و بین کنکان و سیراف و بندر اختر در طول ساحل و روی تپه‌های و اطلال آثار قدیمی بسیاری دیده میشوند که حکایت از آبادانی و اهمیت سیراف مینماید.

سیراف - از کنکان که بسمت مشرق ادامه دهیم اول به بندر کوچکی بنام تمبک میرسیم و پس از آن در غرب بندر طاهری امروزی به خرابه‌ها و آثار قدیمه بندر بزرگ سیراف میرسیم اسم فارسی این شهر شیراب یا شیلاو و در کوره اردشیر پارس قرار داشته از شیراف تا شیراز شصت فرسنگ فاصله است - سرآرنولد ویلسون مؤلف کتاب خلیج فارس شرح مفصلی برای سیراف نگاشته و تأسیس آنرا به زمان هخامنشیان میرساند - جغرافیادانان اسلامی مانند سلیمان و ابوریحان حسن سیرافی و اصطخری قرن دهم میلادی توصیف زیادی از این بندر نموده و بعد از شیراز آنرا بزرگترین و دومین شهر پارس دانسته‌اند که دارای جمعیت زیاد و خانه‌های زیبا و قیمتی و بازرگانانی که از یکطرف، چین و سوماترا و از قسمتی تازنگبار و هندوستان رفت و آمد نموده و دارای تجارت وسیعی بوده‌اند.

مقدسی مینویسد که سیراف رقیب بصره بوده ولی متأسفانه در سالهای ۳۶۶ و ۳۶۷ هجری بسبب زلزله شدید ویران شده ابن بلخی مینویسد عوائد سیراف در سال به دو بیست و پنجاه هزار دینار میرسیده و ابتدای خرابی آن از ظلم و جور مأمورین خاندان آل بویه شروع شده و صاف‌الحضرة در تاریخ سیراف ذکر کاخ بزرگی

از فناخسرو و عضدالدوله مینماید که محل فیلخانه عضدی بوده است - اصل مسلم این است که سیراف قبل از آمدن اسلام به ایران آباد و محل بازرگانی بین بصره و هندوستان و چین و آفریقا بوده است .

امروزه در سمت غرب و شرق بندر طاهری امروزی آثار و خرابه‌های زیادی دیده میشوند که تمام دلیل بر بزرگی و آبادانی محل سیراف بوده است و شرح تمام آنها در این رساله مختصر نمی‌گنجد (برای اطلاع بیشتر به کتاب : «آثار شهرهای باستانی سواحل و جزایر خلیج فارس در دریای عمان» تألیف آقای احمد اقتداری مراجعه شود) جالب‌ترین آثار تاریخی شهر سیراف متابر قدیمی است که در کوهی در شمال محل قرار گرفته‌اند که ممکن است مربوط به زردشتیان یا اقوامی که در حاشیه خلیج زندگی میکردند و از بین رفته باشند تا امروز در حدود پنجهزار مقبره کشف شده است - آخرین آثار باستانی توسط باستانشناسان آکسفورد انگلیسی و با اجازه وزارت فرهنگ و هنر در سال ۱۳۴۵ انجام شد و مقادیر زیادی سفال عهد ایلامی و مسکوکات اسلامی کشف گردید .

ابن بلخی منازل بین شیراز تا سیراف را بنامهای کفره (خضر امروزی) کوار حنیفیان - فیروزآباد - هبرک - کازرون - لاغر و کران و رویهمرفته هشتاد و شش فرسنگ مینویسد .

بعد از بندر کنکان و سیراف قدیمی که امروز طاهری جای آنرا گرفته است به سمت مشرق و در کنار جاده ساحلی اول به قصبه کوچکی بنام نخل تقی میرسیم و پس از آن به بندر عسلو یا عسلویه که در کنار خلیج بیدخونی قرار گرفته است میرسیم - تمام این نواحی جزء بلوک مالکی محسوب میشوند و نام دیگر بلوک مالکی تمیمی است .

ولی جالب‌ترین نقطه این حدود تابند و بعد کوشکنار میباشد . تابند که بنامهای نای‌بند - فابدو و ناوبد نیز خوانده میشوند دارای آثار قدیمی بنامهای قصر و خسرو و بساتین میباشد - بندر تابند بعلت داشتن خلیج وسیع پس از بندر سیراف یکی از مهمترین نقاط خلیج برای احداث بندرگاه جدید میباشد .

بعد از تابند به بندر کوچکی بنام بتن میرسیم که از این بندر رو به سمت شمال و در شش کیلومتری آن قصبه بزرگ کوشکنار قرار گرفته و در تقسیمات قدیمی جزء سیف عمار یا عماریه محسوب میشده .

قصر خسرو و بساتین و کوشکنار که نامهای قدیم ایرانی هستند نشان میدهد که درازمنه قدیمه مخصوصاً در زمان آل بویه مرکزیت مهمی بوده و از آثار و عماراتی که هنوز خرابه‌های آنها باقی هستند بعضی را عقیده بر این است که فیلخانه عضدی در تابند قرار داشته است .

کوشکنار یا قصرکنار یا قصر انار یا کوشک انار در داخل خشکی قرار دارد و از ساحل در حدود شش کیلومتر دورتر است. و آثار و خرابه‌های زیادی در آن یافت می‌شود که دلالت بر قدمت و آبادانی محل مینماید و مسلماً در سابق دارای کاخ و بساطین زیادی بوده و خرابه‌های آب انبارها و نخیلات تا امروز دیده می‌شود. کوشکنار با گاو بند و بوستانو از طریق جاده خاکی قدیمی مربوط می‌شوند.

بعد از بندر بتن که بندر کوشکنار است و در شش کیلومتری آن قصبه کنار دریا قرار دارد چنانکه قبلاً ذکر کردیم اگر از ساحل دریا رو بشرق حرکت کنیم از بندرهای کوچک و نیم آباد شیو و چپرو و مقام و مغو و چارک عبور می‌کنیم. تمام این نامها دهات کوچک بی‌اهمیتی هستند که اغلب با صید ماهی یا حمل مالالتجاره به بندر کوچک دیگر زندگی می‌کنند و بالاخره به بندر بزرگ لنگه میرسیم.

بندر لنگه - تا لار چهل و پنج فرسنگ فاصله دارد و قصبه قدیمی کنک در نزدیکی آن قرار دارد - سابقاً دارای جمعیت و آبادی و بندرگاه معتبری بوده و در حومه شهر قلعه لشتان قرار دارد که تاریخ بنای آنرا ۹۰۴ هجری نوشته‌اند - فارسنامه ناصری بندر لنگه را بزرگترین بندر خلیج در اواخر قرن سیزدهم هجری مینویسد که دارای دوهزار خانه و آب شیرین و باغ و بساطین متعدد بوده - محمد ابراهیم کازرونی (حقایق بکار) که در زمان محمد شاه قاجار در سال ۱۳۱۵ هجری قمری از تمام بنادر و جزایر گزارشی بدربار فرستاده بندر لنگه را بنام عروس بنادر یاد میکند و دو بندر لنگه و کنک با هم مربوط بوده و بعد از اخراج پرتغالیها از خلیج رونق زیادی داشته‌اند و اغلب سکنه آنجا را هم اعراب جواسمی که از اتباع ایران بوده‌اند تشکیل میداده. در دوران زندیه بندر لنگه از طریق جناح و بستک و لار و جهرم بشیراز مربوط بوده و راه کاروانی مهمی محسوب میشده و بندر کنک هم از طریق دژکان - لمزان - گوده به بستک و شیراز مربوط میشده. این دو بندر تا زمان محمد شاه هم آباد و معمور بوده و محمد ابراهیم نادری کازرونی تأسیص و شصت و شش شماره آب‌انبارهای آنرا ذکر مینماید - مردم کنک مخصوصاً مردمانی دریانورد و متهور بوده‌اند ولی بعد از تأسیس بندر خرمشهر و مهاجرت طایفه بنی جواسم از رونق افتاد و امروز بصورت قریه کوچکی درآمدہ است.

از بندر کنک بسمت مشرق و بندر عباس که حرکت کنیم از نقاط زیر عبور می‌نمائیم:

بندر معلم - برکه سفلین - قریه دژکان و بندر خمیر - بستانو - سورو و بندر عباس امروزه در هر دو بندر لنگه و کنک آثار و خرابه‌های زیادی از ازمینه قدیمه و دوران پرتغالیها و هلندیها و انگلیسیها دیده میشوند - قلعه بستان در شش کیلومتری شمال بندر لنگه قرار دارد تأسیس آنرا بسال ۹۰۴ هجری قمری نسبت

میدهند قصبه دژکان که بر ساحل قرار نگرفته ولی آبادی مشهور و جزء بلوک جهانگیریه است در راه کاروانرو قدیمی واقع شده و دارای آثار باستانی است .

از دژکان که بگذریم به بندر خمیر میرسیم و محمد ابراهیم نادری آنجا را محل استخراج گوگرد توصیف نموده و محمدعلی سدیدالسلطنه در کتاب بندرعباس و خلیج فارس آنرا چنین توصیف مینماید : از طرف غرب به بندر مهتابی و از شرق به رودخانه خونو امتداد مییابد در جنوب آن خلیج و مسافت آن دو فرسنگ و جزء ناحیه جهانگیریه بوده و قراء عمده آن بشتعان - کوشک - سایه خشن و پل میباشند رودخانه‌ای شور نیز در این ناحیه وجود دارد ولی بیشتر آب مشروب و زراعی آنها از آب چاه است . قریه پل را باین دلیل پل میگویند و چنین شایع است که در قدیم از این ناحیه تابندر لافقت در جزیره قشم پلی با قایق ساخته بودند و ظاهراً سربازان امامقلی خان هم در زمان شاه عباس از همین پل به جزیره قشم رفته اند .

امروز بندر خمیر قصبه کوچکی است که از آنجا گنج و ساروج و هیزم و نمک و گوگرد و انقوزه صادر مینمایند و از آثار خرابه‌هایی که در این بندر دیده میشوند معلوم میشود در گذشته آبادتر بوده است . بعد از خمیر و عبور از قصبه بستاتو به سورو و گمبرون (بندرعباس) میرسیم - سورو امروز محله‌ای از بندرعباس محسوب میشود ولی در حفاریات باستانی سکه‌های ساسانی و اشیاء زینتی آترمان بدست آمده و نشان میدهد که در قدیم موجود و آباد بوده .

گمبرون نام قدیم بندر عباس و شهرک آباد و ناحیه جرون بوده و بنامهای کامرون - گامرون گمبرو و گمرو نیز ضبط شده در ایام پرتقالیها بنام گامبرون نامیده میشده ولی از سال ۱۶۲۲ میلادی و تصرف آن توسط امامقلیخان در زمان شاه عباس بنام (بندرعباس) نامیده شد ناحیه جرون هم از بندر میناب تا اطراف بندر خمیر را دربر میگرفته است .

گمبرون - گمرون یا گمرو - از روزگاران امراء هرموز کهنه (میناب امروز) بندر معتبری بوده و به نقاط دوردست افریقا و هندوستان و مالزی و چین داد و ستد داشته است . پرتقالیها آنجا را انبار و لنگرگاه کشتی‌ها نمودند و بروزگار صفویه بندر آباد و معموری شد . باید در نظر داشت که در تاریخ دو هرمز موجود است یکی هرموز قدیم که به میناب می‌گفتند و دیگر جزیره امروزی هرمز - بعد از اخراج پرتقالیها انگلیسیها و هلندیها در آنجا تجارتخانه‌های مدیر درست کردند ولی اجازه ساختن قلعه نداشتند . آثار قدیمه در بندر گمبرون بدوران ساسانیان و اوایل اسلامی میرسد . شاه عباس کبیر توسط حاکم شیراز امامقلی خان و با قراردادی که با انگلیسیها منعقد نمود در سال ۱۶۲۲ میلادی بندر گمبرون و جزیره هرمز را از پرتقالیها پس گرفت .

چرون و میناب - میناب که آنرا میناو نیز میگویند به هرمز کهنه معروف بوده است و کلمه هرمز را هم ارمز و اعراب آنرا آرموض مینوشتند - در سال ۷۱۵ هجری سلطان هرموز شهر جدیدی در جزیره چرون یا رزون بنا نمود و از آن تاریخ هرمز جدید ایجاد گردید و وقتی که در پایان قرن هشتم سپاهیان امیر تیمور شهرهای ساحلی هجوم آوردند ساکنین و محافظین قلاع به جزیره چرون گریختند و جزیره رو بآبادی گذاشت.

بنا بر این نام اولیه جزیره هرمز جزیره چرون بوده و هرمز کهنه به جلگه میناب اطلاق میشده - بعد با جزیره هرمز و میناب و مضامات اطراف بندر عباس کنونی را بلوکات جرو نات و شمیلات میخواندند و کلمه چرون تعریب گرون نام اصلی فارسی است. جرون را رزون و گرون بفارسی قدیم میشناختند.

وقتی از بندر عباس بسمت شرق حرکت نمائیم از راه ساحلی تا بندر جاسک قراء و قصبات زیادی دیده میشوند که بنامهای سولان - بندر تباب - گرگان - کوهستک - طاهرونی - منشی - زرآباد - بستانی - کوه مبارک - تاش کوه نامیده میشوند و بعد به محل جاسک قدیم میرسیم که آثار و خرابیهای آن هنوز باقی است و فاصله چند کیلومتر از این آثار قدیمه به بندر جاسک که فارسی قدیم آن جاسک و چاشک هم ضبط شده است.

جاسک از بنادر قدیم و اولین نقطه ای است که کمپانی هند شرقی تلگرافخانه در آنجا دائر نموده و در طی دو جنگ اول و دوم بین المللی توسط انگلیسیها اشغال شده - سیم تلگراف آن بامسقط مربوط بوده و سکنه آنجا بفارسی و بلوچی هردو تکلم مینمایند و آب آن از چاههایی است که اغلب شور و تلخ است و آب خوراک آنها از آب انبارها تأمین میشود آب و هوای جاسک شبیه به عباسی و گرما و سرما هردو شدید هستند و حد وسط بارندگی چهار تا پنج اینچ بیشتر نمیشد. امروز از قلعه قدیمه جاسک فقط خرابههایی بیش باقی نیست.

از جاسک روبه شرق و بندر چاه بهار که پیش رویم در خاک بلوچستان هستیم اهالی آنجا بیشتر بلوچ میباشند - بنادر و قصبههای کوچکی برکنار ساحل قرار دارند که بترتیب از غرب به شرق عبارتند از:

کرسکین - شکوهی - کوخ - هستی - کلات - هونک - بیروف و گورویم - پس از آن به خلیج چاه بهار میرسیم و وارد مکران میگردیم - ایالت و سواحل مکران در قدیم مسلماً آبادتر از امروز بود جغرافیایان و یسان اسامی بسیاری از شهرهای مکران را ذکر نموده اند و مرکز آن ایالت بندر تیز یا تیس درکنار خلیج بوده و کرسی استان هم فریور یا بیجبور نامیده میشد که امروزه بنام پنج گور مینامند. دو شهر معروف بمپور و فهرح هم دارای اسامی فارسی بنبور و بهره نامیده

میشده‌اند. دیگر از شهرهای مکران یکی شهر قصر قند و دیگری کُج یا کیج یا کیز و شهر خواش یا خواس که بنام گواتت امروز خوانده میشود. ولی از تمام اینها مهمتر بندر تیس در کنار خلیج چاه بهار قرار دارد. در زمان ساسانیان بلوچستان را کوسون مینامیدند که محتملاً مشتق از کوش و بتدریج کج و کج گردیده.

بندر تیس از قبل از آمدن اسلام بایران آباد بوده و پس از غلبه صفاریان بر خلفای عباسی از اطاعت اعراب بیرون آمده و تا چند قرن صفاریان ایالات مکران و فارس و سیستان را تحت تصرف داشتند و بندر تیس هم مرکز بازرگانی مهمی بوده. مکران هم با داشتن شکر و نیشکر مرکز تجارت آن همین شهر تیس بوده — دیلمیان در ۳۰۴ هجری قمری آنرا تصرف نمودند و بعد از آنها سلاجقه تا ۵۶۳ هجری حکمرانی مینمودند. معروف است که مارکوپولوی معروف هنگام مراجعت از چین به بندر تیس وارد شد و در شرحی که مینویسد آنجا را محل داد و ستد و اهالی را هم مسلمان و بت پرست معرفی مینماید. در ۱۰۲۲ هجری گنجعلیخان والی کرمان از طریق جیرفت آنجا را تصرف نمود و پس از استیلای افغانه و فرار اشرف بلوچها او و همراهانش را غارت نمودند و اشرف تنها با سه نفر با افغانستان رسید و در آنجا کشته شد. امروز آثار زیادی در اطراف بندر تیس مشاهده میشود که قابل کاوش و بررسی است.

مهمترین آثار تاریخی این بندر عبارتند از کلات — بلوچ کته — سدهای دهانه راس — تیس — قبرستان زرآباد مقابر تپه نهادهی مقابر کراشپ. مهمترین این آثار بنام کلات است که دارای آثار و خرابه‌های قلعه مهمی بوده و طرز ساختمان آن شباهت زیادی به کاروانسرای شاه عباسی دارد. ویرانه‌های بسیاری چنانکه ذکر شد در اطراف این بندر وجود دارد که ارزش کاوش و حفاریات دارد که از آنجمله هستند پیرو گت که با احتمال قوی از کلمه گت بمعنی بزرگ آمده و آثار و خرابه‌های دیوارها و داخل قلعه هنوز برجاست و گمان میرود از آثار اشکانیان یا حتی همدوره پارتی‌ها بوده ولی در زمان ساسانیان آباد و معمور بوده و شاید نام پیروز از پیروز پادشاه ساسانی آمده باشد. از طرف دیگر این قسمت از شرق ایران را کوشان می‌نامیدند و فرمانروایان این نواحی بنام کوشانشاه نامیده میشدند. کوشانشاهان اغلب از شاهزادگان درجه یک ساسانیان بودند و همین مطلب میرساند که این قسمت از مملکت شاهنشاهی ساسانی دارای اهمیت زیادی بوده و بندر تیس هم بهمان نسبت اهمیت زیادی داشته است. باغور مختصری در وجه تسمیه مکران و کوسان و کوشان و نامهای امروزی کج و مکران و کس و مکوران که مارکوپولو آنرا کوسان نامیده شکی باقی نمی‌ماند که بعد از شکست کوشانیان از شاهنشاهان ساسانی تمام قسمت بلوچستان و مکران و افغانستان و ناحیه عمده‌ای از هندوستان تا رودخانه سند تا و آخر

ساسانیان در تصرف ایرانیان بوده است. در اینجا از شرح بقایای آثار باستانی خودداری نموده و بکتابهای مفصلتری رجوع مینمائیم. بین بندر جاسک و چاه بهار بندر تاپک قرار دارد.

چاه بهار - بعد از خرابی تیس چاه بهار روباهمیت گذاشت. چاه بهار در نه کیلومتری شرقی بندر تیس قرار گرفته. امروزه بندر کوچکی است و چون تنها بندر مهم دریای عمان است کاملاً بجاست که با آنك توجهی وساختن شاهراه مهمی آنرا به داخل مملکت متصل نمود و چه بسا که میتوان آنرا بندر ترانزیت افغانستان قرار داد.

بعد از چاه بهار رو بمشرق و سرحد ایران و پاکستان چند قصبه كوچك دیگر قرار گرفته که مهمترین آنها کچو - بريس - پساندرو بالاخره بندر گواتر روی خلیج گواتر قرار دارد. گواتر درست در مرز ایران و پاکستان قرار دارد و بندر کوچکی است.

جزایر خلیج فارس

جزیره هرمز که در قدیم بی نهایت اهمیت داشته و آنرا حلقه انگشتی دنیا مینامیدند بین راس مسندام و بندر عباس در حدود يك ساعت راه دریائی قرار گرفته و در قدیم در کنار ساحل کرمان هرمز قدیم وجود داشته که بندر آن ایالت محسوب میشده و امروز هرمز از کلمه ارمز به همین جزیره اطلاق میشود. جزیره هرمز دارای هشت فرسنگ محیط آن بوده و قسمت عربی آن نیم فرسنگ عرض دارد. تاریخ جزیره را در قسمت دیگر بتفصیل ذکر نموده ایم. در اینجا فقط متذکر میشویم که متأسفانه این جزیره دارای آب شیرین نیست و از قدیم الایام از آب انبارهای وسیع استفاده نموده و یا از جزایر دیگر آب میآوردند. قلعه خرابه پرتقالیها هنوز در این جزیره باقی است و امروزه این جزیره دارای معادن گل سرخ - گوگرد - آهن و راج میباشد و چون تاجزیره بزرگ قشم فقط هیجده کیلومتر فاصله دارد و همینقدر هم تاجزیره لارک مسافت کمتری تا اصل خشکی دارد لذا از لحاظ سوق الجیشی یکی از مهمترین جزایر خلیج فارس است و از قدیم معروف بود که هر کس به جزیره هرمز مسلط بود بر تمام خلیج حکمفرما می نمود. مهمترین محصول جزیره هرمز گل سرخ است که تقریباً سالیانه معادل پانزده هزار تن از آن را استخراج مینمایند.

جزیره لارک - بین جزیره هرمز و قشم قرار دارد و دارای کوههای مرتفع و مرتفع ترین کوههای آن را کوه گنو مینامند - سکنه آنجا را بیشتر ازبستانی عباسی هستند و در تابستان ها بعلت گرمای شدید به میناب میروند. شغل عمده آنها

صید ماهی است. اراضی این جزیره برای زراعت مناسب و دارای برکه‌های قدیمی و چاه آب شیرین هستند و دامداری هم مینمایند. محصول عمده آن نمک است که به ماده و نر معروف میباشد.

جزیره دارای گل سرخ هم میباشد. دژ پرتقالیها که خرابه‌های آن در جزیره موجود است بهترین نمونه در خلیج فارس و ساختمان آن سی سال طول کشید و پرتقالیها توانستند ۱۱۵ سال در پناه آن به خلیج حکمفرمائی نمایند.

گل سرخ هرمز و لارک (اکسید دوفر) برای رنگ آمیزی بدنه کشتیها بکار میرود و ۸۰ درصد خالص میباشد جزیره هرمز بیضی شکل که قطر و طول آن ۷/۵ کیلومتر و کوتاهترین قطرش ۵/۵ کیلومتر است سطح جزیره دارای تپه‌های بسیار و مرتفع‌ترین قله آن ۲۱۰ متر میباشد. جزیره لارک بیضی شکل و طول آن یازده کیلومتر و عرض آن ۷/۵ کیلومتر و در دوازده کیلومتری جزیره قشم و چهل کیلومتری بندر عباس قرار دارد. قبلاً ذکر کردیم که نام اصلی هرمز ارموز بوده و از بنیانهای ساسانی است. بلندترین قله لارک ۱۵۵ متر ارتفاع دارد و این جزیره قابلیت زراعت ندارد ولی برای ماهیگیری مناسب است و کان خاک سرخ و صید ماهی زندگانی مردم را تأمین مینماید.

در هر دو جزیره هرمز و لارک آثار قدیمه زیادی مشاهده میشود ولی آثار در هرمز بحد وفور دیده میشوند و معروفترین آنها برج گلک - قصر صورت - مکتب‌خانه - خانه زعفرانی - شهر قدیم هرمز - خرابه‌های قلعه پرتقالیها - برج ناقوس والواح مقابر میباشد. مهمترین این آثار و خرابه‌ها قلعه پرتقالیهاست که توسط آلفونسو البوکک ساخته شده و زمانی بی‌نهایت آباد و مجلل بوده ولی امروز دیوار مخروبه و خندق و جای دیده‌بانی کشتیها و لوله‌های توپ و برج‌ها و اصطبل باقی است. در الواح مقابر به زبانهای پرتغالی و اسپانیولی و لاتین نام‌های مردگان بر روی سنگها حک شده و هنوز آثار آنها باقی هستند.

جزیره قشم که نام اصلی فارسی آن کیشم و آنرا جزیره طویله و درازهم مینامند و در قرون وسطی بنامهای کوان و ایرگانان و ایرکان هم گفته میشده. یاقوت حموی آنرا بنام جزیره لافت که نام یکی از شهرهای آن است ذکر میکند. قشم بزرگترین جزیره تنگه هرمز و پرجمعیت‌ترین آنهاست. طول آن ۱۱۵ کیلو متر و عرض آن از ده تا سی و پنج کیلومتر میباشد و محیط جزیره ۲۶۲ کیلومتر مربع است. جزیره دارای نه‌لنگرگاه کوچک بنامهای قشم - درگهان - کوهی - لافت - کوران - چهو - نمکدان - باسعیدی نو (سینکو) و باسعیدی کهنه میباشد. این جزیره دارای متجاوز از چهل آبادی که مهمترین آنها قشم و درگهان و باسعید و لافت است. شغل عمده اهالی صید ماهی و بارگیری است. این جزیره

دارای تاریخ قدیمی و سیاحان و جغرافیانویسان متعددی راجع بآن شرح مفصل داده‌اند.

سدیدالسلطنه مؤلف کتاب بندر عباس و خلیج فارس تاریخچه این جزیره را مفصل و با اسناد بطبع رسانده. نگارنده معجم فتح جزیره را در زمان خلافت عمرو بدست عثمان بن ابی العاص مینویسد. مسعودی هنگام دیدن جزیره مینویسد سیدو و سی و سه پارچه آبادی داشتند و شهر لافت که فارسی آن یافت میباشد پایتخت بوده و خود جزیره را نیز کاوان و گاهی کانان که نام اصلی فارسی آن است ذکر میکند. معروف است که نادرشاه وقتی که تصمیم به ایجاد نیروی دریائی گرفت جزیره قشم را انتخاب نموده و در آنجا قلعه‌ای بنا نموده است که هنوز آثار آن باقی است.

لافت که در منتهی الیه دماغه شمالی جزیره قرار گرفته و تا ساحل اصلی گاهی به پل قایقی متصل بوده دارای دو کوهستان بنامهای فارسی اصیل مهران در مغرب و مهستان در مشرق است و مهستان در اصل ماهستان بوده است در دهانه خور لافت جزیره کوچکی قرار دارد که بنام جزیره شیخ اندرابی نامیده میشود. در جنوب جزیره قشم هم جزیره کوچک دیگری قرار دارد که آنرا هنگام یاهنجام و هینام میگویند و این جزیره تا اولین آبادی جزیره قشم که بنام دیرستان نامیده میشود فقط در حدود ششصد تا هفتصد متر فاصله دارد. جزیره هنگام دارای نخلستان مفصلی بوده و نه کیلومتر طول و سه تا شش کیلومتر عرض آن است و مساحت تقریبی آن پنجاه کیلومتر مربع میباشد. این جزیره دارای قله مرتفعی بارتفاع ۱۰۶ متر است که نام آنرا میترا میگویند آب جزیره از آب انبارها تأمین میشود.

تاریخچه جزایر کیشم و هنگام — این جزایر قبل از حمله اعراب آباد بوده و در زمان ساسانیان مرکز نیروی دریائی ایران بوده است. بروزگار شورش مغول و هرج و مرج آندوران هر کس که توانست به این دو جزیره فرار نمود. و معروف است که رئیس یکی از همین قبایل که به کیشم مهاجرت نمود توران نامداشت و از این جهت فرمانروایان جزایر کیشم و هرمز را تورانشاه مینامیدند — تورانشاه هرمز در تمام مدت استیلای پرتغالیها در هرمز اسماً سلطنت میکرد تا آنکه امامقلیخان خانواده آنها را منقرض نمود. ابن بطوطه در مسافرت نامه خود از امیر هرمز بنام تورانی نام میبرد و در جزیره قشم تا امروز مسجد تورانشاه باقی است.

آثار باستانی جزیره قشم — مهمترین آثار باقیمانده این جزیره عبارتند از قلعه قشم آثار لافت یا یافت آثار با سعیدو — آثار سدهای آبرسانی و منابع ذخیره آب خرابه‌های تورانشاهی — آثار قریه توریان والواح و مقابر اسلامی. تمام این آثار

امروز بحال مخروبه باقی مانده و متأسفانه چنانچه باید توجهی به نگهداری آنها نمیشود. مهمترین قلعه جزیره بنام قلعه نادری لافت خرابه‌های آن باقی است. در باسعید و که یکی از بهرهای عمده قشم محسوب میشود. باقیمانده اسکله‌های موجود است که نشان میدهد در زمان خیلی نزدیکی هنوز آباد بوده است. نمونه‌های زیادی از تنکایا و مساجد و گلدسته‌ها حتی بسبک هندی در جزیره دیده میشوند. آثار سدهای آبرسانی و دیواره سدها برای جمع‌آوری آب و تنظیم آن دیده میشود که متأسفانه بحال خرابه باقی مانده‌اند. اگر بخواهیم از تمام آثار باستانی بحث نمائیم از اصل موضوع این مقاله خارج میشویم و در اینجا بچند مثال اکتفا گردید.

جزیره قیس یا کیش - بنا بگفته یاقوت از قشنگترین و آبادترین جزایر خلیج بوده دارای آب‌انبارهای متعدد و تنها جزیره‌ای است که آب شیرین فراوان دارد. هنگام بازدید یاقوت جزیره دارای بازارهای متعدد و مرکز داد و ستد بین هندوستان و ایران و اعراب بوده - حکمران آنجا بطرز ایرانیان میزیسته و مورد تکریم همسایگان بوده و مرکز صید مروارید محسوب میشده. شیخ سعدی هم از جزیره کیش به نیکی یاد مینماید و آنجا را محل بازرگانی بزرگ مینامد.

این جزیره چنانکه گفته شد دارای چاههای آب شیرین و لنگرگاه مناسب و در حدود ۸۵ کیلومتر مربع مساحت و بیضی شکل بوده. طول آن ۱۵ کیلومتر و عرض آن ۷ کیلومتر میباشد - در سمت جنوب آن جزیره دیگری بنام فرو بمساحت ۴۸ کیلومتر مربع موجود است و در شمال باختری آن جزیره هندورابی بمساحت ۲۸ کیلومتر مربع واقع است.

در این جزیره در عمق ده متری آب شیرین گوارا یافت میشود. صید ماهی و غوص مروارید و قایق‌سازی و دامداری از کارهای رواج جزیره است. آبادیهای عمده جزیره عبارتند از قصبه ماشه در شمال خاوری با بازار قدیمی - آبادی معروف به «ده» در چهارصد متری باختر سجم که خودش در شمال باختری جزیره قرار دارد - ابادسفین در شمال باختری و بالاخره آبادی معروف به «باغ» در باختر جزیره. جزیره کیش دارای تاریخ قدیمی و در سفرنامه‌های بسیاری از سیاحان از آن بتفصیل یاد شده و از شیراز باین جزیره رفت و آمد زیادی بوده و مال‌التجاره و محصول فارس اغلب از این جزیره بسایر نقاط میرفته است.

جزیره سّری - جزیره کوچکی است در وسط خلیج بطول ۷ و بعرض متوسط ۴ تا ۷ کیلومتر این جزیره در ۳۵ کیلومتر جزیره فروز و ۷۶ کیلومتر بندر لنگه و ۵۰ کیلومتری باختر جزیره بوموسی واقع است، این جزیره هم دارای آب شیرین و زراعت کافی است. بیشتر ساکنین جزایر فروز و سری از اهل مغو میباشد و زندگانی آنها از تربیت نخیلات اداره میشود و بندر مغو هم در نزدیکی

بندر چپرو و درکنار ساحل قرار دارد و زندگانی جملگی از صید ماهی میگذرد . تاریخچه کیش - چنانکه ابن بلخی مینویسد بعد از خرابی سیراف کیش جانشین آن شد این جزیره در زمان گردش نیارکوس دریانورد اسکندر آباد بوده و او این جزیره را «اریان» مینامد برای وجه تسمیه جزیره افسانه‌های متعددی ذکر مینمایند و از جمله میگویند شخصی بنام قیس باین جزیره آمد و در آنجا ساکن شد و بعدها قیس را ایرانیها کیش نامیدند . هم قزوینی و هم ادریسی در نیمه اخیر قرن دوازدهم از جزیره دیدن نموده‌اند . بنیامین نامی که بقصد تجارت از جزیره عبور نموده از بازارهای متعدد که در آنجا پارچه‌های ابریشمی و ارغوانی و کتان و پنبه و شاهانه و محصولات دیگر داد و ستد میشده بحث مینماید - مارکوپولو نیز ذکر مختصری از آن مینماید یا قوت از کیش و سیراف هر دو بتفصیل بحث مینماید . ابن مجاور (جمال‌الدین ابوالفتح یعقوب‌الدمشقی) به تفصیل از جزیره کیش یاد کرده آنجا را محل نخلستان و زمینهای زراعتی و باغهای متعدد میداند و حتی از یک قنات تحت الارضی صحبت میکند . حمدالله قزوینی در قرن چهاردهم میلادی آنجا را محل آبادی مینامد و بعد از چندی کیش جای سیراف را میگیرد و بعد هم هرمز جانشین کیش میشود . در زمان اتابکان جزء ایالت فارس بوده و مدتی هم امراء محلی استقلال داشته‌اند . در زمان قاجار ناصرالدین‌شاه پیاداش تسخیر قلعه طبر این جزیره را به علی محمد جان قوام واگذار میکند و قوام آنرا به سطوت‌الملک بستکی میفرودشد . ولی امروز این جزیره از لحاظ نفت و ماهی و مروارید اهمیت زیادی پیدا کرده مخصوصاً آنکه از لحاظ جغرافیائی این جزیره با جزائر اطرافش مانند «فرور ، فروز ، لاوان ، هندورابی ، سری ، بوموسی ، و دو تنب بزرگ و کوچک» از هم جدا نیستند و بروزگاران قدیم تمام این جزایر متعلق به ایران و تحت احکام فارس و بنادر بوده‌اند و اغلب پایگاههای تجارتی و نظامی محسوب میشدند . امروزه جزیره لاوان (که قدیم آنرا نشنچ شعبت) میگفتند مرکز استخراج نفت مهمی است و احتمال قوی براین است که سایر جزایر این حدود هم دارای معادن نفت چه در داخل جزیره و چه در داخل فلات قاره باشند و از این لحاظ برای مملکت ما اهمیت حیاتی دارند .

جزیره خارک و خارکو - این جزیره در سی میلی شمال غربی بوشهر واقع و فاصله آن تارود حله در سمت شرق و تابندر ریگ در شرق بیست میل و تابندر گناوه دوازده میل و تاجزیره خارکو دو میل است - طول جزیره ۸ کیلومتر و عرض آن در حدود چهار کیلومتر و مساحت آن ۲۸ کیلومتر مربع و امروز مهمترین مرکز حمل و نقل نفت خلیج فارس محسوب میشود جزیره‌ای است نسبتاً زیبا و مرتفع‌ترین

کوه آن بنام دیده‌مان ۸۷ متر از سطح دریا ارتفاع دارد. جزیره رویهم‌رفته خشک و فقط در بهار و زمستان دارای سیلابهایی است - چند چشمه و قنات هم در آنجا وجود دارد و آب و هوای آن گرمسیری است و انواع مرکبات و خرما و موز بدست می‌آید روز بروز بر جمعیت جزیره اضافه می‌شود - جزیره خارکو در شمال خاوری جزیره خارک و مسافت آن تا کرانه ۳ کیلومتر و طول جزیره ۴/۵ کیلومتر و عرض آن ۷۰۰ متر و از ساحل لوله نفتی از هردو جزیره گذشته و با سکه بزرگ خارک میرسد. تاریخچه جزیره خارک - ابن بلخی آنرا در کوره قباد حوزه و مسعودی در مروج الذهب آنرا از بلاد گناوه میدانند یا قوت حموی در معجم البلدان جزیره را از مضافات فارس دانسته و در مقابل خارک در خشکی بندر جنامه (گناوه) و مهر و بان بوده است و میگوید خاک آن حاصلخیز و میوه فراوان دارد. گیرشمن آبادی جزیره خارک را به دوران ایلامی میرساند و داریوش بزرگ اسکیلاکس را هم از همین جزیره مأمور تشکیل نیروی دریائی قرار داده است.

نیارکوس در یاسالار اسکندر و اندروستن معاون او هردو در جزیره خارک بحث مینمایند. استراین نویسنده قرن اول ق. م. نام جزیره را «ایکاریا» مینامد پلین جغرافیادان رومی قرن اول میلادی آنرا بنام «اراکیا» مینویسد انیتوخوس سوم و انیتوخوس چهارم پادشاهان سلوکی هردو از جزیره خارک عبور نموده و در سال ۲۰۴ ق. م. در برگشت از سفر هند باین جزیره رسیده‌اند. یا قوت حموی و مؤلف ناشناس «حدود العالم» هردو از جزیره خارک بحث نموده و آنرا به بندر جنابه (گناوه) مربوط میدانند. در سال ۱۶۶۵ سیاح فرانسوی موسوم به (Thevenot) جزیره را معمور و آباد دیده و دارای آب گوارا و محل صید مروارید بوده است. مدتی هم جزیره خارک تحت حکومت هلندیها بود تا آنکه در سال ۱۷۶۹ کریمخان زند جزیره را متصرف گردید و در سال ۱۸۰۸ بدنیال روابط سیاسی فتحعلیشاه و ناپلئون اول جزیره بفرانسه واگذار شد ولی با اقدامات مشترک روس و انگلیس در سال ۱۸۰۹ فرانسوی‌ها اخراج شدند و انگلیسها در سال ۱۸۳۸ و مجدداً ۱۸۴۲ و ۱۸۵۵ آنجا را اشغال کردند ولی بعد از معاهده پاریس سال ۱۸۵۷ آنرا قطعاً بایران مسترد داشتند.

آثار باستانی خارک - از حفریاتی که در جزیره بعمل آمد تاریخ آنرا به هزار سال قبل از میلاد میرساند و در جزیره آثار معابد بسیاری از دوران قدیم دیده می‌شود که آبادترین آنها گنبد میر محمد است که شباهت زیادی به قبر دانیال شوش دارد. آثار آتشکده‌های ساسانی که بعد تبدیل به مسجد شده‌اند نیز در جزیره موجود است. نقوش برجسته و آثار باستانی تمدن خارک را همزمان پالمیرو سدوم و فنیقیه میرساند. آثار کلیسای نسطوریا. و صومعه آنها نیز در جزیره دیده می‌شود و معلوم می‌شود

در زمان بلاش (۴۸۸ - ۴۸۴) مرکز کلیسای نسطوری ایران بوده است. تزیینات این کلیساها و آثار بعضی از آنها هنوز باقی است. امور آبیاری توسط سدها و آبرسانها و قنوات انجام میگرفته و جزیره دارای چاههای آب شیرین هم بوده است. در آخر مطلب تاریخی خارك لازم است از میرمهنای و غائی خارکی که بکمک کریمخان زند و بانهایت دلاوری فوق العاده ای هلندیهارا از جزیره بیرون راند و آنرا برای ایران پایگاه مهمی قرار داد حق این است که از این دلاور ایرانی تجلیلی بعمل آید.

جزایر اوال - در قدیم نیلوس معروف بوده و گاهی هم بنامهای مینیابه و میان آب و بالاخره امروز بنام بحرین نامیده میشود مرکب از تعدادی جزایر بزرگ و کوچک بوده که بزرگترین آنها دارای ۴۷ کیلومتر طول و ۱۳ کیلومتر عرض میباشد و فاصله آن تا بوشهر ۳۶۱ کیلومتر و مرتفع ترین کوههای آن بنام کوه دو خان ۱۲۴ متر از سطح دریا ارتفاع دارد و مهمترین شهر آن منامه یا منعمه است. جزیره عمدۀ دیگر آن بنام محرق و سایر جزایر آن بنامهای سیترا و ام نازن یا ام النعان میباشد. در این مجمع الجزایر قریب یکصد آبادی کوچک و بزرگ وجود دارد هوای آنجا مرطوب ولی سالم تر از سایر نقاط خلیج است و از مزایای عمدۀ این جزایر چشمه های زیر دریائی آن است که با وسائل جدید و لوله کشی از آنها استفاده مینمایند - محصول عمدۀ این جزایر علاوه بر نفت که دارای پالایشگاهی هم میباشد صید مروارید و خرما و انجیر و انگور و درختهای نوع کاج است که از آن قایقهای بادبانی و با دکل میسازند و برای حمل و نقل و صید مروارید بکار میروند صید مروارید پس از جنگ بین المللی دوم بعثت کشت صدف توسط ژاپونیا از رونق افتاده ولی کانهای نفت آن اهمیت بیشتری پیدا کرده اند در خصوص وجه تسمیه بحرین فرضیه های زیادی عرضه شده ولی آنچه که قابل قبول است این است که بحرین یا بحران حتی قبل از اسلام به ناحیه و سرزمین وسیعی که از طرف شمال به بصره و از طرف مغرب به یمامه و از طرف جنوب به ربع خالی و عمان محدود می شده اطلاق میگردد و احتمال قوی بر این بوده که این مجمع الجزایر دریای فارس را به دو قسمت شرقی و غربی تقسیم میکرد و نام بحرین بر آن معین شده. از آثار تاریخی که در بعضی از این جزایر بدست آمده قدمت آنرا به ازمنه بابلیها و فنیقیها میرساند این جزایر در محاذات بنادر طاهری و عسلو قرار دارند. امروزه اغلب آبادیهای این جزایر نامهای عربی و بعضی هم فارسی دارند مانند خیوشان - مروزان - باربار - دبه - وزکان و شاخوزه. معلوم میشود اسامی فارسی را بتدریج به اسامی عربی تبدیل نموده اند.

شهر منابه امروز بسیار آباد و معمور و سکنه آن روز بروز زیادتز میشود. جزایر عمدۀ بحرین عبارتند از محرق که بقدر شش فرسنگ محیط آن میباشد و هنوز آثار قلعه محکمی که بدستور شاه عباس کبیر ساخته‌اند در آن دیده میشود. آبادیهای محرق بنامهای غراد - سیمامیج - جزیره ستره - خارجیه - داومان - مرقوبان و سفلی میباشد. جزیره ستره جزیره کوچک ولی آبادی است و دارای آب شیرین فراوان میباشد - جزیره سمامیج دارای نخيلات و باغستان فراوان است. سایر جزایر آن یکی جزیره بنی صالح که بین بحرین و ستره قرار گرفته و دارای چشمه‌ها و چاههای آب شیرین میباشد دیگری جزیره قرا است که قلعه آنرا شاه سلیمان صفوی بنا نموده.

تاریخچه جزایر بحرین - در دوران ساسانیان این جزایر بچند ولایت با حکومت نشین تقسیم میشده که بنامهای «هگر» یا هجر و بنیاد اردشیر یا خط و میشماهیگ یا اوال نامیده میشدند کلمه اوال تا قرن نهم بنام سرزمین بحرین نامیده میشده و ازدونام فارسی‌الاصل امروز اوال در جزیره منامه و میشماهیگ در جزیره محرق باقی مانده‌اند. چنانکه قبلاً ذکر شد کلمه بحرین بقسمت زیادی از خاک عربستان اطلاق میشده و باعتبار امیرانی که نفوذ و غلبه قبایل کم و زیاد میشده وسعت آن تغییر مییافته. کلمه بحران بیشتر به خود جزایر اطلاق میشده و اهالی را بحرانی نیز مینامیدند در زمان ساسانیان کلمه میشماهیگ مصطلح بوده و بتمام جزایر اطلاق میشده و ولایات قطیف و لحاء یا الاحاء جزء آن بوده است بعدها کلمه اوال جای میشماهیگ را گرفته که بعضی آنرا مشتق از کلمه وال بمعنی ماهی بال دانسته‌اند. مردمان بحرین مخلوطی از نژادهای سومری و ایلامی و دراویدی و پارسی هستند وقتی که شاهنشاهی هخامنشی جانشین بابلیها و فنیقیها و ایلامیها گردید تمام سواحل شمالی و جنوبی خلیج در دست ایرانیان افتاد. بعد از سقوط دولت پارس یونانیان توجه زیادی باین نواحی کردند و آثار مکشوفه آنهاهم دلالت بر تمدن یونانی در این حدود مینماید. در زمان اشکانیان سیاه‌پوستان باین حدود تجاوزاتی نمودند ولی بعقب رانده شدند. اما اعراب از زمان اردشیر ساسانی بسواحل جنوبی خلیج آمدند و از اتباع ایران شدند و هر وقت هم طغیان و شورش میکردند تنبیه میشدند چنانکه در زمان کودکی شاپور شورش نمودند ولی بسختی گوشمال یافتند. شاپور قطیف و هگراهم فتح کرد و شاپور ذوالاکناف لقب گرفت. در روزگار شاپور ایالت بحرین بدست حکام حیره که بهترین همکاران شاهنشاهان ساسانیان بود سپرده شدند و بعد از تسلط اسلام قیامها و طغیانهای زیادی از این جزایر بر علیه حکومت مرکزی خلفا انجام گرفت و کوششهای عباسیان برای درهم شکستن مقاومت آنها بجائی نرسید. ابوسعید جنابی (از اهل گناوه) بطرفداری از مذهب اسمعیلیه برخاست و شهر قدیم

هگر را مرکز فعالیت خود قرار داد و پیروان او تامتت زیادی حکومت کردند و نام خلفای عباسی را حذف و بنام اسمعیلیه خطبه خواندند. حکومت سلجوقی مجدداً تامتتت الاحصاء و قطیف و اوال را بیکدیگر پیوست و در زیر سیادت خود قرارداد این وضع ادامه داشت تا آنکه خاندان بنی قیصر در جزیره کیش روی کار آمدند و با امراء بحرین وارد کشمکش شدند. در زمان اتابکان امراء بنی قیصر با طاعت اتابکان درآمدند و مجدداً تمام خلیج زیر سلطه حکام فارس قرار گرفت و حتی در سال ۶۴۱ هجری قمری اتابک ابوبکر سعد زنگی بسرزمین بحرین لشکر کشید و قطیف را هم تصرف نمود و وقتی که در قرن نهم قدرت دریائی حرون یا هرمزد باوج ترقی خود رسید و بحرین هم جزو اتباع پادشاه هرمز گردید. در ۹۲۷ هجری پرتقالیها بر این جزایر دست یافتند و از این زمان سرزمین بحرین مشتمل بر قطیف و احساء و جزیره اوال از یکدیگر تجزیه شدند و بتدریج نام اوال و هگر فراموش شد و نامهای میسماهیگ و بنیاد اردشیر از یاد رفت. در زمان صفویه چنانکه ذکر شد تمام جزایر بحرین مجدداً بتصرف ایران درآمد و نادرشاه هم با آنجا لشکر کشی نمود و در اوائل قاجار هم شیوخ بحرین خود را تابع حکام فارس میدانستند تا آنکه انگلیسیها بعنوان مبارزه علیه برده فروشی و قاچاق بتدریج در خلیج فارس رخنه کردند و بقیه ماجرا را همه میدانند و لازم بتکرار نیست و امروز بحرین مستقل شده و بادولت ایران روابط بازرگانی و سیاسی و فرهنگی پیدا کرده است.

آثار باستانی در جزیره منامه بحرین - هیئت های مختلف باستانشناسان از ممالک مختلف اروپائی مانند دانمارک و انگلستان حفریات زیادی نموده و کشفیات زیادی نموده اند و اخیراً هم در بحرین انجمنی بنام حفظ آثار ملی و کشفیات باستانی تشکیل شده که بانویسنده این مقاله در ارتباط هستند و اظهار تمایل نموده اند که با باستانشناسان ایرانی مخصوصاً شیراز روابط فرهنگی برقرار نمایند. این آثار از زمان آشوریها و کلدانیها و بابلیها حکایت مینماید و یکی از نقاطی که در آنجا حفریاتی بعمل آمد رأس القلاع در شمال جزیره بحرین است. تمام آثار باستانی و اکتشافاتی که شده امروزه در موزه بحرین نگهداری میشوند و قابل بحث و تحقیق زیادتری میباشد.

بالاخره این مقاله را با ذکر مختصری از جزیره فیلکه که امروز جزء توابع کویت و در نزدیکی جزیره بی سکنه بویان قرار گرفته ختم مینمائیم - تا سال ۱۳۳۷ مؤلفین و جغرافیایانویسان جزیره ابکاروس را که بنستور اسکندر در خلیج فارس بنا نمودند جزیره خارک می پنداشتند ولی پس از حفریات هیئت باستانشناسان دانمارکی دانشگاه ارهوس و بسرپرستی پرفسور گلوب معلوم شد که جزیره کوچکی که امروز بنام فیلکه در منخل خلیج کاطمه و تقریباً در برابر شهر کویت قرار

گرفت همان ایکاروس یونانیان است. در حفاریات آثار زیادی از خطوط یونانی و مجسمه‌های یونانی مانند افرو دیت و سرستونهای معابد یونانی بدست آمده که تمام دلالت بر وجود تمدن یونانی در این جزایر مینماید. بعدها معلوم گردید که سومریها و کلدانیها نیز هنگام دریانوردی از این جزایر بعنوان پایگاه استفاده مینمودند زیرا دارای آب شیرین و باغستانهای متعددی بوده‌اند و آثار مکشوفه معابد و کاخهای عدیده را در این جزایر مشخص نموده. الواح و سکه‌های قدیمی زیادی بدست آمده و نقوش یونانیان بر سنگها بدست آمده و بعدها سکه‌های سلوکیها نیز مؤید نفوذ فرهنگ و تمدن یونانیان در این جزایر بوده‌است و تردیدی نیست که جزیره فیلکه قبل از اسکندر و یونانیان از تمدن ایرانی و ایلامی و بابلی و سومری برخوردار بوده‌است.

در اینجا این رساله را که مختص نامهای بنادر و جزایر ایرانی خلیج فارس است ختم مینمائیم و متذکر میشویم که مطالب راجع به خلیج فارس زیاد و منابع بیشماری موجود است که در اینمذکر کم امکان دست یافتن بتمام آنها امکان پذیر نبود ولی بطور اختصار میتوان نام کتاب تاریخ بندر عباس و خلیج فارس تألیف سدید السلطنه و آثار شهرهای باستانی سواحل و جزایر خلیج فارس و دریای عمان تألیف احمد اقتداری و دو جلد سمینار خلیج فارس را جزو مآخذ معتبر شمرد از مؤلفین اروپائی هم سر آرنولد ویلسن کتاب «خلیج فارس» را واقعاً محققانه تألیف نموده و لرد کرزن و سر پرسی سایکس هم راجع به خلیج اطلاعات جامعی داشته‌اند.

زبان فارسی در کاربرد اداری

مقدمه درباره تنوع کاربردهای زبان فارسی

زبان فارسی هر چند بظاهروست و فسحت پاره‌ای از زبانهای دیگر شرقی - چون عربی - را ندارد اما بی‌شبهه در میان زبانهای کهنهٔ عالم از جمله غنی‌ترین آنهاست و نشانه این غنا، گذشته از شماره لغات و تعدد موارد کاربرد آنها و بعبارت دیگر تنوع مفاهیم این لغات باقتضای کلام و مقام، تعدد موارد اختصاصی استفاده از زبان فارسی است. بدین معنی که زبان فارسی از آغاز رشد و نمای خود علاوه بر شعر و ادب، در زمینه‌های عدیدهٔ دیگر چون امور علمی و فلسفی و موضوعات مذهبی و مباحث سیاسی و اداری و حقوقی و نظائر آن بکار گرفته است و در هر يك از این زمینه‌ها، کتب و آثار فراوان برجا نهاده است.

این نکته روشن است که در هر زمینه، زبان فارسی، مشخصات خاصی بخود گرفته و از نظر لغات منفرد و ترکیبات و حتی شیوه جمله‌بندی و بعضی خصوصیات دیگر، تمایزاتی حاصل نموده که بحث تفصیلی آن بیرون از وظیفه ماست اما در همین گفتگو از کاربرد اداری زبان فارسی ملاحظه خواهیم کرد که این اختصاصات چگونه است و چگونه زبان فارسی در این عرصهٔ دقیق، بقول نظامی عروضی سمرقندی «برشواقی نیکو رفته و از مضایق نیکو بیرون آمده» است.

زبان فارسی از دیرباز در نامه‌نگاری و امور اداری بکار میرفته است

شبهه نیست که کاربرد زبان فارسی در نامه‌نگاری و خصوصاً مکاتبات دیوانی، امری کهنه است و پس از روزگار بالنسبه کوتاهی که زبان عربی در امور اداری و سیاسی بکار میرفت، استفاده از زبان فارسی بهمین مقاصد متداول شد و وسعت این کاربرد

بجائی رسید که علم دبیری یا علم ترسل پدید آمد و رموز و شیوه‌های نامه‌نگاری دیوانی را تعلیم کرد.

اهم آثاری را که اطلاعات مفید در باب کاربرد زبان فارسی در امور اداری را مشتمل است بچند دسته تقسیم میتوان کرد:

نخست کتبی که حاوی فن یا علم دبیری و ترسل بزبان فارسی است از قبیل چهارمقاله عروضی سمرقندی که فصلی را بماهیت علم دبیری اختصاص داده است. دو دیگر فرهنگنامه‌ها و پاره‌ای از رسالات مشتمل بر لغات و اصطلاحات اداری چون کتاب مفاتیح العلوم^۱.

سوم آثاری که شامل منشآت و مکاتیب دبیران بنام دربار سلاطین و امراست از قبیل «عتبه‌الکتبه» از مؤبدالملک منتخب‌الدین بدیع‌علی بن احمد الکاتب اتابک - الجوینی والتوسل الی الترسل که مجموعه منشآت بهاء‌الدین محمد بن مؤید البغدادی است و بهمین قیاس از آثار دیگر منشیان معروف میتوان یاد کرد تا میرسد بمنشآت قائم مقام و نظائر او که جملگی شهرت بسیار حاصل کرده‌اند. علاوه بر منشآت، باید از فرمانها و مناشیر و عهدنامه‌ها و فتح‌نامه‌ها و نظائر آنها سخن گفت که نمونه‌های آن از منابع مختلف بدست ما رسیده است.

دسته چهارم آثار مورد نظر کتبی است که به ارائه حقوق عمومی و اداری و تشریح سازمان اداری در ادوار مختلف مربوط است (و چه زبان فارسی و چه بلسان عربی) از قبیل احکام السلطانیة ابو الحسن علی بن حبیب الماوردی که بقرن پنجم هجری مربوط میشود^۲ و نیز تذکره الملوك در تشکیلات اداری و مشاغل و مناصب دوره صفویه که گذشته از احتواء بر اطلاعات اداری، فواید لغوی بسیار بر آن مترتب است.

دسته پنجم شامل کتب سیاست مدن است از قبیل سیر الملوك با سیاست‌نامه خواجه نظام‌الملک که اطلاعات دقیقی درباره نحوه ملک‌داری و اداره طبقات و گروههای مختلف جامعه در بر دارد و بمناسبت، از اطلاعات و لغاتی که در دیوانها

۱ - صاحب مفاتیح العلوم، ابو عبدالله محمد بن احمد بن یوسف کاتب خوارزمی (حدود ربع سوم قرن چهارم هجری)، کتابت یا نویسندگی را از جمله ۱۵ علم مورد وصف خود آورده (فقه، کلام، نحو، نویسندگی، شعر و عروض، اخبار، فلسفه، منطق، طب، عدد، هندسه، نجوم، موسیقی، حیل و کیمیا) و ضمناً کتاب را مانند فقه و کلام و نحو و شعر و عروض و اخبار در شمار علوم شریعت و عربی محسوب داشته (در برابر فلسفه و علوم مذکور پس از آنکه علوم غیر عربی و غیر شرعی خوانده‌است اصطلاحات آن علم را در عرض علوم دیگر تعریف کرده‌است. این کتاب مجموعه‌ای است از تعاریف و مفاهیم علوم مختلف).

۲ - قیاس شود با الاحکام السلطانیة تألیف القاضي ابی‌بعلی محمد بن الحسین افراء - الحنبلی متوفی بسال ۴۵۸ ه که آنهم بر اصطلاحات دیوانی بسیار - از ریشه فارسی یا عربی - مشتمل است.

بکار میرفته است نیز یاد می‌آورد.^۳

علاوه بر منابعی که یاد کردیم رسالات مختلفی هست که بامور دیوانی چون امر خراج، تقسیم آب و غیر آن مربوط میشود و اصطلاحات اداری و همچنین اطلاعاتی درباره سازمانها و امور اداری را نیز شامل میگردد و نیز باید بتواریخ مهمی که علاوه بر شرح وقایع و حوادث رزم و بزم، محتوی نکاتی در باب وضع حکومت و نحوه تمشیت امور است اشارت کرد. از نوع اول برساتاتی چون کتاب الخراج ابویوسف، رساله طریق قسمت آب قلب قاسم بن یوسف ابونصری هروی رجوع میتوان کرد و از نوع دوم بکتابی چون تاریخ بیهقی و تاریخ رشیدالدین فضل الله.

لغات فارسی - اصطلاحات بیگانه

با همه سنت پرستی و محافظه کاری که در زبان سیاسی و اداری میتوان یافت، نظر به نیاز شدید زبان بمفاهیم جدید که در این عرصه بظهور میرسد اقتباس لغات بیگانه از دیرباز در زبان اداری فارسی بسیار معمول و رایج بوده است.^۴ فی المثل در زبان فارسی اصطلاحات عدیده از زبانهای چینی، هندی، ارامی، سریانی و بالاخره یونانی و رومی وارد شده و بکار آمده است که از سوئی حاکی از روابط تجاری وسیعی است که به قرنهای دراز ایران را به کشورهای عظیم دیگر پیوند میبخشیده است و از سوی دیگر نیاز فارسی زبانان را به اخذ بعضی معانی و مفاهیم در عرصه اقتصاد، حکومت و اداره امور حکایت میکند.^۵ دادوستد میان زبان عربی و زبان فارسی از رابطه زبان ما با هر زبان دیگر بس وسیعتر بوده و گواه آن از یکسوی اقتباس بسیاری از اصطلاحات عربی در زبان اداری است که نمونه های آن فراوان

۳ - نمونه اصطلاحات اداری که در سیرالملوک خواجه نظام الملک ابوعلی حسن طوسی میتوان یافت اینهاست: مقطع، والی، شحنة، خطیب، محتسب، مشرف، صاحب خبر و منهی، پاسبان، نوبتی، کفاف، مشاهرت، مواجب، حاجب الباب، صاحب برید، کاراگه، پیک، نقیب، مفرد، رسول، غلامان آبدار، سلاح دار، شراب دار، جامه دار و مانند این، امیر حرس و چو بدار.

۴ - در مورد لغاتی که در زبان فارسی از سایر زبانهای ایرانی و غیر ایرانی قرض گرفته است از جمله رجوع شود بمقاله زبانها ولهجه های ایرانی - دکتر احسان یارشاطر - ۱۳۳۶ و نیز بمقدمه فرهنگ فارسی دکتر محمد معین - ۱۳۴۲ تحت عنوان «عناصر اصلی زبان فارسی».

۵ - از اینگونه اصطلاحات است کلماتی چون کاغذ و چای (چینی) - شکر و فلفل و نارگیل و کرباس و کوتوال (هندی) درهم و دینار و الماس و مروارید و سیم و دیهیم و زمرد و کلم و پسته (یونانی) و تیم چینی و سفیدی کشت (آرامی) و مانند آن.

است^۶ و از طرف دیگر اخذ لغات فارسی همراه با طرز فکر ایرانی در امور اداری از جانب تازیان را باید ذکر کرد^۷.

با ورود مغولان و تیموریان و نفوذ قوانین و احکام قبائل مذکور (و من جمله یاسای چنگیزی که علاوه بر قوانین نظامی، حقوقی و جزائی، بر مقررات اداری نیز احتواء دارد و همچنین یرلیغ غازانی و تروک تیموری و احکام سلاطین دیگر) لغات و اصطلاحات ترکی و مغولی فراوانی که بیشتر به زندگی خاص این قبیله‌ها مرتبط است و قاعده^۸ در زبان فارسی قدیم کمتر معادل داشته است چون: بیگ، بیگم، تاش، خاتون، قراول، قاپچی، اطراق، یغما، بزبان ترکی وچریک، بهادر، قورچی، یاغی، یرلیغ، یورت، سیورسات، تومان بزبان مغولی، بزبان فارسی راه یافت که بعضاً بامور اداری و سازمان مملکتی مربوط میشد از قبیل اردو، ایل و ایلچی، قشون، داروغه، یاسا، کنگاش، قدغن و نظائر آن که تا این اواخر در زبان ما استعمال میشده است و نه فقط بر نفوذ لغات و اصطلاحات خارجی بلکه بر تأثیر شیوه زندگی بیگانه بر ایرانیان گواه است.

از دوران مشروطیت باین طرف، «لغات علمی از اجتماعی و سیاسی و اداری و اخلاقی که بهیچوجه سابقه نداشت بوسیله ترجمه یا بعین لفظ پیدا شد»^۹ که بعضی عین کلمات خارجی بود چون دموکراسی، پارلمان، سنا، دموکرات، رادیکال،

۶ - از لغات اداری که در عهد سامانیان رائج بوده و از زبان عربی اخذ شده است فهرستی را دکتر محمد معین در آغاز جلد اول فرهنگ فارسی خود (صفحات ۳۵ - ۳۶) آورده است از قبیل: سلطان، شهنه، حرس، شرطه، محتسب، ملک، رعیت، مملکت، کاتب، رسول، منهی، مشرف، دولت، ملت، حبس، امام، خلافت و خلیفه، حاکم، عامل، بیعت، ولیعهد، خطبه و خطیب، جیش، مصاف، بیت المال، مولی و موالی، اهل بیت جمع و خرج، اخراجات، مال، نسل، نسب و غیره و نیز رجوع شود به ملک الشعراء بهار - سبک شناسی - جلد اول - گفتار هشتم.

۷ - اقتباس لغات فارسی و معانی ایرانی در عرصه امور دولتی و اداری بخصوص در عهد خلافت بنی عباس رواج مییابد و چنانکه آقای دکتر پرویز ناتل خانلری (زبان شناسی زبان فارسی - ۱۳۴۷ - ص ۱۲۴) باز نموده: «تواریخ و کتابهای اخراج و امور دیوانی در این دوران پر است از کلمات فارسی که از اصطلاحات دولتی و اداری دستگاههای پیش از اسلام اقتباس شده است از آن جمله صیبه، مرزبان، دیزبان، اسکدار، برید، دیوان، مارستان، بارجاه، رزنامچ، صک (چک)، جزیه، سفتجه، موانید (ماندها یا بقایای مالیاتی)، فرائق (پروانه)، دائق (دانگ) و از این قبیل فراوان و نیز رجوع شود بهمان کتاب سبک شناسی، همان جلد، همان گفتار. درباره تأثیر نظام اداری شاهنشاهی ایران در تشکیلات دولتی اسلام از عصر امویان بیحد و خصوصاً در روزگار عباسیان رجوع شود از جمله به جلد اول کتاب تاریخ تمدن اسلام جرجی زیدان.

۸ - ملک الشعراء بهار، جلد ۳ سبک شناسی، ص ۷ - ۴۰۶.

کمونیست، دیپلماسی، دیپلمات، کمیسیاریا، کمیته، کمیسیون، پلیس، ژاندارم، سندیکا، تریبون، بودجه، بانک، اسکناس، رفرم و صدها نظائر آن و بعضی ترجمه تحت‌اللفظ اصطلاحات بیگانه یا معادل فارسی آنها بود از قبیل انفکاک قوی، قوه مجریه، اعتدالی، انقلابی، قانون اساسی، حقوق بین‌الملل، موازنه سیاسی، ملیت، تمامیت ارضی، استعمار، استثمار، تشکیل و تشکیلات، افکار عمومی، تکامل، تظاهر، حاکمیت و دهها لغت مانند آن.

علاوه بر این نوع ترجمه، پاره‌ای از لغات نوظهور نیز بمذاق خارجی (فی‌المثل ترکی) ساخته شد و بکار رفت از قبیل عدلیه، مالیه، نظمیه، و بلدیه و تعبیرات دیگر از این‌گونه و بالاخره در مواردی نیز لغات فارسی غالباً بصورت ترکیبی وضع شد و تداول یافت از جمله شهرداری، شهربانی، دادگستری، ارتش، فرهنگستان، دادر، که پس از آن درباره آن مفصل‌تر سخن خواهد رفت و در مقابل، پاره‌ای اصطلاحات دیوانی قدیم امروزه بکلی بر افتاد مانند کهید بمعنی تحصیل‌دار یا خزانه‌دار و دستور بمعنی دفتری که رونوشت فرمانهای سلاطین در آن ضبط میشد و گریه (که معرب آن جزیت است). و بعضی لغات کهنه بمعانی دیگر مستعمل گشت چون روزنامه که سابقاً بمعنای یادداشت روزانه بود و اینک بمعنی جریده یومیه یعنی مجموعه اخبار و اطلاعات که هر روز بچاپ میرسد متداول شده است و یا برید که در نوشته‌های ادبی بکار میرود ولی معنای «پست» را چنانکه سابقاً از آن مستفاد میشد از دست داده است.

مشخصات عمده زبان اداری

از خصوصیات عمده زبان اداری، پیش از قرن اخیر، تمایل آن بآراستگی بود بدین معنی که کاتبان و منشورنویسان درباری از دیرباز ترجیح میدادند که بجای اکتفا به بیان روشن و ساده مطلب، به انواع تکلفات لفظی و معنوی روی آور شوند و صنایع گونه‌گون را برای آرایش کلام بکار برند و اشعار بسیار و آیات متعدد در نسج سخن خویش درج کنند و از هر گونه اطناب و تفصیل و لوموجب ملال مخاطب گردد روی برنگردانند.^۹ در آثار این‌گونه نویسندگان، لغات عربی بفرایوان مستعمل است

۹ - باین که بتصریح جوینی در کتاب جهانگشا، «چنگیزخان و قوم او از عبارت‌پردازی و آرایش مناشیر و مراسلات و نامه‌های درباری بشیوه مترسلان ایرانی خوششان نیامد» (ملک‌الشعراى بهار - سبک‌شناسی - ج ۳ - ص ۱۶۸ و نیز ص ۲۰۰)، معذک منشیان درباری حتی بهنگام رجعت به ساده‌نویسی، دست از رعایت آداب و القاب و کاربرد کلمات و جملات بیش‌و کم مترادف و رعایت حدودی سجع و قافیه و درج شعر و آیه وحدت و غیر آن بالکل



وترکیب‌های دشوار و جملات طولانی و قرینه سازی و حشو و زائد بسیار دیده می‌شود . اما از قرن اخیر باین سوی و خصوصاً از پنجاه سال پیش که اصلاحات عمده سیاسی ، اجتماعی و اداری در ایران آغاز شد زبان اداری سریعاً بسادگی گرائید و از آداب و التاب و تکلفات و تفتنهای گونه‌گون بدور شد . در مجموع باید گفت که نشر اداری تا بدان جا که اصطلاحات حقوقی مشتمل است به مناسبت ادامه تأثیر حقوق اسلامی بر قوانین موجود خصوصاً در عرصه مدنی ، هنوز از لغات عربی سرشار است اما عرصه‌های تازه امور اداری منجمله زمینه نظامی بر روی لغات و اصطلاحات فارسی اعم از کهنه یا نو ساخته بیش از پیش گشوده شده است . از نتایج دیگر ساده‌نویسی ، احتراز از ترکیبات غلیظ و گاه نامأنوس قدیم است که در نتیجه زبان را روشن‌تر و درك آنرا آسان‌تر کرده است خصوصاً که در زبان مکاتبات امروزی آوردن استعار و کنایه و مانند آن بکلی متروک گردیده و جمله‌ها نیز کوتاه شده و از مزدوجات و مکررات رهائی جسته است . مطلب دیگر آنکه فقر فرهنگی بسیاری از کاتبان اداری موجب محدودیت نسبی لغات و اصطلاحات رایج در امور اداری شده است . خصوصاً که بعضی از این نامه‌نگاران اداری در پرهیز از لغات و اصطلاحات عربی و لو معادل دقیق فارسی آن یافت نشود تعصب می‌ورزند . بطوریکه با چند صد لغت در حال حاضر تقریباً کلیه حوایج اداری ظاهراً برآورده می‌شود و با توجه بتأثیری که زبان اداری از طریق روزنامه و رادیو و تلویزیون در زبان محاورات و حتی زبان ادبی دارد این محدودیت موجب تأسف است خصوصاً که بسیاری از این لغات محدود هم در میان عامه بصورت کلیشه معمول و متداول شده است و معنای درست و دقیقی از آن مفهوم نمیشود و از آنگونه است کلمات و اصطلاحاتی نظیر : مقتضیات اداری ، گزارش مراتب ، اقدام لازم ، طبق مقررات مربوط

درست است که آثار منشیان کهن چون میرزا مهدی استرآبادی نویسنده «دره نادره» با سبک بسیار متکلفانه خود دیگر امروز مطلوب خاطر و مطبوع طبع نمیتواند بود اما کمترین حسنی که این گونه آثار دارا بود غنا از جهت لغات و اصطلاحات بود که در نشر معاصر دیگر دیده نمیشود و در عوض نشر امروز بعضی از عیوب و نقصانهای



برنداشتند و گواه این مطلب آنست که حتی اگر به مکاتیب درباری عهد تیمور تا عصر قاجاریه نظر شود از اوصافی که ذکر کردیم و همچنین فراوانی استعمال لغات عربی که شاید تا حدودی وسیله فضل‌نمائی بوده است عاری و بری نیست (ملاحظه شود در اسناد و مکاتبات تاریخی ایران از تیمور تا شاه اسماعیل گردآورده دکتر عبدالحسین نوائی ، و نیز منشآت دبیران معروف عصر قاجار نظیر گنجینه معتمدالدوله میرزا عبدالوهاب خان نشاط منشی دربار فتحعلی‌شاه و نیز منشآت میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام فراهانی) .

نثر آنگونه منشیان را بخود پذیرفته است از قبیل حذف افعال در جمله‌ها بدون هیچ قرینه وضعف تألیف و اشتباه در زمان افعال و خطاهای کوچکتري از نوع کاربرد ضمیر غیر ذوی الارواح برای ذوی الارواح (آن) و تطابق صفت و موصوف در حالت جمع در غیر موارد مشهور، و بسا اغلاط دستوری دیگر که شرح آن بیرون از ماقوله است. سادگی زبان اداری با صفت دیگری نیز توأم شده است که آن خشکی و یکنواختی نثر مذکور در غالب موارد است و در نتیجه سبک سخن اداری امروز باشیوه دبیران قدیم تفاوت و تمایز کامل دارد و نه فقط از صنایع بدیعی بلکه از فصاحت و بلاغت نیز بی بهره است. آنچه امروزه منظور نظر است ادای مطالب است به ساده‌ترین و کوتاه‌ترین صورت و در نتیجه از ظرائف و لطائف کلام خبری نیست.^{۱۰}

از هنگامی که فرهنگستان ایران تأسیس شد لغات و اصطلاحات اداری و حقوقی فراوان از ریشه‌های دیرین زبان فارسی گرفته یا بشیوه تازه ترکیب و ساخته شده که نمونه‌های آن هم‌اکنون بسیار بچشم میخورد و از آنگونه است کلمات ذیل: نخست‌وزیر، استان و استاندار، شهرداری، شهربانی، کلاستری، دادگستری، دادستان، دادگاه، بازرس، بایگانی، کارگرینی، کارپردازی، سازمان، بخشنامه، کارمند، پیمانی، روزمزد، آئین‌نامه، پرونده، بازنشسته و بازنشستگی، پیمانکار و پیمانکاری، آگهی و اصطلاحات پرشماره نظامی چون ارتش، ستاد بزرگ ارتشتاران، سروان، سرگرد، ستوان، استوار، تیمسار، گردان، گروهان^{۱۱}. چنانکه ملاحظه میشود اکثر کلمات جدید صورت ترکیبی دارد و از یک کلمه کهنه و پسوند یا پیشوندی که بر آن افزوده‌اند ساخته شده است و این ترکیبات که با فراط تکرار میشود زبان رائج اداری را در بسا موارد ملال‌انگیز کرده است.

صفت دیگری که برای زبان اداری باید بر شمرد آن است که در عین احتواء بر لغاتی مشترک که در همه دستگاههای اداری بکار میرود بر اصطلاحات کثیر دیگری نیز مشتمل است که در هر دستگاه بیش و کم بطور خاص متداول شده است. این

۱۰ - نه فقط سبک نگارش مکاتب اداری با شیوه قدیم مطابقت ندارد بلکه کاتبان اداری امروز هم فاقد اوصاف و کتاب دیروز هستند. در این جا از شرائط دبیری چنانکه نظامی عروضی سمرقندی وصف کرده باید یاد کرد. بعقیده نظامی دبیر باید از ادب و ثمرات آن قسم اکبر و حظ وافر برد، باشد و مراتب ابناء زمانه بشناسد و بهر کس آن نویسد که اصل و نسب و قدر و مقام او بر آن دلیل باشد. دبیر باید از مطالعه آثار ارجمند سلف چون امثال عرب و کلمات عجم دریغ ننماید و دواوین شعرا بخواند و بدانها خاطر را تشحیذ کند و طبع را برافروزد و سخن را ببالا کشد. چنین دبیری باید بر مدح و ذم و استعطاف و اغراء و بزرگ گردانیدن اعمال و خرد گردانیدن اشغال و ساختن وجوه عذر و عتاب و احکام و ثائق و اذکار سوابق توانا و قادر باشد و قیاسات منطقی و بلاغت بشناسد

۱۱ - بعضی از این ترکیبها نیز خالی از مسامحه نیست و در باب آنها جای گفتگو هست.

مطلب در قدیم الایام نیز صادق بوده است و بهمین مناسبت است که صاحب مفاتیح العلوم اصطلاحات دبیران دیوان خراج، دیوان خزانه، دیوان برید، دیوان سیاه، دیوان ضیاع و نفقات، دیوان آب و بالاخره اصطلاحات دبیران رسائل را از یکدیگر تفکیک کرده و در کتاب خود بهر یک بخشی جداگانه اختصاص داده است. امروزه نیز اصطلاحاتی که در دادگستری معمول است با آنچه در ارتش بکار میرود و یا در سازمان برنامه استعمال میشود عیناً یکی نیست و هر یک از این سازمانها اصطلاحات متعدد خاص خود دارد و از آنجمله است مثلاً اصطلاحات یکان، ترابری (حمل و نقل)، پدافند، هواپرد، لجستیکی، اردنانس، پشتیبانی (نیروی ذخیره)، گروهان خودرو، گردان پایگاه، گشت زنی، نیروهای سرزمینی و پایداری، افزارمندان و نظائر آن در ارتش شاهنشاهی و یا اصطلاحات اهلیت، اهلیت تمتع و استیفاء، حجر و قیمومیت، حق نفقه، ولایت، حضانت، حق شفعه، صلح محاباتی، ضمان عقدی، رهن در عرصه دادگستری (که کلاً تأثیر حقوق اسلامی را در زبان فارسی نمودار میکند). و نیز اصطلاحات دیگری که ریشه فارسی دارد چون آئین دادرسی، کیفرخواست، فرجام، دادستان، دادخواهی، دادر، دادیار، دادگاه بخش، دادگاه شهرستان و نظائر این کلمات و بالاخره اصطلاحات طرح عمرانی، فعالیت، بخش عمومی، سرمایه گذاری، سرمایه گذاری ثابت، بودجه یا هزینه های عمرانی، طرح مستمر و غیرمستمر، گزارش توجیهی، عملیات یا تأسیسات زیربنائی، عمران ناحیه ای، خط مشی و سیاست اجرایی، عملکرد بخش، برنامه و ده ها کلمات از این نوع در سازمان برنامه.

تأثیرات نامطلوب زبان اداری بر زبان ادبی

از جمله مشخصات نظام اجتماعی ایران، گسترش قابل ملاحظه سازمانهای اداری است به نحوی که قسمت مهمی از جمعیت فعال ایران در مشاغل اداری خصوصاً در بخش دولتی شاغل است^{۱۲}. تسلط دولت بر حیات سیاسی و اقتصادی و اخیراً نیز بر شؤون اجتماع کشور موجب آن گردیده که زبان اداری نه فقط بصورت مستقیم بلکه از طریق مطبوعات و خصوصاً جرائد یومیه که بعزل عدیده شدیداً تحت تأثیر زبان اداری قرار دارند^{۱۳} در زبان محاوراتی و مکاتباتی اثری عمیق کند و حتی بر آثار ادبی پاره ای از نویسندگان، نقشی غالباً مطلوب زند.

۱۲ - در سال ۱۳۴۵ از کل جمعیت شاغل ایران که بالغ بر ۶۸۵۸ هزار برآورد شده است، ۶۶۲ هزار نفر (پیش از ۹ درصد) در شمار مستخدمین دولت محسوب گشته اند.

۱۳ - از جمله علل یکی آنست که قسمت مهمی از نویسندگان جرائد را خود افراد اداری تشکیل میدهند.

یکی از تأثیرات زبان اداری در اشاعه و ترویج لغات و اصطلاحات خاص خود و منجمله پاره‌ای لغات بیگانه بوده است. بعنوان نمودار لغات خارجی که در زبان فارسی بفرآوانی بکار می‌رود این اصطلاحات اداری را می‌توان یاد کرد: سرویس، کنترل، سیستم، آژانس، استاندارد، کنترات، کاداستر، پرسنل، کادر، فایل، کلاسور، کارتن، اندکس، کاردکس، اندیکاتور، مینوت، پاراف، فرم، دوسیه، پروژ، فرس‌ماژور، آرشیو، پست، پستل، تلفنگرام و مانند آنها.... کثرت استعمال کلمات بیگانه در زبان اداری و به تبع آن در زبان جاری محاوره و مکاتبه به حدی است که موجب شد در این اواخر دولت هم در اندیشه تهذیب زبان فارسی برآید و بدین منظور دستوری باین قرار صادر کند: «کلمات بیگانه که معادل فارسی دارند بهیچوجه نباید در مکاتبات اداری بکار روند»^{۱۴}.

در مورد نفوذ اصطلاحات اداری حتی در زبان ادبی شواهد بسیار می‌توان آورد. منجمله بسیاری از شاعران متأخر این اصطلاحات را در اشعار خود بکار برده‌اند که در اینجا بذکر نمونه‌ای چند، کفایت می‌شود.

از ایرج میرزا:

باز شد مشغله تفتیش مرا	دارد این مشغله دل ریش مرا
کاین اداره به غلط دایره شد	چون یکی از شعب سایره شد
اندر این دایره يك آدم نیست	پرسنل نیز بآن منضم نیست

از شهریار:

مرکز بانك به ما شعبه دور افتاده	راست گویم هم از آغاز در جنگ زده
لجنی هم که بما داده بنام فراش	هر چه فراش و اداره همه را ننگ زده

از شیوا:

ای رئیس کل تشکیلات ملك	وی کشد گردون به پيش غاشیه
در ادارات ولایات ار کنی	غور در يك قطعه از يك ناحیه
از رئیس پرسنل خواهی اگر	آرد از نظمیه قم دوسیه
در میان نامه‌های عجز ما	گم شود راپرت‌های یومیه
کار افراد از حقوق و از لباس	بگذرد دائم به قرض و عاریه
آری از اوضاع ما افزون تراست	آبروی نقش‌های الفیه
می‌رود هر سال و در اصلاح کار	وعده می‌آید به سال آتیه
چون که دائم از وظیفه خارج است	نی وسائط جویم و نی توصیه
از تو می‌جویم علاج کار را	ای قرینت غر و جاه و عافیه

۱۴ - از بخشنامه مورخ ۱۳۴۶/۶/۹ شماره ۹۳۵۶ نخست وزیر و نیز رجوع شود به بخشنامه ۱۳۴۴/۳/۲۲ - آ - شماره ۱۳۳۳۶.

از ادیب الممالک فراهانی : متخلص به امیری که شاعری کهن تراست این اشعار را
میتوان یاد کرد :

نه در مالیه کس داند علوم اقتصادی را
نه در عدلیه کس خواند فصول اقتباسی را
نه در امنیه بینی جز قراسوران سوری را
نه در نظمیه بینی جز پلیسان پلاسی را
چون اوراق قمار آرند در نظمیه از اعیان

پی تخلص دزدان رقعدهای التماسی را
از یک نظر در این اشعار به آسانی معلوم میشود که کاربرد لغات واصطلاحات
اداری بیشتر با نقد و نکوهش تشکیلات دولتی توأم بوده است . اما کار همواره
بر این منوال نیست و فراوان است اشعاری که در آن مضمون با امور اداری ارتباط
ندارد و معدک از لغات واصطلاحات اداری استفاده شده است مانند این سخنان
از شاعران معاصر :

این سخن بگذار ، گفتم وعده دیرین ترا
وام باشد بایدش کردن ادا ناچار گفتم
سال نو دولت نپردازد دیون سال پیش
گفتم این قانون بیا اجرا مکن این باز گفتم
من ز قانون سرنپیچم گفتم اندر ملک عشق
هیچ قانون را نباشد ارزش و مقدار گفتم

از شهریار :

تا هستم ای رفیق ندانی که کیستم روزی سراغ وقت من آئی که نیستم
گر آسمان وظیفه شاعر نمیدهد گو نام هم بخیفه بلیسد ز لیستم
دیگر از تأثیرات زبان اداری ، رواج دادن پیاره‌ای ترکیبات خاص است
چون اقدامات مقتضی ، ابلاغ یا گزارش مراتب ، طبق مقتضیات اداری ، رعایت
شؤون اداری ، دادن ترتیبات لازم ، انجام امور مربوط و چنانکه اشاره کرده‌ایم
بسیاری از این ترکیبات معنای روشنی ندارد و بر مطلب دقیقه‌ی حکایت نمیکند.
در پیاره‌ای از ترکیبات هم خطا و مسامحه از جهت رعایت قواعد ادبی آشکار است
از قبیل : پیرونامه ، انجام درخواست ، در صورت نیاز ، تأمین وسائل و نیروی انسانی ،
عدم وجود امکانات ، فراهم آوردن رضایت خاطر ، تشریک مساعی لازم ، مواقع
ضروری ، برگذاری مراسم ، حضور بهم رساندن ، تماس گرفتن با سازمان ، جلب نظر
قبلی و بسا نظیر آن .

در مواردی نیز بکاربرد ترجمه‌ای تحت‌اللفظ از اصطلاحات خارجی بوضوح
 بچشم می‌خورد مانند «اسناد طبقه‌بندی شده» «Classified» پیاده کردن طرح ،
 سطح : تحصیلات «Level» ، سواد تابعی «Functional» و صدها نظائر آن .
 چون سخن از ترجمه رفت ذکر مطلبی دیگر نیز در این مورد مفید است
 و آن اینکه از مشکلات موجود در دستگاه‌های اداری تشتمل و اختلاف سلیقه در ترجمه
 اصطلاحات بیگانه است که تبادل فکر و تفاهم میان کارشناسان عرصه واحد را هم
 دشوار می‌کند. فی‌المثل در سازمان‌های مختلف در برابر کلمه خارجی «Productivity»
 اصطلاحات گونه‌گونی چون بهره‌دهی ، بهره‌بخشی ، بهره‌وری و قابلیت تولید بکار
 رفته است و در مقابل کلمه «Planning» اصطلاحات برنامه‌ریزی ، برنامه‌گذاری
 و نظائر آن پذیرفته شده است .

پیش از این اشارت رفت که حذف افعال در جمله‌ها بدون هیچ قرینه وضع
 تألیف و اشتباه در زمان افعال و خطاهائی از این گونه در نشر اداری امروز به وفور دیده
 میشود . شواهد ذیل این معنی را به روشنی باز مینماید :
 نقل از يك بخشنامه دولتی : « افراد میتوانند با استفاده از دوره‌های شبانه
 نسبت به تکمیل آموزش خود در رشته‌های تخصصی ورشته‌های مورد نیاز مؤسسه
 مربوط اقدام و به تحصیلات خود ادامه دهند . »
 از يك اطلاعیه در روزنامه : « یادآوری مینماید کلیه درخواست‌های واصله
 قبلی برای احداث جایگاه باطل تلقی و هیچگونه حق تقدمی برای متقاضیان مربوط
 ایجاد نمینماید . »

از يك دستورالعمل نگارش نامه‌های اداری : « نامه‌های اداری را باید
 با توجه به رعایت نکات ادبی پارسی طوری تهیه نمود که ساده و روان بوده و تا میتوان
 از واژه‌های بیگانه دوری جست . »

ناگفته نماند که گذشته از معایبی که ملاحظه شد در زبان اداری از نظر رعایت
 اصول و قواعد ادبی اصولاً يك نوع هرج و مرج و آشفتگی بچشم می‌خورد فی‌المثل
 در مواردی صفت را با موصوف مطابقت میدهند و در موارد دیگر عدم مطابقت صفت
 و موصوف پذیرفته می‌آید . در پاره‌ای موارد کلمات فارسی را به شیوه عربی جمع
 می‌بندند و در مواردی نیز کلمات عربی بطرز فارسی جمع بسته میشود یا بهمان روش
 تازی . کاربرد لغات عربی که معادل فارسی دارد و لغات فارسی که معادل عربی آن
 بیشتر وافی بمقصود است و اختلاط ناهم‌رنگ و ناهماهنگ کلمات فارسی و عربی
 در متن واحد نشانه‌های دیگر این نظم گسیختگی است . نمودار این مطلب را در اعلان
 یکی از شهرداری‌های کشور میتوان بازیافت به شرح ذیل :

« شهرداری ، اجرای طرح امتداد خیابان را بر طبق ماده

قانون نوسازی و عمران شهری با اطلاع مالکین و صاحبان و یا نمایندگان قانونی آنها واقع در مسیر میرساند . فهرست و لیست ارزیابی خیابان و نقشه مربوط به آن برای ملاحظه عموم در دفتر شهرداری موجود است . معترضین باید ذیل برگ اعتراض ، نشانی کامل خود را قید و از دفتر شهرداری رسید دریافت دارند هر گونه اعتراض از طرف مالک و مالکین و یا متولیان اماکن موقوفه و سایر اشخاص ذی نفع مانع عملیات شهرداری در اجرای طرح مذکور نخواهد بود و شهرداری در مدت معینه بوظائف قانونی خود عمل خواهد نمود . «

مثال‌های دیگر این وصله و پینه ناجور و ناخوش فارسی و عربی در نوشته‌های اداری ذیلاً آورده میشود :

« علاقمندان میتوانند با ارائه شناسنامه و دوقطعه عکس و گواهی صحت مزاج از پزشک بدفتر مدرسه مراجعه و ثبت نام نمایند . «

« داوطلبان میتوانند برای کسب اطلاع لازم و ثبت نام با در دست داشتن فتوکپی دانشنامه رشته تحصیلی و عین شناسنامه (بفرم جدید و عکس‌دار) و برگ گواهی انجام خدمت زیر پرچم و دوقطعه عکس به قسمت استخدام مراجعه کنند . «

از يك دستور العمل نگارش نامه‌های اداری : « بمنظور استاندارد نمودن و کم کردن نگارش‌ها و در نتیجه صرفه‌جویی از منابع نیروی انسانی ، پول ، ماتریل ، تسهیلات این آئین نامه نگارش‌ها تدوین و برابر طرح بخش ویژه بطور همزمان تا گیرندگان ششم ارسال میگردد . «

در پایان باید بنوعی دیگر از عیوب زبان اداری اشاره کرد که آن بکاربردن لغات در غیر مواضع له است فی‌المثل در نشر اداری گاه رویه بمعنی روش ، متواری بمعنی آواره و سرگردان و بهمین قیاس بسیار کلمات دیگر نابجا مستعمل است .

اصلاح زبان اداری

چون عیوب زبان اداری امروزی را باز گفتیم بهنرش نیز اشاره کنیم و آن سادگی زبان مذکور است و دوری از سجع و قافیه و صنایع لفظی و بدایع و برکناری نسبی از اطناب‌هایی که در گذشته معمولاً لازمه مکاتبات دیوانی بود و سخن را غالباً ملال‌آور مینموده است اما پنهان نباید کرد که زبان مذکور از جزالت و استحکام نیز اکثراً عاری است و از جهت ترکیب کلمات ، توفیق ارائه نثری یکدست و هماهنگ چنان که شیوه مترسلان قدیم بوده است کاتبان معاصر را بندرت دست‌داده و میدهد و به همین جهت لطف و سلامتی که در آثار نویسندگان کهن بود در نشر اداری معاصران ما نایاب شده است .

ناهمواری‌ها و نقصانها و عیب‌های نشر اداری معاصر، که چنانکه اشارت رفت از طریق مطبوعات و رادیو و تلویزیون در زبان مکاتبه و محاوره مردم سخت کارگر بوده و هست لزوم چاره‌اندیشی عاجل را در میان می‌آورد. صدور يك یا چند بخشنامه دولتی در باب این که مثلاً از کاربرد لغات خارجی اجتناب باید کرد یا آنکه اصول فصاحت و بلاغت را پاس باید داشت گرۀ کور این مشکل را بدرستی نمی‌گشاید. کاری اساسی‌تر ضرور است که شاید تنظیم برنامه‌ای وسیع را ایجاب کند. در این برنامه باید از سوئی تعلیم زبان درست فارسی را خصوصاً در کاربردهای اختصاصی آن (زبان اداری، زبان حقوقی و) در درس‌های توجیهی (تعلیمات مقدماتی) کارمندان دولت منظور داشت (این وظیفه خصوصاً بر عهده سازمان امور اداری و استخدامی و انستیتوی آموزش مدیریت آن است) و از سوی دیگر تشکیل کمیته‌ای خاص از فضالای دیوانی را برای تهذیب و تنقیح زبان اداری مطمح نظر و عمل ساخت (این کمیته میتواند شعبه‌ای خاص از فرهنگستان ادبی ایران باشد و دستورالعمل واحدی در مورد نگارش نامه‌ها و گزارش‌های اداری بهمه سازمانهای دولتی اعم از نظامی و غیر نظامی صادر کند).

بگمان ما پژوهش در اصطلاحات کهنه فارسی که هنوز در زمینه امور اداری بکار میتواند آمد کمال ضرورت را دارد و پرداختن زبان فارسی از اصطلاحات بیگانه اروپائی و امریکائی که معادل آن در زبان خودمان توانیم یافت نیز باید وجهه اهتمام قرار گیرد.

وسایل ارتباط جمعی میتوانند نقشی بارز در پاکیزه داشت زبان فارسی ایفا کنند و کاری را که فی‌المثل رادیوی ایران تحت عنوان «درمکتب استاد» از چند سال قبل آغاز کرده است و به جهت افزایش معرفت مردم درباره صحیح و سقیم و غث و سمین در زبان و ادب فارسی توسعه و تعمیم دهند.

نگارش دستور زبان جامعی برای زبان فارسی که بنیاد آن را نویسندگان مختلف در نیم قرن اخیر ریخته‌اند و اما هنوز تا مرحله کمال فاصله بسیار دارد از واجبات دیگر است و نیز تدوین لغت نامه‌های دقیق و مستند که چون فرهنگ‌های لاروس و اکسفورد در دسترس همگان قرار گیرد و ذهن‌ها را تنویر و ذوق‌ها را تشحید کند امری ضرور است که باید مورد پشتیبانی و مساعدت دولت واقع شود.

نفوذ زبان تازی در عربی

یکی از علل ورموز و اسرار جاودانسی بودن ایران و ایرانی روان شکست ناپذیر و اندیشه درست ایرانی است. ایرانیان در نشیب و فراز تاریخ آنگاه که گرفتار دشمنی سرسخت بودند و بموجب علل و پیش آمدهائی متهور نیروی بزرگ و استقامت ناپذیر دشمن شده اند با عقل سالم و اندیشه درست در پی چاره جوئی برآمده و در اندک زمانی از دشمن غالب دوستی با وفا و یا دست نشاندۀ فرمانبردار بوجود آورده اند. ما درین گفتار با علل و اسباب غلبۀ عرب و مغول کاری نداریم و این بحث مفصل تاریخی را بعهده تاریخ نویسان روشن بین و امیگذاذیم ولی گوشه ای از چگونگی تسلط ایرانیان بر عرب بظاهر فاتح و غالب را نشان میدهیم و آشکار میسازیم که ایرانی با عرب و زبان عربی چکار کرد.

ایرانی پس از آنکه بمیل و رغبت دستورهای پاك آئین مقدس اسلام را پذیرفت مدتی در قبول زبان کتاب آسمانی قرآن که عرب بدان می بالید در تردید بود^۱ پس از اندک زمانی یاد گرفتن زبان عربی را برای فهم معنی قرآن و ادای فرایض دینی و اثبات لیاقت و برتری خود لازم دانست ازینرو دامن همت برکمر زد و با عزم راسخ در اندک زمانی بتمام رموز زبان عربی پی برد و بعد بایجاد کتب قواعد درست خواندن و نوشتن (صرف و نحو...) پرداخت تا حدی که در خواندن و نوشتن استاد و معلم خود عرب گردید و سپس بازبان عربی مانند يك کالای تازه یافته و يك اسباب کار رفتار نموده و بمیل خود این زبان را چنان دگرگون کرد و چنان در رگ و ریشه عرب و زبان عربی نفوذ رسانید و سبکی نو با معانی و مفاهیم

۱- در آغاز پذیرفتن دین مبین اسلام ایرانیان تا مدتی دراز حتی نماز را نیز بزبان فارسی میخواندند و هم اکنون مسلمانان چین که اسلام را از طریق ایران و بوسیله ایرانیان پذیرفته اند نماز را بزبان فارسی میگذارند.

تازه ایجاد نمود که خود عرب نیز قسمت اعظم این دگرگونی تازه و سبك زبانا و نورا پذیرفت تا حدی که بزرگان قوم و دانشمندان عرب بصراحت برتری ایرانیان را اذعان نمودند و برنیازمندی خود اقرار کردند .

سلیمان بن عبدالملك (۹۹ - ۹۶ هـ . ق) گفت : از ایرانیان در شگفتم که هزار سال پادشاهی کردند و ساعتی بمانیازمند نشدند ولی ما صد سال سلطنت کردیم و ساعتی از آنان بی نیاز نبودیم .

و نیز گویند : ابو عمر عتابی از کتابهای فارسی کتابخانه های مرو و نیشابور نسخه برمی داشت پرسیدند این کتابها را رونویس میکنی ؟ گفت : (هل المعانی الا فی لغة العجم والبلاغة ؟ اللغة لنا والمعانی لهم) .

نفوذ زبان فارسی در عربی از چندین راه آغاز گردید . نخست از طریق ورود لغات و ترکیبات فارسی در زبان عربی بدینگونه که :

در آغاز واژه های فارسی بشکل درست و اصلی خود بزبان تکلم و کتابت عربی وارد شد و کلمات : زرفین ، زفرین ، سالار ، زمهریر ، زیناوند^۲ ، زلال ، آدم ، آخور ، زاغ ، اشنان ، زمزم ، آهو ، آهن ، ایوان ، بازار ، بازرگان ، برهان ، بستان ، ابد ، بندر ، بلسک ، بهار (شکوفه) ، بست ، زریر ، زرکش ، سختیان ، بهرج ، دمار ، دوغ ، دین ، رشک (کزدم) ، رام (رام روز) ، زبان زوبین ، سرو ، سرداب ، سرمد ، سندان ، سیب ، شیم (ماهی شیم) ، فتراک ، کافور ، رخ (یکی از مهره های شطرنج) ، دشت ، دست (لباس) ، خشخاش ، خفتان ، خیار ، دایه ، درز ، درزی ، خرم ، سرسام ، تخت ، بیمارستان ، نیلوفر ، همایون ، سرخاب ، اسوار ، فرمان ، کرزن ، سربد (حاجب) ، کوخ ، کاخ ، لیمو ، کهرباء ، جوبار (جویبار) ، جاده ، جاندار ، خرید ، خریده (دختر) ، خیزران ، دربان ، خیری ، دربند ، جوشن ، خدای ، خُز ، خرم ، سمند ، شوبند ، و صدها واژه دیگر .

و بعد بر اثر اینکه عرب مانند همه اقوام دیگر بعضی از مخارج حروف نداشتند و نمیتوانستند برخی از حروف را از مخرج صحیح ادا نمایند واژه های فارسی کم کم صورت دیگری بخود گرفت و کلمات معرب بوجود آمد و در این دوره نیز کلمات :

الصهبذ (سپهبد) ، الضنگ (دنگ) ، الطبر (تبر) ، الطبرزد (تبرزد) ،

۲ - در تاریخ (سنی ملوک الارض والانبیاء) حمزه اصفهانی این مصحف این واژه (زیباوند) در (الفضل الرا) در عبارت (. . . طهمورث زیباوند ومعنی زیباوندانه شاک السلاخ) آمده است و بدون شك اشتباه است زیرا معنی (شاک السلاخ) زیباوند است نه (زیباوند) .

الطبرزين (تبرزين) ، الطربوش (سريوش) ، الطسمه (تسمه) ، الطنبور (تنبور) ،
 الفتن (فتن) ، الفارس (پارس) ، (شير) ، التزاكند (گشآكند) ، التسيند
 (گستيند) ، التلاش (كلاش) ، الكوسج (كوسه) ، اللجام (لگام) ، اللعل
 (لال) (قرمز) ، الليمون (ليمو) ، الخز ، والتز ، والتزه ، والتزهى ، غساق (خاشاك)
 الخشاف (خوش آب) ، الخندق (خندك) ، الخوزه (خود) ، الخوند (خداوند) ،
 الدايه (دايه) ، مَدروز (دروازه نشين) ، دهپرج (ده پره) ، الدين والديانه ،
 الرازيانج (رازيانه) ، الرزداق (الرزتاق) (روستا) ، الزرجون (زرگون) ،
 السرق (سرخ) ، السكباچ (سگبا - سرکه‌با) ، الشكره (شكوره) ، الشاهره (شاهره) ،
 الشوذر (شادروان) ، الشاروب (جاروب) ، الشوكة (شكوه) ، الشهره (شاهره) ،
 اصبهذي (سپهبدی) ، الصرد (سرد) ، الصنج (سنج) ، اناهيذ (اناheid) ، البوز
 (پوز) ، پوزه ، السرام (سرام) ، الرأد (راد) ، الراوق (راوك - مصفا) ،
 الكوب (كوپ) ، العبور (عبور) (آب سير) (شتر تند رونده) = آب رو = آب
 رونده ، ازن (آزن - حوض) العبر (كامل از هرچه) ، آبكار - (رونق) ،
 البنجست (پنج انگشت گياهی طبي) ، الرصاص والرزاز - (ارزير) ،
 المطران (مهران) ، الملاب (ملاب - هرايع خوشبو) ، الاسفيداج والاسفيدا
 (سفیدآب) ، الهندام (اندام) ، تهنج ، الهنرمن (انجمن) ، اناهيذ (اناheid) ،
 اريکه (اورنگ) ، البرييطا (برنبد) - سينه‌بذ ، الباذق (باده) ، باطيه (باديه) ،
 بازيار (بازدار) ، البرييط (بريت) ، المارستان (بیمارستان) ، البيات (بی‌آب) ،
 (بيابان) ، اليبت (بيابان) ، الفولاذ (پولاد) ، البعد والبعد والبوط ،
 الطباشير (تباشير) ، الطربوش (سريوش) ، طرسع (ترسا) ، الترنجين (ترانگين) ،
 التلكش (ترکش) ، السلحقة ، السلحقة (سوله پای) ، الخرشوم (خرسم -
 دماغه کوه) ، الخراطين (خراتين) ، زنبرك (زنبورك) ، زنديق (زنديك) ،
 زندیچی (زندپیچی) ، زه ، زهازه ، الزی (زی) ، سدير (سهدير) ، استاذ (استاد)
 الاماج (آماج) ، الاهن (آهن) ، الاواز (آواز - لحن موسيقي) ، حسك (خسك) ،
 امد (امد) ، الخريد والخريده ، خرکاة (خرکاه) ، اخنياكرين (خنياگران) ،
 الخيد (خويد) ، الخيار ، خيارشنبر وخيارجنبر (خيار چنبر) ، الدأب (داب -
 خوی) ، الدردی (دردیادرده) ، الدستويه (دستنبو) ، الدستفشار (دست‌افشار) ،
 الدشمان (دشمن) ، الدملي (دنبلي) ، الدوغ والدوق (دوغ^۴ = ماست) ، الزردی
 (زرده - حلو) ، زردج (زرتك - زردك) ، زهزه (ساخته از زه - تعجين) ،

۳ - رك : شعر سعدی «غریبی گرت ماست پیش آورد دویمانه آب است و يك
 چمچه دوغ» و «آبدوغ» در لهجه آذری .

سبج (شبه) ، السبستان (سیستان) ، سینجونه (آسمان گونه) یا (برنگ آسمان) ،
 سمنگونه (پوستین از پوست روباه) ، مسجد (مزکت) ، مزکده (میکده) ،
 السخط والسخط (سخت) ، ابریق (آزیر) ، آذریون (آذرگون) ، ارجوان
 (ارغوان) ، ارش (ارز) ، بابوج و بابوش (هاپوش) ، باج (باز) بادزهر و
 بازهر (پازهر - پادزهر) ، بریوز (کریوز - خبیث فریبنده) = کُریز =
 چرب زبان ، برستوک (پرستو) ، برق (بره - بره گوسفند) ، بطریق (پتیاره) ، تاجه
 (سکه نو نقره‌ای - تازه) ، تازج (تازه) ، جرز (گرز) جلاب و جلاب (گلاب) ،
 جلستان (گلستان) ، جوزق (کوزه - پنبه) .

اینک بعضی ازین کلمات را با مدارکی که در آنها آمده است بازگو
 مینمائیم . در قرآن کریم واژه‌های ابریق معرب (آبریز) در آیه :

(یطوف علیهم ولدان مخلدون با کواب و ابریق و کاس من معین .)
 سوره الواقعة (۵۶) آیات ۱۸ - ۱۹

وعدی بن زید بن عبدالله بن دارم از قبیله بنی دارم گوید :

(و دعا بالصبح یوماً فجاءت قینه فسی یمینها ابریق)

رك : لسان العرب

کنز معرب (گنج)

(فلعلک تارک بعض مایوحی الیک وضائق به صدرك أن یقولوا لولا انزل
 علیه کنزاً و جاء معه ملک) سوره هود (۱۱) آیه ۱۵ و سوره الکهف
 (۱۸) آیه ۸۱ و سوره الفرقان (۲۵) آیه ۹ و باشکال فعل مشتق از کثر (کنزتم ،
 یکنزون ، تکنزون ، کنوز ، و کترهما) در سوره‌های متدس . سوره التوبه (۹)
 آیات ۳۴ - ۳۵ و سوره الشعراء (۱۶) آیه ۵۸ و سوره القصص (۱۸) آیه ۷۶ و
 سوره الکهف (۱۸) آیه ۸۱ .

سجیل معرب (سنگ گل) در آیات :

(فلما جاء امرنا جعلنا عالیها سافلها وأمطرنا علیها حجارةً من سجیل
 منضود) . سوره هود (۱۱) آیه ۸۴ و سوره الحجر (۱۵) آیه ۷۴ و سوره الفیل
 (۱۰۵) آیه ۴ زمهریور .

(متکئین فیها الارائك لایرون فیها شمساً ولا زمهریراً .)

سوره الدهر (۷۶) آیه ۱۳

و در شعر فرزدق :

(و راحت تشل الشول والفحل خلفها

رفیفاً الی نیرانها زمهریرها

دیوان فرزدق ج ۱ ص ۳۶۵

حریری در مقاماتش این کلمه را بیاب افعال برده و مشتقاتی از آن آورده است :

« فاضطرت فی یومٍ جَوَّهَ مزمر . . . » المقامة الخامسة والعشرون
الکرجیه ص ۲۴۹ .

سراییل جمع سر بال معرب (شروال) در :

(وجعل لكم سراييل تتيكم الحر و سراييل تتيكم بأسکم . . .)
سورة النحل (۱۶) آیه ۸۳ و سورة الحجر (۱۵) آیه ۵۱
مفرد و جمع این کلمه در نظم و نثر عربی فراوان بکار رفته است . ابوالعلاء
معری گوید :

تُسربلُ الوشی راجَّ أن یجمله والحمد فی کل عصر خیر سر بال
یا نفس جسمک سر بال له خطر وما یبدل فی حال بسر بال

لزو میات ص ۸۵ و ص ۸۶ ج
دمار : این کلمه فارسی اصیل را بیاب تفعیل برده و از آن مشتقاتی
ساخته اند . فعل ماضی و مضارع و مصدر آن در قرآن کریم و در ده آیه آمده است .
دمر دمرنا و دمرنا و دمرنا تدمر تدمیر در آیات :
(أفلم یسیر وافی الارض فینظر واکیف کان عاقبة الذین من قبلهم دمر الله
عليهم و للکافرین امثالها) سورة محمد (۴۷) آیه ۱۱ و سورة الشعراء (۲۶) آیه ۱۷۲
و سورة الصافات (۳۷) آیه ۱۳۶ و سورة بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۱۷ و سورة النحل
(۱۷) آیه ۵۱ و سورة الفرقان (۱۵) آیه ۳۸ و سورة الاحقاف (۴۶) آیه ۲۴ و
اصل واژه (دمار) در شعر فرزدق و سایر شعرا آمده است :

(و کان لهم کبکر ثمود لمّا رغبا ظهراً فدمرهم دماراً)

دیوان فرزدق ج ۱ ص ۳۵۵
واژه همه مشهور تر واژه دین است که باشکال گوناگون در قرآن کریم
و متون نظم و نثر عربی هزاران بار آمده است و نیازی بذکر مثال نمیباشد برای
نمونه بیتی از بحتری آورده میشود :

یسوس الدین والدنیا برأس رضیَ لله فی دنیا و دین

دیوان بحتری ج ۱ ص ۱۵۸

و کلمات : برق (بره)

وفی حدیث قتاده (تسوقهم النار سوق البرق الکسیر) یعنی آنانرا مانند
برقه شکسته یا بسوی آتش میراند . رک : النهاية لابن الاثیر (۵۴۴ - ۶۰۶ هـ . ق)
ج ۳ ص ۳۱۹ .

وفی حدیث رجال (ان صاحب رایته فی عجب ذنبه مثل الیه البرق وفیه

هلبات كهلبات الفرس) النهايه ج ١ ص ١١٩ .

(بربط) معرب بربط :

وفى حديث على بن احسين (ع) (لاقدست امتقيها البربط) .

النهايه ج ١ ص ١١٢

جوارش معرب گوارش :

ودر حديث على بن ابيطالب (ع)

(أهدى رجل من العراق الى ابن عمر رضى الله عنه جوارش .)

النهايه لابن الاثير ج ١ ص ٣١٩

برزخ معرب پرژك :

فى حديث المبعث عن ابى سعيد (فى برزخ ما بين الدنيا والآخرة)

النهايه ج ١ ص ١١٨

زمار - زم آر (آواز خوان ، معنى) اين واژه بتدريج در زبان فارسى فراموش گشته واز كتب لغت ساقط است واز قرار معلوم از روزگاران بسيار كهن بزبان عربى در آمده ولى خود عرب نيز در ترجمه آن بترديد افتاده . گاهى زن بدكاره ترجمه كرده و بعد اظهار نموده اند كه اين كلمه بايد مقلوب (رمار) باشد كه بمعنى اشاره كننده با چشم و ابرو است زيرا زنان بدكاره با اشاره چشم و ابرو مردان را فريب دهند و اين معنى را از حديث (نهى عن كسب الزماره) در آورده اند در صورتى كه اهل تحقيق زماره را در اين حديث بمعنى (آواز خوان) گرفته اند چنانكه در احاديث آتى :

در حديث ابى بكر است كه (أبزمور الشيطان فى بيت رسول الله صلى الله عليه وسلم) و نيز (مزمارة الشيطان عند النبي صلى الله عليه وسلم) وفى روايه ابى موسى (سمع النبي صلى الله عليه وسلم يقرأ فقال قداعطيت مزمارة من مزامير آل داود . شبه صوته وحلاوة نغمته بصوت المزمارة .)

در شعر ابونواس نيز بهمين معنى آمده است :

الى متزل خمار	الا قوموا الى الراح
لدى جؤنة عطار	الا صهبا كالسك
لدى نخل و اشجار	و بستان له نهر
من الوحش و اطيوار	فاطعمكم به لحماً
أتيناكم بزمار	فان احببتمو لهواً

ع - اصمعى وجوهرى . رك : تاج العروس لسان العرب .

و ان احببتمو وصلاً و هذى ربّة الدار
دیوان ابونواس ص ۳۰۵

و ثعلب گوید :
(ولی مسمعان وزماره و ظل مدید و حصن اُمق

رك : لسان العرب
كخ كخ : لفظی است که هنگام منع اطفال از کاری ادا کنند این واژه
بکسر هردو کاف معمول بوده است و با این تلفظ در لهجه عامیانه از کثرت استعمال
کاف آغاز واژه نیز به (خ) تبدیل گردیده و امروز خخ خخ تلفظ میشود .
و فی حدیث (أكل الحسن والحسين ثمرة من تمر الصدقة فقال له النبي عليه
الصلوة والسلام كخ كخ) النهایه ج ۴ ص ۱۵۴ .

زند : چوبی که با آن آتش روشن میکرده اند و آن دو چوب بوده است
بالائی شکل میله ای و پائینی بصورت صفحه ای که در آن سوراخی بود میله را در
آن سوراخ گذارده و میچرخانیدند تا گرم گردد و آتش گیرد بالائی را زند و
پائینی را پازند مینامیدند در عصر آهن که آتش زنه ایجاد شد ، پاره فولادی که
بسنگ چخماق میزدند تا آتش از آن بجهد زند نامیدند عرب مفرد و جمع معرب
این واژه (زند) و سایر مشتقات آنرا مانند دیگر معرب درنظم و نثر بکار برده
است .

و فی حدیث صالح بن عبدالله بن زبیر (انه كان يعمل زنداً بمكة) النهایه
ج ۲ ص ۳۱۵ .

(اعدل عن الطلل المحیل وعن هوی نعمت الدیار و وصف قدح الا زند)
دیوان ابونواس ص ۱۶۸
(فتوقد و اجمرأ فسال علیهم من با سه فضل الغمام المزند)

دیوان البحتری ج ۲ ص ۷۰
جلاب : معرب گلاب این واژه پس از تعریب و بمعنی شربت گلاب بکار
رفته و فارسی زبان معرب آنرا دوباره بهمان معنی عربی (شربت گل) و گاهی
فقط (شربت) از هر نوع که باشد بکار برده اند . در شعر ابونواس آمده است :
(كانما هاروت فی طرفه بالسحر فی عینیه جلاب)

دیوان ابونواس ص ۳۳۲
(بدست چاشنی گیری چومهتاب فرستادش ز شربت های جلاب)

خسرو شیرین نظامی گنجوی چاپ وحید ص ۳۰۴
نوروز : آغاز فصل بهار و روز اول فروردین مشهورتر از آنست که
درباره اش گفتگو شود :

بختری گوید :

(ان هذا النوروز عادالی العهد الذی سنه اردشیر)

دیوان بختری ص ۴۰۲

اسوار : - (سوار) : در عربی بمعنی رئیس سواران نیز بکار رفته است.

ابوالعلاء معری گوید :

(یرمی ولایشوی الزمان اذارمی سمها و اخطأ ذلك الاسوار)

لزومیات ابوالعلاء ج ۲ ص ۱۵۶

خشکانان : نوعی شیرینی یا گرده نان که از آرد پخته و داخل آنرا با گردو و شکر پر میکنند و آن را بی نان خورش خورند .

جاحظ در البخلاء گوید :

(وقد عاب ناس اهل المازح و المدیر بامور : منها أن خشکانهم من

دقیق شعیر و حشوه - الذی [یکون] فیه من الجوز و السكر - من دقیق خشکار)

البخلاء ص ۱۲۲ س ۱۲

وجوالیقی بیت زیر را شاهد آورده است :

یا حبذا الکعک بلحم مثرود و خشکان و سوبق متنودا

المعرب من کلام العجمی (ص ۱۳۴)

خشکار : آردی که نخاله آنرا جدا نکرده باشند و نانی از این آرد بپزند :

در محاضرات الابهاء این بیت را از جحظه بر مکی نقل کرده است :

(قل للوزیر ادام اله دولته اذکر منادمتی والخبز خشکار)

محاضرات راغب اصفهانی ج ۳ ص (۱۵)

خوامزکه : گوشتی باریک ببرند و ناپخته خورند .

در البخلاء جاحظ آمده است : (هوذا أنا أشتهی لحم دجاجتین : واحدة

خلاسیة مسمنة و اخرى خوامزكة رخصة) البخلاء ص ۶۲ س ۴

سراب : شوره زار . این کلمه با همان شکل فارسیش در نظم و نثر عربی

فراوان بکار رفته است .

در دیوان احنف آمده است :

دونك یا ضمان لمع السراب)

(حتى اذا عطشتنی قلت لی

دیوان ابی الفضل عباس الاحنف ص ۱۸

ابونواس گوید :

کان نجده لمع السراب)

(و مقدود کفد السیف رخص

دیوان ابونواس ص (۷۵)

مسك (مشك) كافور ایوان بختری گوید :
 (و اذا ما اشار هبت صبا المسك و خلت الايوان من كافور)
 دیوان بختری ج ۱ ص ۳۰۶

خورتق (خورنگاه) و سدير (سه دير) .
 الاسودبن يعفرالدار می گوید :
 (ماذا نؤمل بعد آل محرق تركوا منازلهم و بعداً ياد
 اهل الخورتق و السدير و بارق و القصر ذى الشرفات من سنداد)
 رك : كتاب الفارسيه المعربة لادى شير

و :
 (لهفى على الز من القصير بين الخورتق و السدير)
 دیوان ابوالعنايه ص (۲۱۲)
 زندیل (ژنده پیل) شارح دیوان ابوالعلاء این واژه را به (انثی الفیل)
 ترجمه کرده و جزو اول آنرا لفظ (زن) تصور کرده است و بدون تردید اشتباه
 است :

(فاقد روا من بنات ضأن عبوراً سره أن تكون كائز ندیل)
 لزومیات ص (۱۱۳)

زئار :
 ابوالعلاء معری گوید :
 (کم مسلم عبدالهوی فوجدته فیما يحل كعاقد الزئار)
 لزومیات ابوالعلاء ج ۲ ص (۱۶۴)

و :
 (یا ظالماً عقد الیدین مصلیاً من دون ظلمك یعقد الزئار)
 لزومیات ص (۲۷۸)

بهار (شکوفه) :
 والناس مثل النبت أى بهارة ذهبت فلم تنقص سلسیل بهار
 لزومیات ص ۲۷۳

شوبند :
 دستمالی که بگردن اسبها می بستند و درمینیاتورها دیده می شود .
 وسینه بند اسب مرکب است از (شوب) + (بند) .
 شوب : بضم اول و سکون ثانی مجهول و بای ابجد بمعنی دستار و منديل
 است و لفظ چوب نیز در همان وزن بمعنی دستمال سرخ است و ترکیب چوبینه
 لقب بهرام سردار قباد از همین کلمه است . سوزنی سمرقندی گوید :

- (سر برهنه که تا نهد ب سرم شوب در بسته ای چو خرمن خویش)
 برهان قاطع فرهنگ رشیدی
- ادی شیر در کتاب (الالفاظ الفارسیة المعرب) گوید (الشوبند) صدارة
 الفرس مرکب من شوب ای منديل ومن بندای رباط .
- محراب معرب مهرباب : این واژه در قرآن کریم در چهار مورد بشرح
 زیر آمده است که هیچکدام مربوط به اسلام و معابد اسلامی نیست .
- ۱ - در ذکر حال حضرت مریم : (کلما دخل ذکریا المحراب)
 سورة آل عمران آیه ۳۷
- ۲ - در بیان دعای حضرت زکریا (ع) بدرگاه باریتعالی : (فنادته الملائكة
 و هو یصلی فی المحراب)
- سورة آل عمران آیه ۳۹
- ۳ - در ذکر پذیرفته شدن دعای حضرت زکریا (ع) : (فخرج علی قومہ
 من المحراب فاوحی الیهم)
- سورة مریم آیه ۱۱
- ۴ - در شرح حالات حضرت داود (ع) : و (هل أتیک بنوالخصم اذتسور
 والمحراب)
- سورة ص آیه ۲۱
- و در سورة سباء در ذکر بنای بیت المقدس جمع این کلمه (محاریب)
 مذکور است : (یعلمون له ما یشاء من محاریب و تماثیل) سورة سباء آیه ۱۲ .
- علمای لغت و مفسرین بزرگ این واژه را بمعنای اصلی (صدربیت ، بهترین
 جای خانه ، بلندترین اطاق یک ساختمان و بالاخره جای قرار دادن هیكل و
 تماثالها - چنانکه از مفهوم آیه شریفه مذکور در فوق استفاده میشود -)
 آورده اند و بعضی بمعنای (جای حرب) و جای حرب با شیطان ترجمه اش کرده
 و مشتق از حرب دانسته اند ولی باید دانست که اسم زمان و مکان در لغت عرب
 جز از مثال واوی بروزن مفعول نیاید و معنی درست این کلمه - اگر از
 حرب مشتق باشد «جنگاور» و «بسیار جنگجو» میباشد .
- زیرا مفعول از ثلاثی صحیح وزن صیغۀ مبالغه است .
- و صاحب المحراب لقب حضرت سلیمان بن داود (ع) است .
- (سخراله للامین مطایا لم تسخر لصاحب المحراب)^۵
- دیوان ابونواس چاپ دار صادر ص ۸۳

۵ - برای اطلاع بیشتر رجوع شود بمقاله نگارنده در شماره زمستان سال ۱۳۴۳
 دانشکده ادبیات تبریز .

درباره کلمات (خوشاب) و (خوامزگه) و (شوبند) و (چوبینه) و (محراب) و چند واژه دیگر مقالات مستقل و مشروحی نگاشته شده و بعضی در مجله دانشکده ادبیات تبریز چاپ شده و بقیه نیز بچاپ خواهد رسید .

دسکره :

(فیت لدی دساگره عروساً بعدر اوین ماء وراح)

دیوان ابونواس ص (۱۶۹)

و بسیاری از نامهای اصیل ایرانی در شعر عرب آمده است مانند :

انوشیروان :

(علی امثالها کانت لکسری انوشروان تتجرالتجار)

دیوان ابونواس ص (۱۸۰)

پهلبد پرویز درفش (درفش) انوشیروان :

(و اذا رايت صورة انطاکیّة ارتعت بین روم و فرس)

ولمنا یا موائل و انوشیروان یزجی الصفوف تحت الدرفس

و توهمت آن کسری ابروین مغاطی والبلهد انسی)

دیوان بحتری ج ۲ ص ۱۱۰

و کلمات : فرس بیادق (جمع بیدق معرب بیاده) رخ فیل تاج

شاه

نام مهره های شطرنج :

ایها اللاعب الذی فرس الشط رنج همت فی کفه بالصهیل

من یباریک والبیادق فی کفک یغلبن کل رخ و خیل

تصرع الشاه فی المجال ولوجاء مَرْدی بالتناج والاکلیل

شرح تنویر ابوالعلاء معری ج ۱ ص (۳۱۷)

و نام پارچه و البسه نیز در نظم و نثر عرب بسیار دیده میشود مانند :

پرند خسروانی و خز در شعر فرزدق :

(لبس لفرند الخسروانی فوته مشاعر من خزا العراق المّفوّف)

دیوان فرزدق ج ۲ ض ۱۴

و حتی بعضی از اعراب برای خود و فرزندانشان کنیه ها و اسامی فارسی

بر گردیدند .

علی بن خلیل از معاصران جریر به (بردخت) یعنی فارغ از کار و آسوده

ملقب بوده (رشک) که نام دیگر کژدم و فارسی اصیل است لقب یزید بن ابی یزید

متوفی به سال ۱۳۰ هجری قمری بود . لقب نعمان بن منذر (ابوقابوس) است و

(قابوس) معرب (کابوس) میباشد . نام دختر لقیط بن زراره را (دختنوس) یعنی

(دخت نوش) نوشته‌اند، در عتدالفريد بنام (نوشجان بن عبدالمسيح) برميخوريم و نامهای سيبويه و نفطويه درميان اسامي دانشمندان ديده ميشود. گرچه عرب تلفظ بعضی از اين کلمات را مانند (سيبويه) که تلفظ درست آن برون (شيرويه) است تغيير داده است ولي دانشمندانش بترکيب فارسي بودن آنها توجه داشته‌اند. شاعری در قدح (نحو) و (نفطويه) گوید:

(لاخير في النحو و طلابه) فان من جملة النفطويه
احرقه الله بنصف اسمه و نصف الآخر ييكي عليه

و بقول ياقوت حموي نام يکي از مجلات بصره: (شهارسوج) بوده و در آخر بسياری از نامهای محلات و قنات الف و نون نسبت فارسي اضافه شده است مانند: مهلبان، جعفران، عبدالرحمانان، خالدان - طلحتان (نام دو قنات).
بلانری ۳۴۶ - ۳۷۲

و چون عرب نفوذ روزافزون فارسي را در زبان عربي ديد بمخالفت و جلوگيري برخاست و ادعا کرد که بموجب آيه شريفة (ولقد نعلم انهم يتولون انما يعلمه بشر لسان الذي يلحدون اليه اجمعى وهذا لسان عربي مبين). سورة النحل (۶) آيه ۱۰۵ - کلمات دخيل در قرآن کریم نيامده و اعتقاد برورود لغات فارسي در قرآن کریم موجب الحاد است و نيز گفتند زبان فارسي باندازه معانيس لغات ندارد و فارسي را ابغضی الکلام الى الله شمرند و با وجود اين مخالفتها زبان فارسي همچنان بنفوذ و پيشرفت خود ادامه داد و سنگرهای برتری زبان عربي را يکي پس از ديگري تصرف کرد و سبک نويسندگی عربي را دگرگون ساخت و فارسي نويسي و ادبيات فارسي عهد پهلوی ساماني را در قالب الفاظ عرب بوجود آورد در کتب و نوشته‌های عربي برای اثبات اين مدعا شواهد بي شمار داريم.

ابوهلال عسکری در الصناعتين ص (۶۹) گوید: عبدالحميد کاتب امثال فارسي استخراج در نوشته‌های خود بعربي ترجمه ميکرد.

اين امثال در نظم و نثر عرب جاری است از جمله ابونواس گوید:

(كفول كسرى فيما تمثله) فن فرص اللص ضبطة السوق

ديوان ابونواس ص (۴۵۱)

که مصرع دوم ترجمه مثل مشهور (دزد بازار آشفته ميخواهد) است. و نيز سبك ابن المتفّع را که تقلید کامل از سبك پهلوی است ستودند و ابن المتفّع را مثل اعلاي فصاحت شمرده و فصحا و بلغاء را در مقام مبالغه بوي تشبيه کردند.

ابن حذار در مدح يکي از دوستانش گوید:

(یا کسروياً فی القديم و شمیاً فی الولاء
یا بن المقفع فی البیان و یا ایاساً فی الذکا)

معجم الادباء ج ۲ (۴۱۶)

و نیز مکتب عبدالحمید کاتب در عصر خود بمکتب فارسی مشهور گردید.

رك : فهرست ابن النديم ویتیمه الدهر ثعالبی

برای روشن شدن مطلب نمونه‌هایی از سبك دوره جاهلیت و سبك جدید نقل میشود تا با مقایسه آنها مطالب روشن‌تر گردد .

معلّقه اول

از امرء القیس (۵۰۰ - ۵۴۰ م) بن حجر کندی حکمران قبیله بنی اسد که در آغاز از طرف پدر بعلت خوشگذرانی رانده شد و پس از کشته شدن پدرش برای انتقام خون پدر و بدست آوردن حکومت ارثی قیام نمود و جنگهای زیاد براه انداخت و عاقبت از منذر بن ماء السماء شکست خورد و به امپراطور روم (یوستیانس) پناه برد و بعد از مدتی در آنکارا بمرض آبله فوت کرد . داستانهای افسانه آمیزی بسرگذشت این شاعر افزوده‌اند که با زندگانی هر کول اساطیری خیلی شبیه گردیده است .

و مواد شعر وی عبارتند از :

۱ - نام منازل اعراب بادیه نشین (دخول) و (حومل) و (توضح) (مقراة) .

و ریگزارها و کوهها (مأسل) و (بطن) و (جنت) و (عقنقل) .

۲ - نام باده (جنوب) و (شمال) و (قبول) و (دبور) .

۳ - نام غدیرها ، برکهها (دائرة جلجل) .

۴ - نام بوته خار و نام رستنیهای ریگستانهای عرب .

۵ - نام معشوقهها (ام الحویرث) و (ام الرباب) .

۶ - نامهای جل و پالان شتر (غبیط) .

۷ - نام چادرها (خباء) .

۸ - نام ستارگان (ثریا) .

و تشبیهات عبارتند از :

۱ - تشبیه شکل آهو به فلفل .

۲ - تشبیه چشم معشوق بچشم گاو وحشی .

۳ - تشبیه کمر باریک دلبر به ریسمان چرمی بافته .

۴ - تشبیه سفیدی ساقه پای معشوقه به ساقه نی .

۵ - تشبیه انگشت محبوب بکرمها یا بشاخه تراشیده .

ديوان امرى التيس :

المعلقة

قفانبك

قفانبك من ذكرى حبيب و منزل
فتوضح فالمرآة لم يعف رسمها
ترى بعز الآرام فى عرصاتها
كأنى غداة البين يوم تحملوا
وقوفاً بها صحبى على مطيهم
و ان شفاىى عبرة مهراقة
كدأبك من أم الحويرث قبلها
اذا قامتاً تضوع المسك منهما
ففاضت دموع العين منى صابة
ألارب يوم لك منهن صالح
ويوم عثرت للعدارى مطيتى
فظل العذارى يرتمين بلحمها
يسقط اللوى بين الدخول فحومل
لما نسجتها من جنوب و شمال
وقيعانها كأنه حب فلقل
لدى سمرة الحى ناقد حنظل
يقولون لا تهلك أسى و تجمل
فهل عند رسم دارس من مغول
و جارتها أم الرباب بمأسل
نسيم الصبا جاء ت برياً القرنفل
على النحر حتى بل دمعى محملى
ولا سيما يوم بدارة جلجل
فيا عجباً من كورها المتحمل
و شحم كهذاب الدمقس المفتل
اينك نمونه اى از ثر ابن المتفجع :

(قال : ذعموا أن تاجراً كان له فى منزله خايتان احداهما مملوءة
حنطة والاخرى مملوءة - ذهباً فترقبه بعض اللصوص زماناً حتى اذا كان بعض الايام
تشاغل التاجر عن المنزل فتغفله اللص و دخل المنزل و كمن فى بعض نواحيه .
فلما هم باخذ الخاوية التى فيها الدنا نيراخذ التى فيها الحنطة و ظنها التى فيها
الذهب ولم يزل فى كد و تعب حتى أتى بها منزله فلما فتحتها و علم ما فيها ندم)
كليله و دمنه ابن المتفجع ص ٨٢ .

حال باين اشعار توجه فرمائيد :

(بين الخلد والنار :

الا يا قمرالدار	و يا مسكة عطار
و يا نفحة نسرين	و يا وردة اشجار
و يا ظلة اغصان	على شاطئى انهار
ويا كعبتين من عاج	و يا طنبور شطار
ويا عرش سليمان	اذا هم باسفار

- و یا مزبور داود
و یا کعبه بیت‌الله
لقد أصبحت می جد
- و : (یا من بمقلته العتار
و : (لیق القد لذیذ المعتنق
مثقل الردف اذا ولی حکى
و اذا اقبل کادت اعین
هوفى عینی جدید دائماً
- دیوان ابونواس ص (۳۶۸)
و بوجنتیه الجلنار)
یشبه البدر اذا البدر اتسق
موثقاً فی القیدی مشى فی زلق
نحوه تجرح فیہ بالحدق
وسواء الدهر فی عینی خلق)
- دیوان ابونواس ص (۳۸۲)
فی روضة من جلنار
و اصطاده شرك العذار)
- دیوان ابن المعتز ص (۲۵۰)
ألحاظ ذی فرح بالشعب مسرور
مداهن الثبر فی اوراق کافور
دمع تفرق من اجفان مهجور)
- دیوان ابن المعتز ص (۲۵۴)
بلیت بهجر اودهیت بین
ونرجستی عینیک ذابلتین
ألا ان ذا عذری فکیف ترینی
- دیوان ابن المعتز ص ۴۲۶

همچنین گفته سیدرضی در مورد امانت دادن کتاب :

(الا یا مستجیر الکتب عنی فان اعارة المعشوق عار
فمعشوقی من الدنيا کتابی فهل أسمعت معشوقاً یعار)

اگر بهتر توجه شود گذشته از اینکه نثر و نظم نقل شده در بالا واژه‌های فارسی و معرب (نسرین) و (طنبور) و (جلنار) و (نرجس) و (دیباچ) را داراست از لحاظ وزن و سبک و بطور کلی سبک و معنی نیز کاملاً تازگی دارد. خود عرب نیز باین تازگیها متوجه گردید و چون چاره‌ای جز پذیرفتن نداشت ناچار آن را بپذیرفت و کم‌کم موج نقد و طنز شعر کهن عرب بالا گرفت تا جائی که فخریه بشّار که در حقیقت هجو عرب بود خواننده پیدا کرد و بسیاری از شعرا مواد و مفهوم و سبک شعر کهن عرب را بسخره گرفتند. اکنون ابیاتی از فخریه بشّارین برد (۱۶۸ - ۹۶ هـ. ق) نقل میشود.

(خلى لا انا على اقتسار
سأخبر فاخر الاعراب عني
أحين كيست بعد العرى خزراً
تفاخر يا بن راعية و داع
و كنت اذا ظلمت الى قراح
ترنع بخطبة كسر الموالى
و تغذو للنفاد تدريها
و تنشح الشمال للابسيها

ولا آبي على مولى و جار
و عنه حين تأذن بالفخار
ونادمت الكرام على العقار
بنى الاحرار حبك من خسار
شركت الكلب فى ولغ الاطار
وينسيك المكارم صيد فار
ولم تعقل بدراج الديار
و ترعى الفيان بالبلد القفار
ديوان بشارين برد ص ١٢٣ - ١٢٢

اشتقاق در زبان فارسی

اشتقاق لغوی در معنی وسیع آن (derivation) نه در معنی محدود صرفی (etymology) بحثی است گسترده که صرف نظر از جنبه دستوری، موجب آشنایی به ویژگیهای زبان است و در فراگیری زبان و نیز پی بردن به معانی مفردات و لغات آن نقش عمده‌ای دارد. اشتقاق و ترکیب دو عامل اصلی در ایجاد واژه‌ها و اصطلاحات نو هستند. مثلاً اطلاع از اینکه «تندیس» ترکیبی از تن و دیس (پسوند شباهت) است خواننده مبتدی را به درک معنی آن که مجسمه است راهنمایی می‌کند و در ذهنش مرکوز می‌سازد، و اطلاع از نحوه ساخت کلماتی به پاری «کده» نظیر آتشکده و دانشکده، در فهم معانی آن واژه‌ها مؤثر است و ساختن ترکیبات تازه از قبیل بارکده^۱ (شهر یا بندری که مرکز گرد آمدن کالا باشد)، رامشکده (کاباره)، زبانکده و جز آن را آسان می‌سازد.

نحوه اشتقاق در زبانهای مختلف فرق می‌کند. در زبانهای سامی از جمله عربی اشتقاق به صورت قالب‌های گوناگون است که بدین صورت در زبانهای هند و اروپایی بسیار اندک است. نسفیلد (Nesfield) اشتقاق را در زبان انگلیسی به دو نوع تقسیم می‌کند: نوعی این است که کلمه‌ای از کلمه دیگر با تغییر در شکل آن گرفته می‌شود، و نوع دیگر آن است که کلمه را با افزودن وندها (پیشوند و پسوند) می‌سازند بی‌آنکه صورت اصلی آن تغییر یابد. اولی مانند men در جمع man و دومی مانند manly که با پسوند ly ساخته شده و Reform که با افزودن پیشوند Re به form به دست آمده است و همچنین فعل groye (چرانیدن، چریدن) از نوع نخستین است، زیرا از gross (سبزه، علف) با

۱ - این واژه در قدیم به کار رفته (مثلاً در حدود العالم) و معادل قرصه عربی است و می‌توان زنده‌اش کرد.

تبدیل ss به z به دست آمده . اما grassy از نوع دوم است (گرامر نسفیلد ، ص ۳۷۸) .

در زبان فرانسوی اشتقاق سه صورت دارد :

۱ - با افزودن پسوند ، مانند accidental از accident .

۲ - با افزودن پیشوند مانند refermer از fermer .

۳ - تغییر جنبه دستوری کلمه ، مانند آنکه bean که صفت است به معنی زیبا ، در معنی اسمی le bean به کار رود (گرامر معاصر لاروس ، ص ۴۹) .
 بنابراین آنچه گفته شد ، اشتقاق بجز اشتراك در ماده است . واژه‌هایی هستند که ماده آنها در اکثر زبانهای هم‌نژاد دیده می‌شود (که آنها را به‌انگلیسی cognate می‌نامند) مانند fadar در زبان گوتی ، faeder در آنگلساکسون ، fathir در ایسلندی ، vader در هلندی ، fader در سوئدی و vater در آلمانی .
 با مطالعه در زبانهای آریایی ملاحظه می‌کنیم که همین کلمه در لاتینی pater ، در یونانی pater ، در فارسی پدر و در سنسکریت pitar است . در همه این واژه‌ها ماده pa و پسوند ter دیده می‌شود و نمی‌توان گفت یکی از دیگری اشتقاق یافته است (رك : گرامر نسفیلد ، ۲۲۷) .

در زبان عربی اشتقاق لغوی به صغیر و کبیر و اکبر تقسیم می‌شود . اشتقاق صغیر آن است که میان مشتق و ماده آن تناسبی در ترتیب حروف باشد نه در صیغه ، یا در ماده باشد نه در شکل مانند نصر و ناصر که مربوط به علم صرف است . اشتقاق کبیر آن است که میان دو ریشه تناسبی در حروف باشد نه در ترتیب مانند جَدَب و جَبَد ، و در اشتقاق اکبر تنها تناسبی در مخارج حروف دیده می‌شود ، مانند نعیق و نهیق (رجوع شود به المرجع تألیف علایلی و تاج العروس ذیل شق و لغت‌نامه دهخدا) .

قواعد تصریف عربی ناظر به همان قسم اول (اشتقاق صغیر) و غالباً محدود به ماده فعلی است . به عبارت دیگر ماده در مشتقات هشتگانه عربی (اسم فاعل ، اسم مفعول و . . .) ریشه فعلی است مانند نصر در ناصر و منصور . اما گسترش این زبان و نیاز به مفاهیم و مصادیق بیشتر ، موجب عدول از این اصل شده است . مثلاً در مبحث اسم مکان به مشتقاتی از قبیل مأسده (از اسد ، جایگاه شیران)^۴ مَسْبَعَه و مَكْلَبَه برمی‌خوریم که ریشه اسمی دارند ، حتی صرفاً شناسان عرب این اشتقاق را قیاسی دانسته و گفته‌اند : ازهراسم ثلاثی می‌توان اسم مکان ساخت و کلماتی همچون مَتَفَحَه (از تَفَّاح) ، مَقْتَاه (از قِتَاء) ،

۲ - در فارسی قدیم در این معنی شیرلان به کار رفته است .

مَبْطَخَه (از بَطَّيْخ) را به کار برده‌اند (رك: مبادی العربیة، ج ۴، ص ۷۴). ابن قتیبة دینوری در «ادب الکاتب» (ص ۴۶۹) فصلی در اشتقاق صفات از کلمات دال بر عیوب و دردها، آورده است که عموماً از اسم جدا شده‌اند، همچون اَسْتَه (از «سَه» بزرگ سرین)، اَفْرَع (از «فرع» مرد تمام موی)، آذَن (از «اَذَن» بزرگ گوش) اَرْقَب (از «رقبه» سترگردن) و جز آن. اشتقاق در قسمتی از مشتقات زبانهای متداول بر محور فعل است، اما در هیچیک از زبانهای معروف این اصل ثابت نمانده است. در زبان فرانسوی فعلهایی هستند که از اسم جدا شده‌اند مانند pointer از point و مانند embarquer (بار کردن کشتی) از barque (قایق، کشتی) و amollir از mol (رك: Grammaire-Raisonnee p. 52) و در انگلیسی کلماتی هستند که با شکل واحدی در معنی اسمی و فعلی هردو به کار می‌روند چنانکه تشخیص مورد اسمی و فعلی برای نوآموز غالباً دشوار می‌شود مانند hand (دست، و به معنی دادن) eye (چشم، و به معنی نگاه کردن)، form (شکل، و به معنی تشکیل دادن و ساختن)، در زبان ترکی نیز اشتقاق فعل از اسم شایع است همچون گوزلماق gozlamaq (منتظر شدن)، ایاق‌لماق ayaqlamaq (پا گذاشتن)، سولاماق sulamaq (آب پاشیدن) و جز آن.

مشکلی که در اینجا پیش می‌آید، درباره بعضی از مشتقات است که آیا مبنای اشتقاق در آنها اسم است یا فعل؟ به عبارت دیگر اول اسم وجود داشته است و سپس از آن فعل ساخته‌اند یا به عکس؟ در این باره تاریخ استعمال تا حدی رفع مشکل می‌کند، مثلاً واژه‌های پناهیدن و انباریدن چنانکه استعمال نشان می‌دهد از اسمهای انبار و پناه ساخته شده‌اند.

در زبان فارسی اشتقاق محدود به فعل است، یعنی از ماده اسم، تنها فعل ساخته می‌شود و آن با افزودن علامت «یدن» است: پناهیدن، گمانیدن، نفریدن، فارسیدن، فارسانیدن^۳، سرفیدن^۴، چربیدن، تندیدن، طیرازیدن

۳ - این واژه در ترجمان القرآن ذیل ایفاض درحاشیه یکی از نسخه‌ها آمده و مفهوم آن به خوبی روشن نیست (رك: کتاب مذکور، چاپ دبیرسیتی، ص ۱۸).

۴ - بعضی این واژه را عامیانه شمرده‌اند (فرهنگ فارسی دکتر معین) اما در متون فارسی کمابیش دیده می‌شود: ناگاه بسرفید (ابوالفرج اصفهانی) و از آب دهن او قطره‌ای درکاسه افتاد (تجارب السلف، ۲۳۵)، آب در حلق او گره بست... و می‌سرفید تا جان بداد (تجارب، ص ۱۳۳). در دیوان کبیر به صورت سلفیدن که امروز عامیانه تلقی می‌شود، به کار رفته:

هم فرقی و هم زلفی، مفتاحی و هم تلقی
بی‌رنج چه می‌سلفی، آواز چه لرزانی!
(ج ۷، ص ۳۳۳)

و جز آن ، اینك چند مثال :

مگر آن شهاب ثاقب مددی دهد خدا را	زرقیب دیوسیرت به خدای خود پناهم
حافظ	
و یا آفتاب سپیده دمی	من ایدون گمانم که تو رستمی
فردوسی	
بنفرید بر جان بدخواه شاه	بر افشاند بر تخت خاك سیاه
فردوسی	

ساختن فعل از ریشه اسم پیش از آنکه در فارسی دری رایج شود ، در زبان پهلوی بسیار رایج بوده است ، اما قبل از پسوند «یدن» اغلب «ین» به اسم افزوده می شده ، مانند آزار ، آزارین ، آزارینیدن (ویران کردن) (رك : دکترخانلری ، ساختمان فعل ، ص ۸۸ و ۸۹) در همین کتاب مذکور برای اشتقاق فعل از اسم این مثالها آمده است: آغازیدن ، بوسیدن ، توفیدن ، ترسیدن ، تَرشیدن ، ترکیدن ، چربیدن ، چرخیدن ، دزدیدن ، رنجیدن ، سزیدن ، ستیزیدن ، سپاسیدن ، شکوهیدن ، شوریدن ، طپیدن ، غریویدن ، گندیدن .

از شاعران متأخر طرزی افشار که گویا به سبب افراط در استعمال این نوع مصادر تخلص طرزی داشته ، افعال بسیاری از قبیل ملولیدن ، قبولیدن ، کبابیدن ، تَرکیدن ، تاتیدن ، عربیدن ، رجبیدن ، مَکَیدن و پلنگیدن را به کار برده ، چنانکه گوید :

با من دل داده ای دلدار جنگیدن چرا توغزال گلشن حسنی پلنگیدن چرا؟
بجز مصدرهای جعلی که گفته شد ، مصادر دیگری نیز در متون فارسی آمده ، از قبیل : شگفتیدن ، ژاژیدن ، پَرشیدن ، لاشیدن ، سَهمیدن ، پرتابیدن ، گَنجیدن ، تنگیدن ، گِیجیدن ، سَلَفیدن ، پَریدن ، تَرنگیدن ، تاسیدن ، قندیدن ، عَویدن ، که آوردن شواهد آنها از حوصله این خطابه بیرون است ، تنها به چند شاهد بسنده می کنم :

خواری ازو بس بود آنکت کند رنجه به ژاژیدن بسیار خویش
(ناصرخسرو ، تحلیل ، ص ۱۱۲)

چون تیرسخن راست کن آنگاه بگویش بیهوده مگو چوب مپرتاب ز پنها
(ناصرخسرو ، یاداشتهای قزوینی ۷ : ۱۸۹)

بتندید بر من که عقلت کجاست چو دانی و پرسى سؤالت خطاست
سعدی

خیالی خوش دهد دل زان بنازد خیالی زشت آرد دل بتند
 (دیوان کبیر، ج ۶، بیت ۶۹۴۸)
 قراضه کیست پیش شمس تبریز که گنج زر بیارد یا بگنجد
 (ایضاً ج ۷، ص ۴۱۵)
 دید بردانش بود غالب فرا زان همی دنیا بچربد عامه را
 (مثنوی، شاهکارها، داستان پیرچنگی، ص ۴۵)
 گردش بدیدئی، چون قدحش پُریدئی وز کف جام بخش او از کف خود برستئی
 (دیوان کبیر، ۷: ۲۲۶)
 ای تن چوسگ کاهل مشو، افتاده عو عوبس معو تو باز گرد از خویش ورو، سوی شهنشاه بقا
 (ایضاً ۷: ۳۷۴)
 شکر شیرینی گفتن رها کن ولیکن کان قندی چون نَقْنَد
 (ایضاً ۷: ۳۹۲)

اما مشتقات فعلی از اسمهای عربی که در فارسی نیز استعمال می‌شوند، فراوانند و طبق قاعده این اشتقاق در قالب بابهای افعال، تفعیل، استفعال، تفعّل، فعللة و تفعّل انجام می‌گیرد همچون مَرَّ عَفْر و مَرَّ رَكش و مَكَّو كَب و مَشْشَدَر (از «شدر») و مَقْرَنَس و مُتَقَنَّس. اینک چند شاهد:
 ای تیر آسمان کمر چرخ برگشای وان ترکش مکوکب شهباز کن زدوش
 (تاریخ ابن بی‌بی، دستنویس، ص ۱۵۱)
 بر یک نمط نماند کار بساط ملکت مهره به دست ماند و خانه شودمشدر
 (خاقانی، تصحیح دکتر سجادی، ۱۸۹)
 فتنه می‌بارد ازین سقف مقرنس برخیز تا به میخانه پناه از همه آفات بریم
 حافظ

و به کلاه ایشان متقلنس گشتند (تاریخ جهانگشای جویی، ۱: ۵۳)
 برخی از این نوع اشتقاقات بسیار بلیغ افتاده است، چنانکه در کتاب تجارب السلف (ص ۱۷۵) آمده است که گویند: ابوتَمَّام را معتصم به این قصیده (قصیده به مطلع «السيف اصدق انباء من الكتب - في حده الحد بين الجد واللعب») سی هزار درم بخشید، و چون این بیت بر خواند که می‌گوید:

۵ - درباره مقرنس رجوع کنید به مقاله ممّتع آقای دکتر ماهیار نوایی مندرج در مجموعه خطابه‌های نخستین کنگره تحقیقات ایرانی. انتشارات دانشکده ادبیات و علوم انسانی تهران، شماره ۱۱، ص ۲۶۱ - ۲۷۱.

رَمَى بِكَ اللَّهُ بُرْجِيَّهَا فَهَدَمَهَا وَلَوْ رَمَى بِكَ غَيْرُ اللَّهِ لَمْ تُصِبْ^۶
(یعنی خداوند به دست تو برجهای عموریه را انداخت و ویران ساخت،
و اگر کسی جز خدا به دست تو می انداخت به نتیجه نمی رسیدی).

معنصم گفت: دَنَرْتُ دَرَاهِمَكَ یعنی درهمهای تو دینار شد.
فعل «دَنَرْتُ» از مصدر تدنیر و از ماده دینار (اسم) به کار رفته.
همچنین است مَمْسَكٌ از «مِسْكٌ» که در معالِم القربة فی احکام الحسبة^۷ (ص ۱۱۶)
آمده، و نیز تبَصَّر و تَشَأَّم به معنی به بصره یا شام رفتن، و نیز تَفَرَّغَ عَنْ از
«فرعون» در این شعر:

تفرغتَ یا فضل بن مروان فاعتبر فقبلك كان الفضل والفضل
ثلاثة املاك مَصْنُوعًا لِسَبِيلِهِمْ ابادهم التقييد والاسر والقتل
«تجارب السلف، ص ۱۷۷»

مراد از سه «فضل» در بیت اول فضل بن یحیی، فضل بن سهل و فضل بن
ربیع است.

شبهه اینها هستند مشتقانی از قبیل تمرکر و تمسخر که اولی در عربی
و فارسی استعمال می شود و از «مرکر» که اسم مکان «رکر» است ساخته شده
و به جای آن تراکنز پیشنهاد شده است (رك . المرجع) و دومی گویا تنها در
فارسی به کار می رود و از «مسخره» عربی مأخوذ است.

نوع دیگر اشتقاق (اگر بتوان آن را اشتقاق نامید) جمع بستن کلمات
فارسی به قالب عربی است که شایع تر از انواع دیگر است و مثالهای فراوان دارد:
اساتید و آساتیدَه (جمع استاذ) موایدَه (موید) قزاونَه، موانید (مانده)
هرایذَه (هیربذ)، سَفَتَجَه (سَفَتَجَه)، رَسَاتِيق (رَسَاتِيق) بَرَامِيج (برنامیج)،
مَرَارِيزَه (میرزبان)، جَوَرَاب و جَوَارِبَه (جوراب)، فرامین (فرمان) و جز آن.
امیة بن ابی صلت گوید:

ماذا يبدر والعقّة قتل من مراريزه ججاج
(تفسير المنار، ۱۱: ۱۷۱)

اما اشتقاق اسم از فعل، امری است متداول در همه زبانهای معروف. از
این قبیل است همه ماده های فعلی (ماده ماضی یا امر) که در معنی اسمی به کار

۶ - در کتاب «تعلیقات و حواشی بر تجارب السلف» نگارش حسن قاضی طباطبائی
(ص ۱۵۰) توضیحی درباره این قصیده آمده و اشعار شده است که در دیوان ابوتمام «لم یصب»
مندرج است.

۷ - این کتاب به نام «آیین شهرداری در قرن هفتم» به وسیله نگارنده ترجمه شده
و در جزو انتشارات بنیاد فرهنگ ایران به چاپ رسیده است.

می‌روند، مانند گریز، دوخت، ناز، خرام، ایست، خرید، فروش و خروش، در زبان فرانسوی نیز رایج است همچون Cri از Crier. شاید بتوان اسم مصدر عربی را هم مشتق اسمی دانست همچون عطاء و سلام که کلام که اسم مصدرند از اعطاء، تسلیم و تکلیم.

فرق اشتقاق و اخذ

می‌دانیم که در نتیجه ارتباط ملل با یکدیگر، عناصر فرهنگی آنها در هم اثر می‌گذارد و از این راه واژه‌های قرضی به زبان راه می‌یابد. این واژه‌ها چه تغییر یابند و در قالب زبان وام گیرنده ریخته شوند (مانند اتوبوس، استادیوم مأخوذ از فرانسوی و انگلیسی، و مانند سلیح و رکیب وجولان از سلاح و رکاب و جولان عربی) و چه عیناً به کار روند مأخوذ یا برگرفته هستند و این عمل «اخذ» است نه اشتقاق^۸. اما گاه اخذ با اشتقاق همراه می‌شود مانند حرّ مَرّة (تیزهوشی و لعنت کردن) و تحرّمز (زیرک و تیزهوش بودن) (رك: تاج العروس ذیل حرّمز) که بیگمان از واژه «حرامزاده» مأخوذ است، و خود این لفظ ظاهراً در عربی به کار نرفته. پیداست که اینگونه اشتقاقات اغلب بر ساخته فارسی‌زبانان آشنا به عربی یا عربی‌مآبان بوده است، و از این قبیل است: مَرّ کَش، مفلوک، مهمور، مَوَرَّب (آریب‌دار)، مَلْکوک، مَكْلا، مَرْلَف، مکیف، تراکت، مَرّ رِبَف (پارچه زربفت) مَشْشدر، مَسْتَفَرَنگ، مَطروش (از تراش) کفّاش، نَرّاد و جز آن.

بسیاری از واژه‌ها نیز پس از اخذ، هم صورت مأخوذ و هم مشتقاتی از آنها به کار رفته است، مانند سالوک فارسی که در عربی به صورت صعلوک درآمده است و سپس از آن صَعْلَکَة و تصَعْلُک ساخته‌اند: عروۃ بن ورد گوید:

یعین نساء الحی مایستعینّه	و یُمسّی طلیحاً کالبعیر المحسّر
ولکن صعلوکاً صحیفه وجهه	کضوء شهاب القایس المتنور

۸- اخذ در زبان عربی تعریب نامیده می‌شود و کلمه برگرفته معرب یا دخیل یا مولد است. تعریب این است که کلمه‌ای از سخن عجم در زبان عربی درآید و در قالب این زبان ریخته شود و با مخارج حروف عربی تلفظ گردد، مانند کلماتی که در قرآن شریف، حدیث صحیح، شعر کهن و سخن کسانی که عربیت آنان موثق است همچون عرب جاهلیت و عرب فصیح دوره اسلامی تا قرن دوم هجری آمده است. اما آنچه متأخران از مترجمان و طبیبان و دیگران تعریب کرده‌اند «مولد» است. و در این مورد فرق نمی‌کند که کلمه اصلاً عجمی یا برگرفته از عربی باشد. رك: ابوسیطانی الادب العربی و تاریخچه، ص ۹۷، حاشیه ۴.

و همچنین است بُندار و بَندَرَة ، لِجام و اِلجام^۹ ، قهرمان و قهرمة ، جَص و تجصيص ، ناخذاة و تنخِذ ، جوهر و مجوهر ، ديباج و ديج و تدبيج ، خُنیاگر یا هِنیاگر و مخنِکِر ، جوراب و جوربة و تجورُب ، صنج و صَنَاجه ، نبیذ و اَنِیذَة و نَبَّاذ ، رواج و ترویج (از «روا»ی فارسی) .

دقت و تَتَبُّع در موارد اخذ و اشتقاق فارسی و عربی از یکدیگر، ما را به ویژگیهای هر دو زبان خاصه به اهمیت زبان فارسی در غنی ساختن عربی آشنا می‌سازد. برخی از این اشتقاقات در وهلهٔ اول اعجاب‌شونده یا خواننده را برمی‌انگیزد، مانند استعمال فعل امر بُوسِی (ببوس) در شعر ابونصر نسوَس که خطاب به عمر خیام می‌گوید:

انْ کُنْتَ یا ریح الصَّبَا تَرعِی ذِرمِی فاقری السَّلام علی علامَةِ الخِیمِ
بوسی لديه تَرابَّ الارض خاضعةٌ خضوع من یجندی جدوی علی الحکم
در پایان مقال به این نکته هم باید اشاره کنم و آن وجود اشتباهاتی در اشتقاق کلمات است که نتیجهٔ تعصب یا غفلت است، چنانکه «این دُرید» کلمه برید را عربی می‌داند و حال آنکه از veredus یونانی مأخوذ است. نبیذ که کلمهٔ فارسی است (در فارسی باستان nipita) ، فرهنگهای معتبر عربی همچون تاج العروس و لسان العرب آن را صفت مشبیه از نَبَذَ در معنی اسم مفعول (مَنبُذ ، انداخته شده) گرفته‌اند. همچنین است کلمهٔ قالب که مأخوذ از یونانی یا پهلوی «کالب» است، اما لغت‌نویسان عرب آن را به تعبیر «ما یَقْلَبُ به» مشمول وزن «فاعل» نظیر خاتم (ما یُخْتَمُ به) دانسته‌اند. دیگر کلمهٔ مزگت است که صاحب صحاح الفرس دربارهٔ آن می‌گوید: مزگت مسجد باشد. و این لفظ معجم عربی است چنانکه عرب تغریب عجمی می‌کند، اما بیگمان قضیه به عکس است. مسجد مأخوذ از مزگت فارسی و آن هم آرامی است (رک: حاشیهٔ برهان قاطع ذیل مزگت) بعد عرب آن را همچون مشتقات زبان خود به شمار آورده، سَجَدَ و مشتقات دیگری از آن ساخته است.

۹ - حمید بن ثور الهالی کلمهٔ ملجم را که اسم فاعل الحجام است در شعر خود آورده:
قومٌ اذا سمعوا الصَّریخ رأیتهم مابین ملجم مهره او سافع
(الوسیط، ص ۳۵۶)

مآخذ مهم مقاله

- ۱- عبدالله العلائلی - المرجع ، معجم وسيط علمي لغوي فني ، مجلد اول ، بيروت ۱۹۶۲ .
- ۲- رشيد الشرتوني - مبادئ العربية ، ج ۴ ، بيروت ، طبعة تاسعة .
- ۳- ابن قتيبة دينوري - ادب الكاتب ، طبع مصر .
- ۴- هندوشاه نخجواني - تجارب السلف ، چاپ افست (دوم) ، كتابفروشي طهوري ، تهران - ۱۳۴۴ .
- ۵- محمد مرتضي زبيدي - تاج العروس من جواهر القاموس ، چاپ افست از روي چاپ اول ، بنغازي ، ۱۹۶۶ م .
- ۶- محمد حسين بن خلف تبريزي - برهان قاطع به تحشية مرحوم دكتور معين ، كتابفروشي زوار ، تهران .
- ۷- دكتور پرويز خانلري - ساختمان فعل ، انتشارات بنياد فرهنگ ايران ، ۱۳۵۰ .
- 8 - J. C. Nefield — English Grammar, past and present, New York, 1967.
- 9 - J. C. Chevalier et . . . — Grammaire Larousse du Français contemporain, Paris.
- 10 - A. Danzat — Grammaire raisonnée de la Langue française, Vol. I, Lyon.

زبان و ادب فارسی در پیشرفت زمان

گفته‌اند که زبان فارسی مهمترین رکن ملیت ماست. ما این سخن را تصدیق و تأیید کرده بر آن می‌افزاییم که رکنهای دیگر ملیت ایرانی نیز بازبان فارسی پیوندی دیرین و ناگسستنی دارد.

در تعریف ملیت از مرز سیاسی مشترك، نژاد مشترك، زبان مشترك، خواسته‌های مشترك، سنتهای مشترك، حکومت مشترك و مانند اینها سخن بمیان می‌آید و گاه یکی از آنها را به‌تنهایی کافی ندانسته دو یا چند عامل را برای تعیین ملیت لازم میدانند. چنانکه ممکن است در اثر پیشامدی يك ملت از لحاظ سیاسی تجزیه شود ولی وحدت ملی آنها باقی بماند نظیر ملت آلمان پس از جنگ جهانی اخیر. پس مرز سیاسی به‌تنهایی مشخص ملیت نیست.

یگانگی نژاد هم کافی نیست زیرا که چند نژاد میتواند تحت يك حکومت قرار گیرد مانند نژاد سفید و سرخ و سیاه در دولتهای متحد امریکا و برعکس ممکن است که يك نژاد از حیث وضع سیاسی دارای دو یا چند حکومت باشد چون تازیان و هندوان.

یکی بودن زبان هم برای تحقق ملیت بسنده نیست زیرا که در کشور سوئیس مردمی بزبان فرانسوی و گروهی بزبان آلمانی سخن می‌گویند و می‌نویسند و برعکس مردم انگلیسی‌زبان دارای حکومت واحد نیستند. قرن‌ها زبان فارسی زبان رسمی و ادبی هندوستان بود و حال آنکه هند حکومت مستقل داشت.

همبستگی تاریخی هم شرط ملیت نیست چه برای بعضی قومها اشتراك تاریخ وجود دارد لیکن حکومت یگانه ندارند مانند هند و پاکستان و ایران و افغانستان. وحدت آمال شاید در بیان مفهوم ملیت جامع‌تر باشد اما آن هم با اصطلاح جامع و مانع نیست زیرا تواند بود که دو یا چند حکومت هدف سیاسی یگانه‌یی داشته باشند

چون دولتهای مشترك المنافع يادولتهای عضو يك پيمان .
سنتها يا آيينهای مشترك هم شرط کافی نيست چه ميدانيم که جشنهای نوروز،
سده ومهرگان درحکومتهای اسلامی وعربی هم برگزار ميشد .
پس هيچيك از اين خصوصيتها بهتنهایی دارای مصداق واقعی مليت نيست
وهمه آنهاهم دريك قوم جمع نميشود .

اما درزبان فارسی تمام اينها باچيزهای ديگرگرد آمده است وبدين سبب
توانایی وبرومندی زبان فارسی برای پايداری بسياری ازآنها بايسته وسودمنداست .
اگر شاهنشاهی ايران را بيش از بيست و پنج سده موجب بقای مليت ايران
بدانيم دليل و سند وآنچه از اين مقوله بخواهيم درگنجينه گرانهای ادب فارسی
ازنظم ونثر نهفته است ، تاريخ ، نژاد ، خواستها ، سنتها ومانندههای آنها را نيز
مدرک ومرجع ادبيات درخشان فارسی است .

مرزهای سياسی برای معرفی ملت ايران کافی نيست چه ميدانيم که کشور ما
در دوره چند هزارساله تاريخ گرفتار سرنوشتهاي شومی هم شده اما پيروز وپايدار
مانده است .

زبان وادب فارسی بهتر وکاملتر ازهرچيز آيينه تمام نماي فرهنگ و مليت
ايرانی است واين «قولى است که جملگی برآند» .
مردم ايران درهزاران سال تاريخ ، که بيگانگان برمبنای سنگ نشسته ها
تا بيست و پنج قرن آنرا قبول دارند ، تجربه ها آموخته وسرد و گرمها چشيده که
همه را درزبان وادب فارسی برجای گذاشته است .

ازدوره سامانيان وزمان رودکی لهجه دری ، گویش شمال خاوری ايران ،
نيرو وتوانایی ويژه يی گرفت وبهت سرابندگان ونويسندگان بزرگ ، زبان ادبی
و رسمی ايران شد ، دراين دوره يعنی دوره فارسی نوين هرايرانی ميهن پرستی
علاقمندی بزبان وادب فارسی را نيز وظيفه ملی خود دانسته است .

حاصل فکر وانديشه يعنی فرهنگ اين ملت کهنسال ، از زمانی که نژاد آریا
باين سرزمين مقدس پای نهاده است تاکنون ، بطريق نقل ازسینه بسینه وسپس
تأليف وتدوين ، درزبان وادب فارسی فراهم آمده است ويکی چند قرن هم گاه
فرهنگ ايرانی جامه زبان عربی پوشيده يعنی درزبان مذهبی جلوه گر شده است
ودر حال بخلاف آنچه برخی کسان می پندارند ، رشته فکر وانديشه میان ايران
پيش ازاسلام وبعد از اسلام هرگرگسيخته نشده است . فرهنگ دوره اسلامی
ايرانيان بلکه مسلمانان دنباله فرهنگ پيش از اسلام ماست .

خورشيد فروزان ادب وفرهنگ ازسرزمين ايران بازبان فارسی ياعربی
درخشيد وبديار باختر هم پرتو افکند وتمدن کنونی اروپا وامريکا ثمره آن است .

نمونه‌های مهم آن درپیش از اسلام نسکهای بازمانده ازنامه مقدس اوستا ، سنگ نبشته‌های دوره هخامنشی آثار مکتوب و سنگ نوشت مربوط بروزگاراشکانی و ساسانی است ، بزبان فارسی باستان ، اوستایی و پهلوی . واززبان دری یعنی فارسی کنونی اثر ارزنده و جاوید فزون از شمار است و بیرون از حدگفتار .

اگر شهریاران ایران درجمع میان جهانگیری وجهاننداری بین اقوام دیگر بی‌مانند بوده‌اند چون کورش و داریوش یا اردشیر و انوشیروان ، آثار آن بزرگمردان‌را باید درنظم و نثر فارسی و یادگارهای اندیشه نیاکان خود بجویم . هرگاه دانشمندان ایرانی درعلم و فلسفه به پایگاهی والا رسیده‌اند همانند ابوریحان بیرونی ، ابن سینا ، زکریای رازی و دیگران ، باز ادب فارسی گویای مقام بلند آنان است .

چنانچه تصوف و عرفان درکشورما بدقیق‌ترین معنی آشکار شده است جلوه‌های بهت‌افزای آنرا درشعر سنائی ، مولوی و عطار باید دید .

اگر رفتار و کردار ، اخلاق و آداب ایرانی به‌برترین پایگاه مردمی رسیده است ، بی‌شبهه نمونه‌های بارز آنرا درنظم و نثر فارسی نشان داده‌اند .

کوتاه سخن آنکه ، هرچه ایران و ایرانی دارد درزبان و ادب فارسی است و بین سطرهای کتابها نهفته است . باید بدقت خواند و عبرت گرفت .

آیا برای برابری حقوق بشر و بی‌اعتباری رنگ بشره یا جاه و مال بهتر ازاین شعاری توان داشت که سعدی همه مردم را اندامهای يك پیکر و سرشته از يك گوهر میدانند و میگوید :

بنی‌آدم اعضای یکدیگرند	که درآفرینش زیك گوهرند
چو عضوی بدمد آورد روزگار	دگر عضوهارا نمائد قرار
تو کر محنت دیگران بی‌غمی	نشاید که نامت نهند آدمی

و آیا کمال معرفت و حد بینش بیش ازاین تواند بود که مولوی همه ارزش آدمی‌را بفکر و اندیشه میدانند نه استخوان و رگ و ریشه و میگوید :

ای برادر تو همان اندیشه‌یی	ما بقی تو استخوان و ریشه‌یی
----------------------------	-----------------------------

آیا خردرا بهتر ازاین ستایش توان کرد و بیش ازاین ارج توان نهاد که فردوسی گوید :

تو چیزی مدان که خرد بر تراست	خرد بر همه نیکو بها سر است
------------------------------	----------------------------

و آیا سرچشمه زشتیها «آز» را نکوهشی درخورتر از این است که فردوسی فرماید :

توانگر بود هر که خشنود گشت دل آزور خانه دود گشت

امروز هم بهترین وسیله‌یی که مردم ایران را از شهری و روستایی و ایل‌نشین بهم پیوند میدهد شعر و ادب فارسی است .
مردم تبریز ، سنج ، خرم‌آباد و فارس همان اندازه از شعر نغز فارسی لذت می‌برند که مردم خوزستان ، مازندران ، سیستان و اصفهان . آنچه بواقع دلهای مردم این سرزمین پهن‌آور را بهم نزدیک میکند ، همدلی و همزبانی می‌بخشد . شعر فردوسی ، سعدی ، نظامی و حافظ است که گویای آرزوها و اندیشه‌های نژاد ایرانی است و همه بیک شیوه از آنها ادراک داریم و بیک روش از آنها لذت می‌بریم و بهره برمی‌گیریم .

در محلهای مختلف ، لهجه‌های گوناگون از کردی ، لری ، گیلکی ، قشقایی داریم اما آنجا که پای ادب فارسی بمیان می‌آید زبان همه زبان دری است . شعر حافظ شیرازی را مردم آذربایجان چنان درک می‌کنند که سخن نظامی گنجوی را مردم فارس .

مولوی اگر چه مزارش در قونیه است ولی دلهای آگاه در کرمان و یزد هم از شور و جذبه سخنش سرمست میشوند تا آنجا که شاه نعمت‌الله در ماهان مکتب مولوی را پیروی میکند و وحشی بافقی سخن صوفیانه می‌سراید .

«صیت سخن سعدی که در بسط زمین منتشر شده»^۱ و «قند پارسی شعر حافظ که به بنگاله میرود»^۲ موقوف و محدود بزمان نیست ، بلکه پاینده و جاودان است . چه خوش گفته است :

عراق و فارس گرفتگی شعر خوش حافظ
بیا که نوبت بغداد و وقت تبریز است

اما خود حافظ نمیدانست که سخن روح پرورش از این مرزها هم گذشته جهانگیر میشود .

خاقانی در شروان قصیده می‌سراید و جمال‌الدین محمد عبدالرزاق در اصفهان با او بزبان شعر مناظره میکند و میگوید :

تحفه فرستی ز شعر سوی عراق ، اینت جهل
هیچکس از زیر کی زیره بکرمان برد ؟

این سخن‌سرای اصفهانی باسرودن این بیت پایگاه بلند استاد طوس را بیاد آورده باشرمساری ازداعیه خود بآن سخن‌سنج شروانی خطاب میکند :

وہ کہ چہ خندہ زنند برمن توکودکان
اگر کسی شعرمان سوی خراسان برد !

اینجا لهجه آذری ، اصفهانی و مشهدی بکار نیست زبان ملی است یعنی فارسی دری .

بی‌گمان مذهب تشیع هم یکی از موجبهای وحدت ملی و قومی ما بوده است بویژه در روزگار پادشاهان صفوی که آیین شیعه کشور ما را ازگزند زمان برکنار داشت و نگذاشت میهن عزیز ما جزو کشورهای مسلمان از استقلال سیاسی محروم شود . اما در مورد مذهب ، چه بین فرقه‌های اسلامی و چه بین مسلمان و غیرمسلمان ، گاهی اختلاف یا تعصبی ظاهر شده است و از حیث تژاد هم گاه کشمکش میان کرد و لر و ترک در طبقه جاهل و متعصب وجود داشته است لیکن از زمان رودکی تا امروز هرگز از شعر رودکی و فردوسی ادراک متفاوت نداشته‌ایم و نداریم . زبان بزرگان ادب زبان ملت است و در این زمینه تیرگیهای تیره و قبیلہ و کدورت شهر و دهکده دیده نمیشود .

اگر فردوسی رستم را نمونه یک ایرانی تژاده و اصیل نشان داده است مردم ایران از شهر و ده و ایل در هر جا و با هر لهجه و بهر عقیده نسبت برستم غرور ملی یکسان ابراز داشته و از زبان فردوسی میگویند :

جهان آفرین تا جهان آفرید سواری چو رستم نیامد پدید !

وقتی سهراب کشته میشود همه او را فرزند خود یعنی فرزند ایران میدانند و ماتمزه میشوند و چون سیاوش گرفتار بیگانه میشود همه کینه دشمن بدل‌میگیرند و سیاوش را شاهزاده خود میدانند . کیخسرو را بزرگترین پادشاه پیشدادی و کیانی می‌شناسند زیرا که از بیگانه و لونیای خود ، کین ایران را بازخواست و درستایش او بزبان فردوسی میگویند :

بدان کاین همه قتر کیخسرو است نه از زخم کوپال گیو گو است !

فردوسی خود چنین شهرباری را شایسته بهترین ستایش شناخته در وصف او گوید :

جهان را چو باران بباستگی روان را چو دانش بشایستگی

دراین ادراك شرق و غرب و شمال و جنوب ، زابل و بابل ، دیلم و دشتستان
بی تفاوت و یکسان است . چون فردوسی گوید :

چو ایران نباشد تن من مباد براین بوم و بر زنده يك تن مباد!

همه این آهنگ را نوای ملت ایران و زبان حال مردم کشور میدانیم و باین
آوا خون ما بجوش می آید. همه یکدل و یکزبان با این حماسه ملی هم صدا میشویم.
آیا جز زبان و ادب فارسی چیز دیگری میشناسید که این همه همبستگی
میان نژاد ایرانی فراهم سازد و این مردم را باعلاقه بفرهنگ خود همیشه پایدار
بدارد ؟

نتیجه اینکه جلوه های واقعی فرهنگ ایرانی در زبان و ادب فارسی است
و تردیکترین و بهترین راه همبستگی قوم ایرانی نیرومندی این زبان است و چنانکه
در گذشته ستر بقای ملت ایران دلبستگی بزبان و فرهنگ خود بوده است امروز
و از این پس هم ، بی گمان ، پایداری و سربلندی ما در توانایی و رسایی فارسی
و پیوستگی کامل ما باین زبان است .

نگاهداری و نیرومند داشتن زبان فارسی بر همه مردم کشور فرض است
و هر کس در هر مقام پیاسداری از زبان و فرهنگ فارسی موظف و مکلف است .
زبان فارسی دری (فارسی بعد از اسلام) تا این زمان دو بار مورد هجوم
لغتهای بیگانه واقع شده است : یکی در استیلای عرب و دیگری در تسلط ترکان .
از زبان ترکی ، هر چند که منشیان دوره چنگیزی و تیموری برای خوشایند
امیران ترك یا باقتضای زمان لغتهایی بکار بردند لیکن از آنها جز مقداری کم در
زبان محاوره باقی نماند و واژه هایی مانند : یاسا ، یرغو و یرلیغ اگر چه در شعر
فارسی هم آمد ولی در زبان مردم وارد نشد و زبان را آسیبی نرسانید زیرا که این
زبان در فرهنگ ایران اثری نداشت .

زبان تازی بدو سبب در زبان فارسی نفوذ فراوان کرد : یکی آنکه زبان دینی
بود : قرآن کریم ، عبادتها ، دعاها ، حدیثها و روایتهای دینی با آن زبان بود
و مردم مسلمان بدلغتهای دینی خوی گرفتند . دوم اینکه زبان علمی ، روزگار
خلافت عباسیان ، زبان عربی بود و دانشمندان ایرانی خواه ناخواه اثرهای شگرف
اندیشه ایرانی را بزبان عربی مینوشتند که از این روی فرهنگ اسلامی ، حتی لغت
و صرف و نحو عربی ، مدیون کوشش پراح و دبیر یغ ایرانیان است . بدین گونه

زبان تازی با فرهنگ ایرانی آمیخته شد و اثرش در زبان فارسی بیشتر و پایدارتر گردید.

اما امروز خطری مهمتر و هراس‌انگیز زبان ما را تهدید میکند. آن خطر این است که علم و صنعت در مغرب زمین بشگفتی پیش میرود، باهراختراع و اکتشافی لغتهایی نو بوجود می‌آید. در زمان ما با پیشرفت علم و صنعت هزاران لغت جدید وضع شده است که تا یکی دو قرن پیش وجود نداشت. دستیابی بکره ماه چه افزارها لازم داشت و برای این منظور چه اسمها و اصطلاحها ایجاد گردید!

دانشمندان و صنعتگران خارجی کلمه‌ها و اصطلاحهای مورد نیاز را بیشتر از ریشه یونانی میگیرند. اما هنگامی که آن دانش یا آن ابزار به کشور ما می‌آید و واژه‌ها و تعبیرهایی نیازمند می‌شویم بی‌پروا همان لغت یا اصطلاح بیگانه را استعمال می‌کنیم.

در برابر سیر عجیب علم و صنعت ناگزیر باید یکی ازدوراه را برگزید: یا باید کشور را ازدانش و هنر برکنار داشت تا زبان و فرهنگ ایران باقی بماند که چنین اندیشه‌یی نه معقول است و نه میسر. یا باید زبان را بادانش زمان هماهنگ ساخت که این کاری است بایسته و شایسته.

زبان فارسی بهمان اندازه که از حیث مفهومها و تعبیرهای مربوط بقدمتر غنی است، از لحاظ واژه‌های علمی این زمان، بدلیلی که گفته شد، فقیر است. اگر چاره‌یی نیندیشیم و شیوه کنونی یعنی بکاربردن واژه‌ها و اصطلاحهای بیگانه را در فارسی روا داریم، دیری نخواهد گذشت که جز رابطه‌های سخن چیزی از زبان فارسی برجای نخواهد ماند.

نکته اساسی این است که هرگز اهل زبان مفهوم واقعی لغت بیگانه‌ها درک نمی‌کنند مگر وقتی که آن واژه‌ها بزبان ملی برگردانیده شود. از این روی تازمانی که ما علم را بزبان بیگانه می‌آوریم با علم بیگانه‌ایم. دلیل آن بسیار روشن است: اگر واژه بزبان مادری باشد، بخصوص در زبان ترکیبی فارسی، فارسی زبان از ریشه کلمه، ترکیبهای همانند و استعمالهای نظیر آن بخوبی آگاه است. مفهوم کلمه را بتمام معنی درک میکند و برعکس است چنانچه واژه‌یی را بدون توجه بمفهوم حقیقی آن ندانسته بکار برند.

بهمین علت است که کارگر بی‌علم متخصص نخواهد شد و همین مشکل بود که در صدر اسلام ایرانیان را بر آن داشت که برای ترجمه قرآن مجید از عالمان دین فتوی بخوانند و بهنگام پادشاهی سامانیان، فقیهان بخارا و ماوراءالنهر فتوی دادند و تفسیر طبری بوسیله محمد پسر جریر طبری و ترجمه آن توسط ابوعلی بلعمی نوشته آمد و سپس دیگران هم نوشتند.

بهر حال تامه‌پندس و کارگر ایرانی اسمها و اصطلاحها و بالاخره علم را بزبان ملی فرا نگیرد، بمفهوم واقعی علم و صنعت پی نبرده است. اگر ابن سینا هم علم را بزبان یونانی آموخته بود شاید کتابهای «قانون» و «شفا» نوشته نمیشد.

تدوین کنندگان لغت عربی، این گونه واژه‌ها را معرب می‌کنند یعنی بشکل عربی درمی‌آورند و اصطلاحی دارند که: «این لغت عجمی است با آن هر چه خواهی بکن». بیشتر، از کلمه‌های فارسی برای جانشینی واژه‌های غربی استفاده میکنند چنانکه پسترا «البرید» و الکتریسیته را «قوة الکهربائیة» می‌خوانند.

از دوره‌های پیش هم کلمه‌های فارسی در عربی بطور فراوان داخل شده و این واژه‌های «دخیل» در کتابهای لغت معلوم است مانند: استبرق، انموزج، بنفسج، جزا، خندق، دیباج، سرادق، عسگر، فرسخ، فستق، کنز و نرجسی که فارسی آنها سترک، نمونه، بنقشه، سزا، کنده، دیبا، سراپرده، لشکر، فرسنگ، پسته، گنج و نرگس بوده است.

چنانکه از عربی هم لغتهایی باتغییر شکل باروپا رفته است مانند: «الجبر» و «الکحل» که «الثریر» و «الکل» شده است.

در اینجا وارد بحث لغتهای دخیل در زبانها نمیشویم تا سخن بدرازا نکشد. اما در فارسی عیب کار دو چیز است: نخست آنکه ما بدون ضرورت کلمه‌های خارجی را بکار می‌بریم مانند: انترسان، افه، اکازیون، پاردن، پراتیک، لیست، فاکتور و مرسی بجای جالب یا مفید، بهره یا نتیجه، فرصت یا موقعیت، ببخشید، عمل، فهرست، صورتحساب و سپاسگزارم یا متشکرم (ترجیح لغت متداول عربی برواژه‌های غربی مستلزم بحثی جداگانه است) و این عملی است که باید بشدت از آن پرهیز کرد.

دوم اینکه سعی می‌کنیم تلفظ خارجی کلمه را حفظ کنیم و این برخلاف استقلال زبان ملی و سخت ناپسند است چنانکه لغت «میل» که در قدیم برای تعیین مسافت در ایران بکار می‌رفته یعنی در راه‌ها بفاصله معین میله‌هایی نصب میشده و این کلمه در شاهنامه چندجا آمده است، بانگلیسی رفته «مایل» تلفظ میشود. امروز وقتی که میخواهند این واژه‌ها را استعمال کنند سعی دارند تلفظ انگلیسی آن را بکار برند تا با سواد معرفی شوند!

همین گونه است مقید بودن به تلفظ صحیح لغتهای عربی که از بیم اطالة کلام در اینجا وارد آن بحث نمیشویم.

زبان فارسی برای واژه‌سازی بسیار تواناست، در زبان عربی باید کلمه خارجی را با قاعده‌های معین معرب کنند و بیابهای مختلف ببرند تا صیغه‌های مورد نظر را بسازند ولی در زبان فارسی، که زبانی است پیوندی، علاوه بر آنکه بیشتر از قسمتهای

نه گانه یا هفت گانه کلمه بایکدیگر ترکیب تواند شد ، هر کلمه بانظیر خود هم قابل ترکیب است یعنی اسم با اسم و فعل با فعل و جز اینها بدین جهت وسعت دامنه ترکیب درواژه ها بسیار زیاد است .

این خاصیت ترکیب پذیری فراوان ، مارا یاری میکند که در برابر هر کلمه خارجی باتوجه بجزء های ترکیب کننده آن واژه یی نو سازیم .

مردم در مورد کلمه هایی که برای آنان مفهوم درستی داشته است این کار را کرده اند و می کنند چنانکه لغتهای آرایشگاه ، بلندگو ، دوربین ، ذره بین ، خود نویس ، سرخ رنگ ، گلبرگ ، فرودگاه ، هواپیما ، زیر دریایی و مه نورد و مانند های آنها را تصور نمی کنم هیچ مقام رسمی ساخته و روایی بخشیده باشد . لیکن در برابر کلمه هایی که مردم معنی روشنی از آنها درک نمی کنند باید کسانی که بمعنی و مفهوم واقعی کلمه واقف اند این وظیفه ملی را انجام دهند .

متأسفانه این گروه از هم میهنان ما برای خود نمایی سعی می کنند واژه بیگانه بکار برند و این را دلیل برتری میدانند ! فضل فروشی ملانماها در قدیم نیز یکی از انگیزه های نفوذ و رواج لغت عربی در زبان فارسی بود یعنی با کمال تأسف باید گفت که این رسمی است قدیم که امروز گونه یی دگرگون گرفته است .

موضوع اساسی دیگر هماهنگی و تناسب واژه هاست که هم از نظر زبانشناسی و هم از لحاظ قبول عامه بسیار قابل توجه و درخور بحث است . خلاصه اینکه واژه های يك زبان با هم هماهنگی خاص دارد لیکن غالب کلمه های بیگانه بازبان ملی متناسب و سازگار نیست . علت تغییر شکل لغتها در زبانهای دیگر یا معرب کردن کلمه های فارسی در عربی همین است و به همین سبب در هر زبان گرفتن لغت از بعضی زبانها (بیشتر زبانهایی که ریشه مشترك دارند) متناسب تر است از زبانهای دیگر . کلمه های خارجی بازبان فارسی هماهنگی ندارد و با اصطلاح و صلّه ناجور است . ذوق سلیم آنها را رد میکند چنانکه در شعر فارسی ، که همیشه حد و مرز زبان را حفظ کرده است و میکند ، هنوز لغتهای غربی وارد نشده است جز آنکه تنی چند از شاعران متأخر مانند ادیب الممالک و ایرج میرزا برسبیل تفنّن برخی از واژه های فرانسوی را بکار بسته اند . اما در شعر فصیح و اصیل حتی ایرج میرزا هم واژه غربی نیاورده است . زیرا که همساز نیست و اگر آورده شود از لطف کلام می کاهد و مردم شعر شناس ایران را خوشایند و ملایم طبع نخواهد بود .

تفنّن یا شوخی و طنز دو سه شاعر در بکار بردن واژه های اروپایی همچون تفنّن (طرزی افشار) است در استعمال مصدرهای جعلی مانند این دو بیت :

مبادا که از ما ملولیده باشی

حدیث حسودان قبولیده باشی

چودرس محبت‌نخواندی چه حاصل
فرو عیده باشی اصولیده باشی

اینك باید بگویم که برای پاس زبان وادب فارسی چه چاره‌یی میتوان
اندیشید :

برای حفظ زبان فارسی وبقای آن دو وظیفه مهم واساسی وجود دارد : یکی
بعهد مقامهای رسمی ودولتی است ودیگری برعهده مردم ومؤسسه‌ها .
آنچه وظیفه حکومت وسازمانهای اداری است تشکیل فرهنگستان ، نظارت
دربرنامه‌های آموزش زبان ، تدوین کتابهای درسی بفرخور این هدف ، تشویق
دانشمندان بترجمه کتابهای علمی ، تربیت استادان ودبیران شایسته ، رفع هرمانع
ومشکلی که درکار نشر کتاب واستفاده از آن وجود دارد ومانند اینهاست .
درفرهنگستان زبان که نزدیک يك سال ازآغاز کارش میگذرد وامیدواریم
چنان که باید وشاید درپیشرفت کار موفق باشد ، باید کلمه‌هایی را که دربرابر
لغتهای بیگانه بوسیله مردم ساخته شده یامیشود بامعیار زبان وادب فارسی سنجیده
بپذیرند یا ردکنند واگر مردم واژه مورد نیاز را انتخاب نکرده‌اند خود باهمان
مقیاسها کلمه وضع کنند یاواژه‌های قدیمی ومهجور را روایی بخشند . لغتهای
علمی وفنی را هم باید فرهنگستانها برگزینند یاوضع کنند . موضوع قابل توجه این
است که درگنجینه زبان وادب فارسی کتابهای علمی هم هست که درآنها لغتها
واصطلاحهای علمی بکار رفته است . متأسفانه دراثر نقصی که درنشر واستفاده از
کتاب وجود دارد نه تنها واژه‌های علمی بلکه بسیاری ازواژه‌های دیگر امروز
مهجور ومتروك مانده است که آشنایی بآنها میتواند بسیاری ازنیازمندیهای کنونی
مارا برطرف کند ، فرهنگستان باید این سرچشمه فیاض را درنظر داشته باشد
و بامراجعه بآن کتابها ومطالعه آنها درجبران کمبود واژه‌های علمی همت گمارد .
دربرنامه‌ها وکتابهای درسی باید مراقبت شود که زبان فارسی درهرکلاس
متناسب بامیزان سواد واستعداد شاگردان وازموضوعهای درخور فهم آنان بارعایت
قاعده‌ها وضابطه‌های زبان فارسی فراهم گردد تاآموزندگان ، بزبان فارسی علاقمند
شوند ، چیزی ننویسند که مطلب آن برای دانش‌آموزان قابل درك نباشد یادرنزدگی
آنان بکار نیاید . نکته‌های دقیق ادب فارسی وعبارتهای مشکرا برای محققان
ودانشجویان دانشکده ادبیات بگذارند .

درکتابهای درسی باید برای رشته‌های مختلف دبیرستان متناسب باهردوره ،
قسمتی ازکتابهای علمی قدیم گنجانیده شود تادانش‌پروهان بآن شیوه تحقیق
و اصطلاحها نیز آشنا شوند وکمکی درپیشرفت رشته‌های تخصصی باشد .

استادان و دبیران فارسی باید خود شیفتهٔ ادب فارسی باشند تا بتوانند دانشجویان را علاقمند کنند و وظیفهٔ مهم تدریس زبان فارسی را از عهده برآیند، نه اینکه کسی را بر کرسی استادی بنشانند که اهمیتی برای زبان و ادب فارسی قائل نباشد یا اینکه هر کس از درس دادن در رشته‌های دیگر عاجز بود در دبیرستان بتدریس زبان فارسی گمارده شود. اینان تصور می‌کنند که آنچه آموختن ندارد زبان فارسی است و نتیجهٔ این پندار خطا همین بیسوادی است که می‌بینیم.

مؤسسه‌هایی که کار آنها بارونق یا انحطاط زبان فارسی ارتباط بیشتر دارد مانند رادیو، تلویزیون، روزنامه‌ها و مجله‌ها باید توجه کنند که اسلوب و قاعده‌های زبان فارسی بخوبی رعایت شود و برای دیگران سرمشق دلبستگی بزبان فارسی باشند.

چون اعتلا یا انحطاط زبان بستگی بشیوهٔ کار آنها دارد باید وظیفهٔ خود بدانند که واژه‌های بیگانه را جز در موقع اضطرار بکار نبرند. طرز جمله‌بندی و تعبیرهای زبان خارجی را ندانسته و بیجا وارد زبان فارسی نکنند تا روش آنها وسیلهٔ خطای کم‌سوادان نگردد. خلاصه باید غربزدگی را دربارهٔ زبان فارسی کنار بگذارند. این سازمانها در رواج بعضی کلمه‌ها و تعبیرهای بیگانه گناهکارند باید مواظب باشند و از رفتن براه خطا بازایستند.

از آنچه بر عهدهٔ مردم است، چه نویسندگان و مؤلفان و چه دیگران، مهمترین آنها را بطور اختصار در اینجا یادآور میشود که تفصیل آنها احتیاج بگفتارهای دیگر یا مراجعه بکتابهای این فن مانند کتاب «شاهنامه و دستور» دارد:

۱- قاعده‌های نحو و جمله‌بندی زبان بیگانه (چه عربی و چه غربی) هرگز نباید وارد زبان فارسی شود. در دستور زبان فارسی محل هر يك از جزءهای جمله معین است، فاعل، مفعول، فعل و وابسته‌های هر يك از اینها را باید بجای خود آورد مگر در ضرورت شعر یا علت بلاغی که در جای خود معلوم است و در این گفتار مجال ذکر آنها نیست، نمونهٔ جمله‌بندی این مصراع از سعدی است:

پادشاهی پسر بمکتب داد.

یا این بیت فردوسی:

تهمتن مر آن رخسار تیز کرد ز (ریختن) خون (مردم) فرومایه پرهیز کرد

۲- باید سعی شود که جمع عربی، چه جمع سالم و چه جمع مکسر، بکار نبریم، اگر در استعمال کلمهٔ خارجی خود را ناچار میدانیم هرگز در بکار بردن نشانه‌های جمع خارجی ناگزیر نیستیم. بهنگام لزوم میتوان لغت عربی را باعلامت جمع فارسی آورد:

معلمان، رؤسان، واعظان، اداره‌ها و دایره‌ها - نه : معلمین، رؤسا، وعاظ، ادارات و دوایر .
استادان سلف، پیش از دوره انحطاط نثر فارسی، همین شیوه را بکار بسته‌اند، نمونه‌های آن بسیار است از جمله :

همه قبیله من عالمان دین بودند
 مرا معلم عشق تو شاعری آموخت سعدی
 ساکنان حرم سترو عفاف ملکوت
 بامن راه‌نشین جرعه مستانه زدند حافظ
 همچنین در مقدمه گلستان سعدی میخوانیم :

واصفان حلیه جمالش بتحیر منسوب . . . و عاکفان کعبه جمالش به تقصیر
 عبادت معترف . . . و درغزلی از حافظ با این مطلع :

چندان که گفتم غم با طیبیان
 درمان نکردند مسکین غریبان

و قافیه‌های دیگر آن : عندلیبان، حبیبان، رقیبان و ادیبان .
 طبیعی است که از جمع بستن کلمه‌های فارسی با نشانه‌های جمع عربی نیز باید خودداری کرد : بجای گزارشات، فرمایشات، دستورات و مانند آنها باید گزارشها، فرمایشها، دستورها، . . . آورد .
 ۳- چون در زبان فارسی کلمه مذکر و مؤنث ندارد و این یکی از مزبتهای فارسی است، بنابراین آوردن صفت یا ضمیر مؤنث برای اسم مؤنث یا جمع مکسر عربی در زبان فارسی شایسته نیست . یعنی اگر هم ناگزیر بآوردن اسم عربی باشیم نباید صفت مؤنث بیاوریم : بجای کتب مفیده، اوقات شریفه، دلایل مذکوره، واقعه مؤلمه باید : کتابهای (کتب) مفید، اوقات شریف، دلیلهای (دلایل) مذکور و واقعه مؤلم آورده شود . بدون شك آوردن صفت مؤنث برای موصوف فارسی خطاست یعنی باید گفت بانوی محترم نه بانوی محترمه و پرونده مربوط نه پرونده مربوطه .

۴- چون صفت در فارسی امروز همیشه مفرد است، چه موصوف مفرد باشد و چه جمع و بنابراین آوردن صفت جمع حتی برای کلمه‌های عربی هم شایسته نیست مانند علمای اعلام، یاعظام، یا کرام . استادان قدیم این روش را گاه با جمع بستن کلمه‌های عربی با قاعده جمع فارسی رعایت میکرده‌اند :

ایزد تعالی و تقدس خطۀ پاک شیراز را بهیبت حاکمان عادل و همت عالمان عامل تا زمان قیامت در امان سلامت نگهدارد - گلستان سعدی .
 و گاه با وجود موصوف جمع عربی ، صفت مفرد مذکر آورده اند :
 یکی را از علمای راسخ پرسیدند چه گویی در نان وقف . . . - گلستان سعدی .

۵ - الف و لام عربی را جز در عبارت های عربی و ترکیب های خاص نباید بکار برد بجای حق المشاوره ، حق الامتیاز و سهم الارث باید گفت ، حق مشاوره ، حق امتیاز ، سهم ارث . استادان قدیم همچنین آورده اند ، حتی در اسم های علم و ترکیب های خاص :

بر آن نامداران جوینده نام
 ملوک طوایف نهادند نام - فردوسی
 همچنان از نهیب برد عجز
 شیر ناخورده طفل دایه هنوز - سعدی
 داور دین ، شاه شجاع آنکه کرد
 روح قدس حلقه امرش بگوش - حافظ

۶ - باید از بکار بردن تنوین عربی خودداری کنیم ، اگر استعمال لغت عربی لازم باشد بجای تنوین مفتوح (که در عربی مربوط بحالت نصبی اسم است) ، کلمه را بصورت قید یا صفت بکار بریم چنانکه بجای عمدأ میتوان گفت بطور عمد ، بعد ، عمدی ، از روی عمد .

بدیهی است که چون تنوین خاص عربی است استعمال آن در واژه های غیر عربی خطایی است منکر یعنی آوردن جاناً ، زیاناً ، ناچاراً ، تلگرافاً ، تلفناً و نظیر اینها هم غلط است و هم زشت .

۷ - هرگز لغت خارجی (اروپایی) بکار نبریم مگر آنگاه که معادلی برای آن لغت در فارسی نباشد یا ندانیم .

۸ - در استعمال کلمه های عربی هم امساك کنیم جز هنگامی که بجای کلمه عربی لغتی در فارسی شناسیم که در این صورت بکار بردن کلمه های معمول و متداول عربی در فارسی جایز است .

۹ - از آوردن مترادف برای لغتها که بیشتر سبب رواج کلمه های عربی در فارسی شده است . اجتناب کنیم برای مثال در جمله های « عمری بخوشبختی و سعادت زیست » و « دوستان را عزیز و گرامی دارید » کلمه های سعادت و عزیز هر يك بصورت مترادف آمده است و چون واژه هم معنی آنها را آورده ایم

(خوشبختی، گرامی) بآوردن آنها نیازی نیست.

۱۰ - از گروه واژه‌های خارجی که در فارسی معادلی ندارند، در مورد لزوم فقط يك کلمه بگیریم (اسم یا فعل) نه صیغه‌های گوناگون آن‌را. چنانکه اگر استعمال کلمه «واکسن» در فارسی لازم باشد بدون تردید بکار بردن «واکسیناسیون» و «واکسینه» جایز نیست. بجای آنها باید «واکسن زدن» و «واکسن زده» آورد یعنی بهر حال رعایت قاعده‌های صرف و نحو فارسی ضروری است.

۱۱ - رعایت تلفظ درست کلمه‌های خارجی (خواه عربی و خواه غربی) بهیچ روی لازم نیست. چنانچه بآوردن واژه‌یی نیازمند باشیم باید صورتی از آن‌را که در فارسی آمده است و با واژه‌های فارسی هماهنگی دارد بکار ببریم.

۱۲ - از برخی واژه‌های بیگانه که بناچار در زبان فارسی بکار میرود و هنوز لغتی در برابر آنها نداریم، تلفظ فرانسوی آنها با زبان فارسی سازگارتر است تا صورتهای دیگر، چنانکه «تلویزیون» و «دکتر» و «رادیو» با فارسی متناسب‌تر است از لغتهای «تلویژن» و «داکتر» و «ریدیو».

زبان شیرین فارسی

زبان فارسی به شیرینی معروف است. همه شنیده‌ایم که فارسی شکر است. البته حق نیز همین است. زبانی که مولوی و حافظ و فردوسی و سعدی و عطار و نظامی و خیام و ده‌ها شاعر بزرگ دیگر به آن شعر گفته‌اند چگونه ممکن است شیرین نباشد.

شکر شکن شوند همه طوطیان هند

زین قند پارسی که به بنگاله میرود

اما همه ما که عاشقان و خدمتگزاران این زبان هستیم موظفیم که باتمام‌وسایلی که در دست داریم در حفظ شیرینی بلکه در شیرین‌تر کردن زبان فارسی بکوشیم و این مقصود میسر نخواهد شد مگر آنکه مطالعه علمی درباره این زبان بکنیم و دریابیم که جزئیاتی که این شیرینی از ترکیب آنها فراهم شده است کدام است. آنوقت بهتر خواهیم توانست قضاوت سنجیده و مستدل درباره شیرینی زبان خودمان بعمل بیاوریم و بالنتیجه راه اصلاح و پیشرفت را بهتر تشخیص خواهیم داد.

عناصر شیرینی زبان

گمان میکنم اگر عناصر ذیل را اساس شیرینی يك زبان بشمریم چندان به‌راه خطا نرفته‌ایم:

- ۱ - صداهاى الفبائى
- ۲ - لغات
- ۳ - اصول دستور
- ۴ - وسعت دایره معانى

۵ - علوم مدون شده در آن زبان

۶ - ادبیات آن زبان

دروغله آخر آنچه در این میان مهمتر است ادبیات است زیرا اهمیت زبان به این است که شعرا و نویسندگان بزرگ افکار عمیق و درست و احساسات طبیعی خود را به این زبان بنحوی که برای همه نوع بشر در همه زبانها دلپذیر و ذوقبخش و اعجاب انگیز باشد بیان کرده باشند. اینک به بحث اجمالی درباره هریک از این عناصر ششگانه تا آنجا که به زبان فارسی مربوط میشود پردازیم.

صداهای الفبائی

اگر صداهای منفرد و مستقلی که الفبای شفاهی هر زبانی را تشکیل میدهند خوشآهنگ نباشند طبیعتاً آن زبان نمیتواند شیرین باشد. چنانکه آشکار است صداهای الفبائی هر زبان به دو گروه متمایز صامت و مصوت (و به زبان بین‌المللی کنسن و وویل) تقسیم میشود. مطالعه جداگانه هریک از این دو گروه اصوات منفرد از نظر شیرینی در زبان فارسی جالب و مفید است ولی قبل از وارد شدن به بحث درباره این موضوع میخواهیم یک نظر شخصی درباره کلمات صامت و مصوت بعرض حضار محترم برسانم.

این دو کلمه بترتیب «بیصدا» و «صدادار» معنی میدهد ولی این هر دو مفهوم عاری از دقت علمی و در حقیقت گمراه کننده است زیرا هر حرف صامت نیز عملاً صدا میدهد و اگر هیچ صدا ندهد اصلاً سکوت خواهد بود و نخواهد توانست جزو صداهای الفبائی زبان باشد. اما فرق علمی میان این دو گروه از حروف الفبائی در داشتن یا نداشتن صدا نیست بلکه در نوع صدائی است که هر حرف منفرد متعلق به هریک از این دو گروه میدهد. اگر مثالی برای توضیح نکته مورد بحث لازم باشد عرض میکنم چگونه میتوانیم بگوئیم ا و آ و به تعبیر دیگر فتحه و ضمه صدا هستند ولی ز یا ج بیصدا هستند؟ تفاوت عملی در نوع صدا میان کنسن و وویل است که اجازه میدهد یک واحد کلام مرکب از لا اقل یک کنسن و یک وویل به عنوان یک سیلاب یا هجای مجزاً قابل تلفظ باشد.

باری یکی از اساسی‌ترین عوامل شیرینی زبان فارسی به نظر بنده آن است که مصوتها یا وویلهای فارسی صداهای روشن و ساده و شیرینی هستند. در فارسی فقط شش وویل داریم که در حقیقت به سه جفت تقسیم میشوند و عبارتند از ا - آ، ا - او، ا - ای. به عبارت دیگر مصوت‌های پیچیده و مخصوص بلکه مشکل از آن گونه که مثلاً در زبانهای فرانسه یا انگلیسی پیدا میشود در زبان فارسی وجود ندارد.

از طرف دیگر حروف صامت یا کنسن فارسی نیز به شیرینی زبان فارسی کمک اساسی میکنند زیرا در میان آنها هیچ حرف نسبتاً صعب التلفظی (شاید سوای خ و ق) وجود ندارد. اینکه عرض کردم صعب التلفظ البته منظورم آن است که این صداها برای اهل زبانهای غیرفارسی چنین است و گرنه تلفظ صداهاى الفبائی هیچ زبانی برای اهل خود آن زبان اشکالی ندارد. اما حتی ازین حیث زبان فارسی مشکلتر از هیچ زبان بزرگ دیگری نیست زیرا هر يك از آنها نیز لااقل دو بلکه سه چهار صدای الفبائی دارد که تلفظ آنها برای اهل زبانهای دیگر نسبتاً مشکل است، و از آن جمله است ث (th) و ذ (dh) در انگلیسی و غ، e، u در فرانسه و آلمانی.

چون مطلب زیاد و وقت تنگ است متأسفانه مجبورم به همین جملات محدود درباره صداهای الفبائی زبان فارسی اکتفا کنم به نکتۀ بعدی که مربوط به هجاها یا سیلابهاست بپردازم. فقط اغتنام فرصت کرده اینجا میافزایم که اصطلاح و مفهوم نیم کنسن یا نیم وویل که در زبان شناسی بین المللی تدریس میشود به نظر من صحیح نیست و هر صدای مستقل الفبائی در هر زبانی که میشناسم یا کنسن تمام است یا وویل تمام. منجمله مثلاً صدای «ای» در «بی بی» وویل ساده و صدای «ی» مثلاً در «مؤید» کنسن ساده است. بعلاوه همزه بعنوان حرف مستقل الفبائی در زبان فارسی و همه زبانهای دیگر که میشناسم وجود دارد و آن نیز کنسن ساده است و در املاى صحیح باید علامت مستقل مکتوبی داشته باشد. پس اصطلاح بین المللی معادل «خلاء صوتی» که به همزه اطلاق میشود نمیتواند منکر موجودیت آن باشد.

هجا (یا سیلاب) حد فاصل میان صدای الفبائی و کلمۀ تمام است و یکی از عوامل شیرینی زبان فارسی همانا سادگی و روشنی سیلابهای آن است. در فارسی فقط چهار اندازه سیلاب داریم که عبارت از دو حرفی و سه حرفی و چهار حرفی و پنج حرفی باشد. فراموش نشود که منظور از حرف در این بحث يك صدای الفبائی است و املاى سنتی جاری که از نظر علمی غالباً ناقص یا غلط است منظور نیست. سیلابهای سه حرفی و چهار حرفی هر يك بردونوع هستند و تفاوت در آن است که حرف سومشان وویل یا کنسن باشد. برای روشن شدن مطلب يك مثال برای هر يك از انواع سیلاب فارسی عرض میکنم:

۱- دو حرفی. مرکب از صامت و مصوت. مانند «تو». (ت - ضمه)

۲- الف سه حرفی. مرکب از صامت و مصوت و صامت مانند سر (س -

فتحه - ر)

۲- ب - سه حرفی نوع دوم. مرکب از صامت و مصوت و تکرار همان

مصوت مانند: ما (م - آ - آ).

۳ - الف - چهار حرفی . مرکب از صامت و مصوت و صامت و صامت .
مانند : سرد (س - فتحه - ر - د) .

۳ - ب - چهار حرفی مرکب از صامت و مصوت و تکرار همان مصوت و صامت مانند : بید (ب - اُی - اُی - د) .

۴ - پنج حرفی مرکب از صامت و مصوت و تکرار همان مصوت و صامت و صامت . مانند دوست : (د - او - او - س - ت) .

لابد ضمناً توجه فرموده‌اید که در هر سیلاب فارسی هیچوقت قبل از وویل بیش از يك كنسن و بعد از وویل بیش از دو كنسن نمی‌آید . اما در بعضی زبانهای دیگر مانند انگلیسی قبل از وویل ممکن است دو كنسن (مثلاً در stand) و حتی سه كنسن (مثلاً در strand) بیاید و در کلمه strengths علاوه بر سه كنسن قبل از وویل چهار كنسن نیز بعد از وویل آمده است . این خوش‌تراشی و ظرافت و دقت اندازه و سازمان داخلی سیلابها در زبان فارسی اعم از آنکه سیلاب ملفوظ يك كلمه مستقل باشد یا قسمتی از كلمه درازتری باشد به نوبت خود به کمال ریاضی و خوشاهنگی اوزان شعری فارسی که بعداً در ضمن همین گفتار مختصر مورد اشاره قرار خواهد گرفت كمك مؤثر مینماید .

کلمات فارسی

یکی از رازهای غنای زبان فارسی آن است که میتواند از منابع متعدد و مختلف لغاتی بگیرد و بر مجموعه لغات مستعمل در فارسی بیفزاید . البته بزرگترین این منابع زبان عربی بوده است و اکنون از زبانهای غربی نیز مخصوصاً فرانسه و انگلیسی بعضی لغات مانند پست و تلگراف و تلفن بر لغات فارسی افزوده شده‌اند . البته باید مواظب بود که در این کار افراط و انحرافی صورت نپذیرد . متقابلاً اخراج بعضی از کلمات معمولی و جاری مخصوصاً آنها که در شعر شعرای بزرگ ما بکار رفته‌اند بعنوان این که اصل آنها از فارسی قبل از اسلام نیست ، و کوشش در معمول کردن کلمات دیگر بجای آنها جز بطریق طبیعی و تدریجی پیشنهاد و قبول در میان مردم اعم از عامه و طبقه روشنفکر و آفرینندگان ادبی و هنری کاری است که چندان مفید و مثبت به نظر نمیرسد .

هر زبانی نقاط ضعف و قوت مخصوص به خود را دارد . مقایسه هیچ زبانی با زبان دیگر از حیث مجموع عده لغات زنده و جاری نمیتواند میزان وسعت هیچ زبانی را تغییر بدهد . ازینرو چنین مقایسه‌ای میان زبان فارسی و هر زبان دیگری عملاً بیفایده است . ولی بطور خلاصه میتوان گفت که زبان فارسی از حیث لغات فنی ، مثلاً آنچه مربوط به طب و مهندسی میشود به پای زبانهای فرانسه و انگلیسی

نمیرسد ولی متقابلاً معتقدم که از حیث لغات عشقی و عرفانی مخصوصاً در شعر غنی‌ترین زبان دنیا است زیرا اگر بخواهیم مثلاً حافظ یا مولوی را به فرانسه یا انگلیسی ترجمه کنیم خواهیم دید که با فقر نسبی لغت و اصطلاح در آن دو زبان مواجه هستیم. مسلم است که در یک زبان زنده مانند فارسی بعضی لغات و اصطلاحات بتدریج متروک میشوند و در همان حال بعضی لغات و اصطلاحات تازه بر حسب احتیاج مردم و قبول عمومی ادبای کشور به جریان می‌افتند و جزو زبان میشوند. صلاح زبان در این است که هر دو جریان در مسیر طبیعی خود واقع شود و سرعت طبیعی خود را داشته باشد و حتی المقدور از دخالت افراد عادی و غیر صالح مصون باشد.

اصول دستور

از حیثی بهترین زبان آن است که دستورش ساده باشد و بالنتیجه وقت و کوشش دانشجو را کمتر به حفظ کردن قواعد و استثنای دستور مصرفی دارد. گویا در زبان مصنوع اسپرانتو سعی شده است که هیچ استثناء دستوری در میان نباشد. اما عملاً هیچ‌یک از زبانهای زنده جهان ازین حیث به درستی و سادگی اسپرانتو نیست. بهر حال تا آنجا که اطلاع دارم بهترین دو زبان امروز از حیث سادگی دستور اول انگلیسی و پس از آن فارسی است. مشکل بودن دستور زبان فرانسه در مغرب زمین و صرف و نحو زبان عربی در مشرق زمین بنوبت خود آسانی نسبی فرا گرفتن زبان انگلیسی و زبان فارسی را روشن می‌سازد.

وسعت دایره معانی

شاید در ابتدا تصور شود که وسعت دایره معانی با تعدد لغات یک زبان ملازم است. ولی با امعان نظر معلوم میشود که چنین نیست. ممکن است زبانی لغات فراوان و گوناگون برای مفاهیم کوچک محلی و نسبتاً بی‌اهمیت داشته باشد ولی از حیث لغات برای رساندن مفاهیم عمیق و مهم محدود باشد. به عبارت دیگر عده مجموع لغات برای تعیین میزان وسعت واقعی زبان کافی نیست بلکه نوع لغات، و مفاهیمی که لغات بر آن دلالت میکنند میزان دقیقتر و روشنتری برای نشان دادن وسعت حقیقی زبان است.

علوم مدّون

درباره علوم مدّون شده در هر زبانی توضیح چندانی لزوم ندارد. فقط باید توجه داشت که هر چه انواع علوم مدّون شده اساسی‌تر و به اصطلاح مدرن‌تر باشد

البته زبان از وسعت بیشتری برخوردار است و خود این وسعت یکی از عوامل عمده‌ای است که ممتد شیرینی زبان است.

ادبیات فارسی

بالاخره میرسیم به آنچه جان کلام است و آن وسعت ادبیات هر زبان است. آنچه بیش از هر عامل دیگر شیرینی زبان فارسی را تأمین میکند وسعت و تنوع وجهانی بودن و جاوید بودن مفاهیم در ادبیات فارسی است. این که چرا در ادبیات فارسی در سرتاسر دوره اسلامی شعر برتر غلبه دارد و چرا ادبیات فارسی از این حیث در جهان منفرد است موضوعهائی است که شایسته مذاقه و بحث است. ولی آنچه جای شک نیست آن است که علاوه بر الفاظ و مفاهیم ادبی فارسی که شامل بعضی از مهیج‌ترین افسانه‌های رزمی و ذوق‌بخش‌ترین داستانهای عشقی و عمیق‌ترین مباحث فلسفی و عرفانی است آنچه به شیرینی زبان فارسی کمک کرده است میزان بسیار پیشرفته خوشاهنگی اوزان شعری ماست که معتقدم در سرتاسر جهان بی‌نظیر بوده است و تاهنگامی که اصول ریاضی و به عبارت ساده‌تر قواعد محاسبه و جمع اعداد بجای خود باقی است در سرتاسر جهان بی‌نظیر خواهد ماند. دو نکته بسیار مهم اساس این خوشاهنگی است.

اول: معین بودن اندازه هر سیلاب عروضی، یعنی دو حرفی بودن سیلاب کوتاه و سه حرفی بودن سیلاب بلند در شعر فارسی، بنحوی که بجای افاعیل سنتی عروضی میتوانیم، بلکه مرجح است که عدد ۲ را برای سیلاب کوتاه و عدد ۳ را برای سیلاب دراز در عروض فارسی بکار ببریم.

دوم: وجود تقارن کامل در میان دو نیمه اول و دوم همه اوزان غیر محذوف، و حفظ اساس تقارن در همه اوزان محذوف فارسی.

یقین دارم درین بحث دقیق و پیچیده نکاتی هست که توجه به آنها از من فوت شده است. ولی حتی بر مبنای همین نکات معدود که مورد اشاره قرار گرفت گمان میکنم هرایرانی حق دارد ادعا کند که زبان فارسی بحق مشهور به زبان شیرین است و با ملاحظه تمام عوامل مربوط شاید بتوان از این هم پیشتر رفت و اظهار کرد که فارسی یکی از شیرین‌ترین زبانهای زنده دنیا است.

آموزش زبان فارسی به عنوان يك ابزار علمی در رشته‌های گوناگون دانشگاهی

در این گفتار گذشته از تجربه ناچیز خود در کار معلمی کوشش کرده‌ام از مجموعه سخنرانی‌ها، گزارش‌ها و نوشته‌های بزرگان که هر يك در زمینه‌ی یاد شده به بیان آراء و اندیشه‌های خویش پرداخته‌اند یاری جویم تا از گزند گمان نادرست درباره‌ی خویشتن مصون باشم در خلاصه‌ی گزارش خویش نوشته‌ام که آموزش زبان فارسی در دانشکده‌های غیر تخصصی (غیر از دانشکده ادبیات) باید بطریقی انجام گیرد که دانشجویان بتوانند آموخته‌های خود را با شرایط زمانی و مکانی منطبق نمایند.

عنوان برگزیده برای این واحد درسی تا حدودی روشن کننده راه و روش معلمان این رشته در انتخاب متن‌های فارسی است و من با علم به این اعتراض محتمل که زبان و ادبیات ملازم یکدیگرند تصریح می‌کنم که بین آموزش زبان فارسی و ادبیات فارسی تفاوت بسیار است.

بررسی درمئون منتخب برای تدریس در مدارس عالی یاد شده مبین این نکته است که به جنبه آموزش ادبیات فارسی بیشتر توجه شده است تا به آموزش زبان فارسی این نکته مسلم است که در آموزش هر زبان شنیدن و خواندن متن‌های ادبی در استغنای اندیشه و بیان گوینده و نویسنده آن زبان معتبر می‌باشد و مردم با مطالعه و بررسی آثار گذشتگان بطور خود آگاه یا ناخود آگاه تحت تأثیر گفتار و کردار بزرگان خویش قرار می‌گیرند و نوعی تربیت غیر مستقیم در مورد ایشان بعمل می‌آید. اما در این شیوه آموزش زبان فارسی نکاتی چند است که باید متذکر شد.

نخست آنکه تقریباً هیچک از قالب‌های گفتار یا سبک‌های گذشتگان از نظر شیوه‌ی بیان مطالب در روزگار ما نه مورد تقلید عام است و نه منظور نظر طبقه خاص که شاعر و نویسنده امروز باشد. هر چند که پایگاه شاعر و نویسنده گذشته بلند و اندیشه

او گسترده و عمیق باشد. بویژه در کتابها و رساله‌های منشور که جز تعدادی انگشت شمار از کتابهای نثر فارسی بقیه اندک و بیش بشیوه نثر مصنوع نوشته شده است و دشواریهای لفظی این کتابها ذهن خواننده را علی‌العموم و خاطر دانشجو را علی‌الخصوص آنچنان بخود مشغول می‌کند که ریاضت دریافت دشواریهای لغوی آنرا حد تکلیف خویش تلقی می‌کند و معنی را باز می‌گذارد. و در مثل بارها دیده‌ایم که دانش‌آموز یا دانشجو سرگذشت بزرگان ادب خویش را از قلم معاصران با رغبت بیشتری می‌خواند تا از کتب تذکره سلف. زیرا که دست کم محقق و نویسنده امروز در کار شناساندن این بزرگان جانب اعتدال را رعایت می‌کند و از آوردن القاب و اوصاف آمیخته به گراف که خاص سیره نویسان گذشته می‌باشد در نوشته خویش پرهیز می‌کند. و آیا بهتر نبود که در تدوین و شیوه‌ی تدریس تاریخ ادبیات لاقلاً در دبیرستان تجدیدنظری بعمل می‌آمد و این بزرگان را بطریقی دیگر به دانش‌آموزان می‌شناسانیدیم.

در اینجا خلاصه‌ای از گزارشی را که مرحوم جلال آل‌احمد چند سال قبل از درگذشت خود بوزارت فرهنگ وقت (آموزش و پرورش کنونی) داده است عیناً نقل می‌کنم تا با وضع کنونی تدریس زبان فارسی در دبیرستانها قیاس گردد و اینکه من بر تدریس زبان فارسی در دبیرستان و بعد از این در دبستان تکیه می‌کنم بدان مناسبت است که بنظر اینجانب ارتباطی در امر آموزش زبان فارسی در سه مرجع تحصیلی دبستان، دبیرستان و دانشکده وجود دارد.

مرحوم آل‌احمد می‌نویسد:

« راقم این سطور خود یکی از کسانی بود که در تمام این سیزده سال تدریس ادبیات فارسی فقط فقط با متون قدیمی سروکار داشت چرا که يك متن قدیمی را بر کتب و منتخبات مانند گردآورندگان جدید ترجیح میداد. و بیشتر باین دلیل که با تدریس يك متن قدیمی مثلاً گلستان یا چهارمقاله پس از چهار هفته در همان اوایل سال تأثیر سبك قدیمی را در انشاء شاگردان ظاهر شده می‌دید و آنوقت فرصتی می‌جست تا حالی شاگردان کند که این تأثیر ناخودآگاه بچه علت است و پس معنی فلان سبك چیست و ما امروز چرا بآن سبك نمی‌نویسیم و بجای آن به فلان سبك می‌نویسیم که این امتیازات و مختصات را دارد و در اثر پیروی از همین يك روش شاگردان خود بخود دوسه نکته اساسی را درمی‌یافت که عبارت باشد از مفهوم سبك امتیازات فلان سبك نسبت بدیگری - و تکلیف نویسنده‌ی امروز - و البته چنین مقاصدی را با تدریس يك کتاب منتخب بدست نمی‌توان آورد که هر روز معلم و شاگرد را از شاخی به شاخی دیگر می‌پراند و فرصت بحثی نمی‌دهد ».

در اینجا لازم است توضیح دهم که شیوه تدریس مورد نظر مرحوم آل‌احمد مورد تأیید من نیست که این گونه آموزش خود دشواریها و نابسامانی‌هایی بوجود

می‌آورد و به یکی دومورد آن درپیش اشاره کردم . دراینکه زبان فارسی ازمنتخبات را از مطالب منتخب بهتر میتوان آموخت تا يك كتاب بخصوص تردیدی ندارم اما این انتخاب به چه طریق واز کدام مرجع باید بعمل آید درخور تأمل است . نویسنده در گزارش خویش سپس به دشواریهای دیگری در کار تدریس زبان فارسی اشاره می‌کند که اهم آنها بدین قرار هستند :

نخست آنکه نویسندگان کتابهای فارسی حتی برای تنظیم کتابهای انشاء مقداری کاغذنویسی ومقالات بی سروین را برگزیده‌اند که دانش‌آموز آنها را بخواند ومطالبش را حفظ کند وامتحان بدهد .

وبعد به شیوه‌های دو گانه تدریس اشاره می‌کند که گروهی ازپیران پرتجربه در کلاس درس زبان فارسی به وعظ ونصیحت می‌پردازند وپاره‌ای نوخاستگان که خود در معرض هجوم زبان وادب خارجی هستند روش دیگری را معمول می‌دارند واین هر دو شیوه را ناسودمند می‌دانند که رواست دراین باره بیندیشیم .

وسپس اشاره می‌کند که معلمانی هم هستند که با زحمت بسیار میتوانند بدانش‌آموزان بفهمانند که اگر فارسی ، زبان مادری آنهاست لازمه‌اش این نیست که مادرزاد آنها بدانند و با قواعد دستوری وصرف ونحو آن آشنا باشند .

ودیگر اینکه پاره‌ای از معلمان زبان فارسی «اجباراً» تا حدودی سهل انگار هستند و بندرت میتوان دید که شاگردی در کلاسی از درس فارسی رد بشود .

همانطور که قبلاً ذکر شد این‌ها دشواریهایی است که هنوز هم کم و بیش در کار تدریس زبان فارسی وجود دارد .

آیا بهتر نیست که آموزش زبان فارسی در دانشکده‌های غیر تخصصی بیشتر جنبه فرهنگ‌آموزی داشته باشد تا جنبه ادب خاص آموختن زیرا که توجه بنظر نخستین این مورد دوم را نیز در بر می‌گیرد . دانشجوی امروز بخصوص در دانشکده‌های یاد شده انتظار دارد دریافته‌های کلی از «جهان کنونی» را در کلاس زبان فارسی بیاموزد زیرا که در کلاس‌های دیگر کمتر مجال بررسی اینگونه مسایل وجود دارد ناگزیر توقع دانشجو از استاد زبان فارسی افزونتر می‌شود واز او انتظار مطالعه وآمادگی بیشتر دارد . دانشجو از معلم زبان فارسی خود می‌خواهد که مشکل گشای او در حل مسایلی همچون شناخت جهان پیرامون خویش ، مشکلات فلسفه‌های موجود ، آشنایی با افکار پیشروان فکری جامعه بشری ومفسر ومنققد رویدادی فکری نیست دست کم تاریخ وتمدن گسترده کشور خویش را ، عمق جلوه‌های فکری بزرگانش ومسایل کلی فرهنگی را که با آن روبرو است در کنار جلوه‌های ذوقی شاعران ونویسندگان کلاسیک در متون انتخابی بیابد .

مفهوم یابی :

درپیش گفته شد که دشواریهای لفظی متون کلاسیک بخصوص درزمینه نشر باعث می شود دانشجویان از دریافت مفهوم بازمانند و مثلاً صفات شاعر و نویسنده را در قالب کلمات « کریم الاصل و شریف العرض و عظیم الفکره و سلیم الفطره و صحیح الطبع و جیدالرویه » بیاموزند و بدینسان دانش آموز یا دانشجو نمی داند که آیا دارد عربی می خواند یا فارسی . این درست است که زبان عربی و فارسی بحدی درهم آمیخته اند که تفکیک قطعی آنها دشوار ، بلکه غیرممکن است ولی آیا بهتر نیست که هنگام انتخاب اینگونه متن ها بوسیله صاحب نظران تحریر مختصر و تازه ای از آنها بعمل آید و پس از آنکه علاقه دانش آموز یا دانشجو باین گونه مباحث جلب شد او را به خود متن راهنمایی کرد ؟

همچنانکه بهنگام مطالعه کتابهایی مانند تاریخ و صاف و دره نادره به تحریر آن را ترجیح میدهم زیرا که از دانستن محتوی تاریخی آنها ناگزیر هستیم . لازم میدانم برای تأیید گفتار خود قسمتی از نوشته ی نویسنده ی محترم آقای محمدرضا باطنی را از کتاب زبان و تفکر نقل کنم . ایشان در فصل « پیشنهادهایی درباره تقویت و گسترش زبان فارسی » می نویسند :

« در آموزش ادبیات ، بطور آگاه یا نا آگاه ، فرض ما بر این است که ادبیات باید حتماً کهنه و قدیمی باشد . برای اینکه چیزی ارزش ادبی داشته باشد باید مثل اشیاء عتیقه گرد گرفته و خاک زمان خورده باشد و چیزی که متعلق به زمان معاصر باشد نمی تواند ارزش ادبی داشته باشد . بهمین دلیل شعر یا نثری را که کمتر از دو سه قرن زمان بر آن گذشته باشد درخور آن نمیدانیم که در کتابهای درسی وارد کنیم . » بنظر نگارنده این فرضی نادرست است . اگر ما بخواهیم در دبستان و بعد در دبیرستان ادبیات درس بدهیم ، باید از زمان معاصر شروع کنیم . باید از نظم و نثر امروز آغاز کنیم و بعد هر چه سن دانش آموز بیشتر و نیروهای ذهنی او پرورده تر میشود از نظر زمان بعقب برگردیم و نوشته های ادبی کهنه تر را باو یاد بدهیم ، نه اینکه از قدیمی ترین آثار شروع کنیم و به جلو بیاییم . ما نه تنها در آموختن ادبیات این اشتباه را میکنیم بلکه در آموختن جغرافیا و دیگر موضوع ها نیز همین اشتباه تربیتی را مرتکب می شویم . مثلاً در کلاس پنجم تمام پنج قاره جهان را درس میدهم : کوه کلیمانجارو ، رود آمازون ، دریاچه ارال و دریای اتلانتیک را اول یاد میدهم و بعداً در کلاس ششم ، وقتی کودک بزرگتر و ذهنش پرورده تر شد ، کوه دماوند ، رود زاینده رود ، دریای خزر و غیره را باو می آموزیم این روشی نادرست است . برای کودک باید از محیط نزدیک او شروع کرد ، اعم از اینکه موضوع تدریس ادبیات ، جغرافیا یا هر چیز دیگر باشد .

مثلاً در کتاب فارسی کلاس ششم ابتدائی که امروز در دبستانها تدریس میشود داستان کاوه آهنگر و ضحاک ماردوش در قالب اشعار فردوسی همراه با مقداری نشر و تعبیر آورده شده است. این داستان بعنوان يك قطعه ادبی انتخاب شده است و بر آن دو ایراد مهم وارد است: اولاً داستان ضحاک ماردوش افسانه‌ای ساختگی است، چنین چیزی مخالف نظام طبیعت است که روی شانه‌های کسی مار دریاید. ما باید بکوشیم و از همان اوان کودکی در دانش‌آموزان خود تفکری علمی و علت و معلولی خلق کنیم. آوردن چنین افسانه‌هایی که خارج از نظام علمی طبیعت است مانع خلق چنین تفکر علمی و منطقی میگردد که قرن ما بدان نیازمند است. البته بعدها در سطح دانشگاه اگر ما بخواهیم افسانه‌های قدیمی ایرانی را تدریس کنیم، ذکر و تجزیه و تحلیل این نوع داستانها اشکالی ندارد زیرا ذهن آموزنده باندازه کافی پرورده شده است، ولی گنجاندن چنین داستانهای در کتاب ششم ابتدائی از نظر تربیتی نامناسب است. ثانیاً اشعار و تعبیرات فردوسی برای کودکی که ادبیات معاصر خود را نمیداند قابل فهم نیست و چون ارزش ادبی آنرا حس نمیکند، شاید برای همیشه از ادبیات بی‌زار شود.

فرض نادرست دیگری که ما در تدریس ادبیات داریم اینست که تصور میکنیم باید زبان فارسی را از راه ادبیات یاد داد و در واقع تسلط به زبان فارسی را بدون تسلط به ادبیات قدیم غیر ممکن میدانیم.

اولاً ما در تدریس ادبیات بیشتر به آموختن چیزهایی درباره ادبیات میپردازیم و کمتر به خود ادبیات توجه میکنیم. بحث مثنوی چند بیت دارد، فردوسی درجه قرنی شاهنامه را به نظم کشیده است و مانند آن، گفتگو درباره ادبیات است نه خود ادبیات، و چنانچه قبلاً بحث کرده‌ایم، آموختن اینگونه اطلاعات از نوع یادگیری خبری است و بهیچوجه نمی‌تواند جانشین کاربردهای عملی زبان فارسی گردد. ثانیاً تدریس خود آثار ادبی نیز نمیتواند جانشین آموزش زبان فارسی گردد. آنچه معمولاً «آثار ادبی» خوانده میشود، نوشته‌های نظم و نثر قدیمی است که اکثراً، مخصوصاً آثار منظوم آنها، دارای دستور و واژگانی است که با دستور و واژگان زبان فارسی امروز تفاوت بسیار دارد و بکاربردن آن الگوهای دستوری و عناصرهای واژگانی در فارسی امروز عموماً ناروا تلقی میشود. زبان ادبیات، مخصوصاً اگر آثار ادبی کهنه باشد، زبانی عادی و عملی نیست که مردم در موقعیت‌های مختلف زندگی اجتماعی برای رفع نیازمندیهای خود بکار می‌برند. ادبیات محصول کاربرد زبان برای رفع نیازمندیهای عملی زندگی نیست، بلکه نتیجه استعمال زبان برای منظورهائی ذوقی و تفریحی است و اگر جز این باشد، ادبیات بحساب نمی‌آید. بنابراین از ادبیات نباید انتظار داشت که بما کاربردهای عملی زبان را بیاموزد،

مثلاً درما این توانائی را خلق کند که چگونه يك گزارش علمی تهیه کنیم یا مقاله‌ای بنویسیم، زیرا نه برای این منظور خلق شده و نه از عهد چنين کاری برمیآید. زبان بطور کلی برای رفع نیازمندیهای اجتماعی بوجود آمده است و در درجه اول يك ابزار عملی است و با همین دید نیز باید آموخته شود و در نتیجه آموزش آنهم با همین ملاك سنجیده شود، ولی ادبیات جنبه تریینی زبان است، ادبیات مخلوق ذوق و تفن است و با کاربردهای عملی زبان تفاوتهای بسیار آشکاری دارد. ادبیات را بخاطر ارزش هنری و زیبایی آن باید مطالعه کرد نه بمنظور یاد دادن و یاد گرفتن زبان فارسی.

البته مراد این نیست که مطالعه ادبیات قدیم هیچ تأثیری روی آموختن و کاربرد فارسی امروز ندارد، بلکه مقصود این است که این تأثیر غیرمستقیم و در بسیاری موارد بسیار ناچیز است بطوریکه ما نمیتوانیم آموزش آنرا جانشین آموزش مستقیم زبان فارسی گردانیم. همچنین مقصود این نیست که در بدستان و دبیرستان نباید ادبیات فارسی تدریس شود، بلکه مقصود این است که ادبیات باید بخاطر ادبیات تدریس شود و نه بمنظور آموزش زبان فارسی. برای درك ارزش يك قطعه ادبی خواننده باید قبلاً به زبان تسلط داشته باشد و الا از احساس زیبایی آن ناتوان می ماند. کوشش برای آموختن زبان از طریق ادبیات به شکستی دوجانبه خواهد انجامید: نه زبان آموخته میشود و نه ارزش هنری آثار ادبی به نحو شایسته احساس می شود.

نگارنده خود در هنگام تدریس متن های کلاسیك بخصوص درسالهای آخر دبیرستان بارها با این سؤال دانش آموزان روبرو شده است که غرض از خواندن قصیده های دشوار خاقانی و فرخی و منوچهری و امثال ایشان و یا تأثیر مطالعه اخلاق ناصری و تاریخ و صاف بآن صورت که در کتابهای درسی گنجانده شده است چیست. پاسخ معقول باین پرسش بعقیده گزارنده آن است که ما با دسترسی بآثار این بزرگان به جنبه های مختلف زندگی اجتماعی و عاطفی گذشتگان پی می بریم و از سود و زیان ایشان نتیجه می گیریم قدرت تخیل خود را افزایش میدهم و بزبان مادری خود تسلط بیشتر می یابیم و بگفتار خویش غنا می بخشیم نکته اینجاست که دانش آموز غیر از تعلیمات و تلقینات معلم خویش و کتابهای درسی با مراجع دیگر آموزشی نیز روبروست. مجله ها و روزنامه هایی که در دسترس او هستند به عبارت مشهور از يك سو «نان» را به نرخ روز میخورند» و «به مستان سرود می آموزند» و ترد خود گمان می برند که پس فالان کس راست میگوید که آنچه هست ادبیات امروز فارسی است و شاعران و نویسندگان گذشته ریزه خواران خوان گسترده ارباب نعمت بوده اند و شعارهایی از این قبیل که ادبیات کهن فارسی کهنه است و «بوی نا» میدهد و از سویی دیگر

چون خود را از شاعران و نویسندگان کلاسیک بی نیاز نمی بینند در موقع خود از ایشان دفاع می کنند و دانش آموزان را به بیسوادی متهم می سازند و بالطبع در چنین آشفته بازاری مجال تحقیق و بررسی برای آموزنده‌ی دانش نیست و تشخیص گوهر و خرف برای او دشوار است و به عبارت دیگر از «مدر روز» پیروی می کند زیرا که زنده‌ها زنده‌اند و از حقوق مکسب خود دفاع می کنند در حالیکه مردگان مرده‌اند و حقوق حقه ایشان از بین می رود. غافل از اینکه زبان فارسی امروز یک پدیده‌ی خلق الساعه نیست و اگر قرار باشد برای آن محملی در مراجع آموزشی در سطح عالی بوجود آید باید دست کم به ارزش نسبی آن توجه شود و نه با تهدید و دشنام و کوچک شمردن و گروکشی‌هایی که تا حدودی در میان پاره‌ای از ارباب مطبوعات مرسوم است. و این گناه بیشتر بگردن معلمانی است که نخواستند یا نتوانستند بهره‌های بیشتری به شاگردان خود هنگام تدریس زبان فارسی داده باشند که آن‌ها را «دهان بین و مصدق بلا تصور» نسازد و مثلاً مرجع ایشان در شناخت حافظ و مولوی تنها کتابهایی مانند «حافظ چه می گوید» و «صوفیگری» مرحوم کسروی است و فردوسی را فقط از راه مسموعات افواهی خویش می شناسند که به ازای هریتی قرار بود فلان مبلغ بستانند و امثال ایشان.

بارها دیده‌ایم و آزموده‌ایم که بیشتر متریبان در هر سن و موقعیت تحصیلی درسی را بخاطر امتحان می خوانند چون تاکنون تنها ضابطه برای ارزشیابی معلومات متربی این بوده است. آیا بهتر نیست که لااقل تا هنگامی که این شیوه ارزشیابی معمول است و تنها ضابطه ارزشیابی امتحان می باشد آنرا جدی تلقی کنیم و از این طریق سروسامانی به تدریس زبان فارسی بدهیم تا مثلاً هنگامی که متریبان امروز بر کرسی استادی زبان فارسی دانشگاه‌های فردا نشستند دست کم در نوشته ایشان اشتباهاتی مثل جمع بستن گزارش با «ات» تکرار نشود که شاهد آن در دسترس اینجانب است و امثال آن فراوان باشد.

با توجه به مقدمات بالا به این نتیجه می رسیم که باید به دانشجویان ارزش‌های ویژه زبان فارسی را که مقدم بر آنها دریافت معنی از متون می باشد آموخت و در عمل دیده شده است که این نیت با شیوه‌های مرسوم تدریس برآورده نمی شود بنابراین پیشنهاد میشود که در حدود کلیات به دانشجویان در کلاسهای زبان فارسی معنی‌شناسی و روابط اجزاء کلام بطریق علمی نه بشیوه دستورهای رایج آموخته شود باین ترتیب راهی برای دریافت مفهوم در غیاب معلم برای آموزندگان از متون فارسی گشوده گردد.

توانایی سخن گفتن :

می دانیم که آموزش هر زبان غیر از جنبه‌های نظری جنبه عملی نیز دارد

یعنی عامل‌های چهارگانه گفتن و شنیدن و خواندن و نوشتن در امر آموزش زبان مؤثرند. متأسفانه در کلاسهای زبان فارسی بهمه ارکان چهارگانه یکسان توجه نمی‌شود و خواندن و نوشتن سطحی است و شنیدن سرسری و گفتن را مجالی نیست. باین ترتیب دانشجو هنگام بیان نیازهای خود کم‌وبیش درمی‌ماند تا چهرسد به بیان مواضع دشوارتر که مستلزم تفکر و مطالعه قبلی است. در عمل دیده شده‌است که ترتیب دادن مجالس سخنرانی آنهم بصورت تشریفاتی آنطور که باید مؤثر نبوده‌اند مگر آنکه دانشجویان خود داوطلب شوند و این کار مستلزم مقدمات و تمهیداتی است که اولیای امور باید ب فکر آن باشند.

نتایص کتابهای درسی دبستانی و دبیرستانی :

نویسنده محترم آقای باطنی در کتاب خود بحق اشاره فرمودند که شیوه انتخاب در زمینه مطالب کتابهای درسی غلط است زیرا به موقعیت سنی و سازگاریهای عقلی متر بیان در انتخاب این متن‌ها دقت کافی نشده‌است و من در اینجا اضافه می‌کنم که لزوماً برای بهبود وضع آموزش زبان فارسی در سطح دانشگاهها باید از دبستان و دبیرستان آغاز کرد و کتابهای درسی با مشخصاتی آنچنان نه تنها دردی را دوا نمی‌کند بلکه باری می‌شود بر دوش معلمان زبان فارسی در مدارج تحصیلی عالی‌تر از جمله کلاسهای آخردبیرستان و دانشکده. زیرا که دشواریهای گوناگون دستوری و املائی و انشایی در طول ایام تحصیل غالباً دانشجویان را از آموختن درس زبان فارسی دلسرد می‌کند و ایشان را نسبت به آن بی‌اعتنا می‌سازد.

در اینجا لازم است به آراء گروهی از دانشمندان که در راهنمای کتاب سال ۱۳۳۸ نسبت به کتابهای درسی اظهار نظر فرموده‌اند اشاره‌ای بشود.

استاد محترم دکتر عیسی صدیق می‌نویسند :

«در اواخر جنگ جهانی دوم که نگارنده امور فرهنگ را تصدی داشت تألیف و طبع کتب دبیرستانی را اصولاً آزاد کرد تا راه برای ترقی باز شود و استادان و دبیران طبق مقتضیات زمان و دوران جدید بهتر تألیف کنند و رقابتی در این امر بوجود آید متأسفانه از این تصمیم استقبالی نشد».

استاد بزرگوار دکتر رضازاده شفق چنین اظهار نظر فرموده‌اند که :

«وزارت فرهنگ با رعایت چند اصل علمی توسط چند نفر از دانشمندان که بحقیقت دانشمند و بصیر و دلسوز باشند تألیفات هر سال را از نظر دقیق بگذرانند و آنها را از نظر صحت مطالب و حسن انشاء و مبانی اخلاقی و اجتماعی و مصالح عالیه ملك و ملت تشخیص دهد. پس اجازه صادر کنند که آنها جزو کتب درسی ملحوظ گردد».

آقای بیرشگ می‌نویسند :

«اقدام به نشر کتابهای یکنواخت از طرف مقامات دولتی خاص اجتماعاتی است که افرادشان باید برطبق میل دستگاه حاکم برای منظور خاصی تربیت شوند اما در اجتماعات آزاد که باید افرادشان آزاده خوی و آزاده منش بار آیند کتابها باید متنوع باشد و هر فرد صاحب صلاحیتی مجال پیدا کند که حاصل مطالعات خود را برای پیشرفت اجتماع بصورت کتاب عرضه نماید در اجتماعات آزاد تهیه کتاب آزاد است و حتی دستگاه رسمی فرهنگی امر مراقبت در مطابقت کتاب با برنامه را تا جایی اعمال نمی‌کند که مزاحم ابتکار نویسندگان شود». نویسنده سپس می‌افزاید :

«کتابهایی که در حدود بیست سال قبل از طرف وزارت فرهنگ تهیه و یک چند انحصاراً در مدارس تدریس شد هیچگاه بهترین کتابهای درسی نبوده است یک دلیل عمده‌ی آن این بود که نویسندگان کتاب هر چند از همان دانشمندان انتخاب شده بودند بسبب دور بودن از محیط مدارس متوسطه نتوانسته بودند کتابهایی مناسب با آن محیط تهیه کنند».

نتیجه این نظر آزمایی مجله راهنمای کتاب نیز نقل کردنی است تا روشن شود که این بحث بارها عنوان شده ولی به نتیجه نرسیده است.

«بدی کتابهای درسی ما چنان عمومی و کلی است که ذکر مثال و شاهد زائد می‌نماید با وجود این از کتابهای مختلفی که در دست بود یکی را انتخاب میکنیم.

این کتاب «تعلیمات اجتماعی و مدنی» نام دارد و برای شاگردان اول دبیرستان (کودکان ۱۳ ساله) نوشته شده است. هفتاد صفحه است ولی هدفه مؤلف دارد درس‌آغاز نام مؤلفان، نام یکی از استادان دانشگاه و سناتورها و پس از او نام یکی از معاونین سابق وزارت فرهنگ قرار دارد.

مشخصات این کتاب مختصراً چنین است :

فهرست مطالب : ندارد. تصویر : هفده عدد دارد که بسیار بد چاپ شده است و گاه اصلاً موضوع آن درك نمی‌شود. با آنکه کتاب باید راجع به زندگی اجتماعی و مدنی ایران باشد چهارده تصویر از کارگر، مزرعه، مادر و کودک خارجی (شاید امریکائی) را نشان می‌دهد تصاویر ایرانی منحصر است به يك عکس مظفرالدین‌شاه و يك تصویر سردر مجلس و عکس مادر و بچه‌ای که گوئی بچه او از زندان بلسن گریخته است.

از هفتاد صفحه، دوازده صفحه مواد قانون اساسی است (بدون توضیح) از هفتاد صفحه هشت صفحه آن نقل مواد مربوط به وظائف شهرداریها و مقررات مربوط به انتخاب انجمن شهر است.

«خدمات بزرگان علمی و ادبی ایران» در شاترده سطر بیان شده است.

اما چهارده سطر در وصف محتویات شناسنامه نوشته شده . «فداکاری در راه میهن» درسیزده سطر بیان شده است که سطر آخر آن چنین است : «نام این رادمردان بزرگ و سربازان راه استقلال ایران درسینه‌ی تاریخ ایران و عالم همیشه جاوید و شیوه‌ی مردانه و راه و رسم شرافتمندانه‌ی آنان سر مشق همه ملل جهان خواهد بود» . توضیح آنکه در ده سطر پیش نام هیچ «رامرد» ذکر نشده و چند جمله مبتذل و کلی آورده شده است . بد نبود هفده تن مؤلفان محترم که معتقدند شیوه‌ی «رادمردان ما سر مشق همه ملل جهان خواهد بود» لااقل نام و نشان یکی را ذکر می‌کردند . این کتاب هر چند بکلی بی‌ارزش است ، اما بدترین کتابها نیست و مشتی از خروار است . ما صمیمانه می‌گوئیم با آنکه رعایت حرمت هفده مؤلف این کتاب و نظائر آن بر ما واجب است اما حفظ حقوق میلیونها دانش‌آموزانی که ناچارند عمر خود را با چنین کتابهایی معاوضه کنند واجب‌تر است . باید به این هرج و مرج و نفع‌پرستی و صریح بگوئیم جنایتی که نسبت بکودکان ایرانی می‌شود خاتمه داده شود . حال چنین است و علاج کردن آن وظیفه اولیای فرهنگ است .

ارتباط مراکز آموزش زبان فارسی :

میدانیم که مراجع آموزنده زبان فارسی کثیر هستند . گذشته از خانواده روزنامه‌ها و مجله‌ها و کتابها و نیز رادیو و تلویزیون و سینما و صفحه‌های موسیقی و همچنین مساجد و تکایا و مجالس سخنرانی و امثال آنها همه به نحوی با کلاس زبان فارسی تشریک مساعی می‌کنند و گاه نیز معارض آن می‌شوند . سخن بر سر این است که چگونه از این همکاریها استقبال کنیم و عوامل تعارض را از میان برداریم . مثلاً هنگامیکه خواننده مورد علاقه توده مردم تصنیفی مبتذل می‌خواند و این تصنیف دهان به دهان در همه جا منتشر می‌شود نوعی معارضه بعمل آمده است با زبان فارسی که مایه بی‌اعتباری این زبان می‌گردد و نیز سهل‌انگاریهایی که در کار برگرداندن فیلم‌های سینمایی بعمل می‌آید و یا بی‌توجهی اولیای رادیو و تلویزیون بخصوص در شهرستانها و نظائر آن این انگیزه‌ها در آینده زبان فارسی مؤثرند و نه به حرف بلکه در عمل باید به یک یک این عوامل توجه کافی بشود . با توجه به مقدمات بالا و برای جلوگیری از تصدیع بیشتر پیشنهادهای زیر را تقدیم انجمن محترم زبان فارسی می‌نمایم تا در صورت امکان مورد بررسی قرار گیرند .

۱ - در انتخاب متن‌های درسی دبستانی و دبیرستانی تجدیدنظر بعمل آید و این کار در صورت امکان لااقل هر دو سال یکبار تکرار شود .

۲ - متن‌های درسی موردنظر در کلاسهای زبان فارسی دانشکده‌های غیر تخصصی با توجه به نیازمندیهای امروز فارسی‌زبانان تهیه شود .

- ۳ - استادان زبان فارسی درمراجع عالی آموزشی با یکدیگر در ارتباط باشند و بتوانند حداقل سالی یکبار درانجمن نظیر انجمن حاضر به بررسی اشکالات موجود بپردازند .
- ۴ - فهرستی از کتابهای مورد تصدیق گروه استادان زبان فارسی درجمع حاضر تهیه گردد و خواندن آنها با تعیین ضابطه‌های ارزشیابی معمول (امتحان) به دانشجویان توصیه گردد .
- ۵ - برای قرائت متون کهن ادبیات فارسی در کلاسهای زبان فارسی واحد جداگانه‌ای در نظر گرفته شود و درانتخاب این متن‌ها جهات مختلف اخلاقی، تربیتی، اجتماعی، زبان‌آموزی و سایر شئون در نظر گرفته شود .
- ۶ - ادبیات تطبیقی و معنی‌شناسی تا حدود امکان در برنامه آموزش زبان فارسی قرار گیرد .
- ۷ - بین همه مراجع آموزنده زبان فارسی از قبیل روزنامه‌ها و رادیو و تلویزیون و سینما و کلاس درس زبان فارسی هماهنگی لازم بوجود آید و عوامل خنثی‌کننده از بین برود و یا حداقل تقلیل یابد .
- ۸ - در شیوه تدریس دستور زبان فارسی تجدیدنظر بعمل آید و در صورت لزوم قواعد زبان‌شناسی زبان فارسی بدانشجویان آموخته شود .
- ۹ - شخصیت‌های اسطوره‌ای و شخصیت‌های تاریخی که بدانان فرق عادت نسبت داده شده است در قالب‌های فکری تازه معرفی گردند .
- ۱۰ - ادبیات کلاسیک فارسی در کلاسهای زبان فارسی ازدیدگاه انتقادی مورد بررسی قرار گیرد و جنبه اخلاقی و فکری شاعران و نویسندگان کهن از جنبه ذوقی و ادبی آنها تفکیک گردد .
- ناگفته پیداست که مطالب یاد شده فقط قسمتی از موانعی را از راه پیشرفت و ترقی زبان فارسی برمی‌دارد و موارد بسیار دیگر نیز هست .

زبان عامیانه و زبان ادبی

بحث دربارهٔ حدود و ثغور زبان فارسی عامیانه و فرق آن با زبان ادبی فارسی تاحدی دشوار مینماید چه اگر زبان مردم کوچه و بازار در ازمنهٔ مختلف زبان عامیانه و زبان شعر و کتابت زبان ادبی بشمار آید باز جای چون و چرا است چه معلوم نیست مثلاً سخن گفتن بازاریان دورهٔ غزنوی با نثر تاریخ بیهقی چه فرقی داشته و نیز امروز حرف زدن عوام با نولها و نوشتجات صادق هدایت چه تفاوتی دارد اگر بگوئیم سخنان عوام امروز با نوشته‌های صادق هدایت فرقی ندارد پس آیا نوشتجات صادق هدایت ادبی نیست؟ و اگر بگوئیم تفاوت دارد تفاوت آن در چیست مگر اینکه دایره را تا حدی تنگ تر کرده بگوئیم زبان شعر ادبی و زبان مردم کوچه و بازار زبان عامیانه است باز این سخن پیش می‌آید که شعر کدام زمان را باید ملاک و ضابطه قرار داد. آیا هر ترکیب یا لفظی که در هر شعری آمده ادبی است و آیا میتوان کلام ادبی را صرفاً به شعراء منسوب داشت. آیا شعر شعرای قرون اخیر و بالاخص شعر معاصر میتواند ملاک سنجش قرار گیرد و بسیار سؤال دیگر که هر کدام عقدهٔ تازه بوجود می‌آورد و احیاناً بلاجواب میماند.

دربادی امر برای اینکه تا حدی موضوع روشن گردد و حدودی ولو تا اندازه‌ای مبهم پدید آید باید به اصلاح گرائید از قبیل این کلمه عامیانه است، این عبارت ادبی نیست، این ترکیب مختص عوام است، یا این طرز سخن گفتن اختصاص به محاوره دارد.

نخست باید دربارهٔ لغت و کلمهٔ عامیانه سخن گفت:

لغت عامیانه لغتی است که در فرهنگ‌ها از آن ذکرى به میان نیامده و در شعر شعرای سلف از آن یاد نشده و در نثرهای کهن به کار نرفته است مانند بسیاری از لغاتی که امروز در محاورهٔ روزمره بکار میرود و فرهنگ‌هایی برای جمع‌آوری آن بنام فرهنگ‌نامه‌های عامیانه بوجود آمده است.

دوم لغاتی که در فرهنگ‌ها از آن یاد شده ولی در غیر معنی محاوره امروز به ضبط آمده است. مانند کلمه افاده که در زبان عوام به معنی تکبر و تفاخر یا اطوار (اطفار) که بمعنی حرکات جلف و ناشایسته بکار میرود و از این قبیل که با فحص مختصر امثال آنرا فراوان میتوان یافت.

سوم کلماتی که در اثر کثرت استعمال دگرگون شده یا در آن تحریفی بعمل آمده یا مخفف گردیده است مانند کلمه قلف که مقلوب قفل یا سیرکن که در لهجه عوام شیراز بصورت سیلکن آمده یا کلمه چنه که مخفف چانه است و در این شعر شوریده شیرازی آمده :

آن سماعیل که اندر کنف ظل کریم روز و شب دست به زیر چنه چنک زده است
یا ترکیب او بیلقوم خورده که در لهجه عوام شیراز معرف آب بی لگام خورده است.
در اینجا باید یادآور شد که لغات فرنگی که از باب نیاز عمومی وارد زبان شده گویانکه در فرهنگ‌های کهن یا در اشعار شعرای سلف نیامده جزء لغات عامیانه محسوب نمیشود مانند تلگراف، تلفن، رادیو، توالیت، کراوات، پالتو، مرسی، فیلم، سینما، تلویزیون. و از این قبیل که بحثی جداگانه دارد و مربوط به فرهنگستان زبان ایران و از حوصله این مقال خارج است. یا لغات و ترکیباتی که خود مردم در طی زمان و بمرو از جهت احتیاج خود ساخته‌اند و امروز متداول است مانند دو چرخه، روزنامه، خودکار، خودنویس، کلاه گیس، عینک، سمعک، زره پوش، نارنجک، نورافکن که هر دو نوع کلمه را در شعر شعرای معاصر ایران میتوان یافت مانند این شعر که کلمات فرنگی به عمد در آن آورده شده است :

کاری است دیپلماسی کآن دلستان کند دیکتاتور است و تقویت از پارلمان کند
در دل کند نگاهش کار الکتریک وز مانیاتیزم چشمش تسخیر جان کند
یا این شعر اورنگ شیرازی در کتاب نصاب الرجال :

ای سیویلیزه یار مستفرنگ آرزومند ساردین و خرچنگ
گوش ده گفته‌های نغز مرا نشود گر ز شعر خلقت تنگ الخ
یا مطلع این قطعه که در کتاب دستور اثر رضایت مندرج است :
زنم گفت دیشب که کلگت بخر که این رادیو گفت باردگر الخ
یا این مسط که مطلع آن چنین است، از وحید دستگردی :
منفجر گشت چون نارنجک حراق اروپ صلح را کنگره بشکست و پراکند کلوپ الخ
یا از اورنگ شیرازی :

ای دلبر شیک پاردسوپوش ای دلبر شیک پاردسوپوش
مفعول مفاعیلن مفاعیل تقطیع جدید را بده گوش
یا از ادیب الممالک :

گفتا به پرسنل نبود نام جبرئیل قرآن نخورده تمل و نخواستند سند
نوع دوم لغات و ترکیباتی است که خود مردم ساخته‌اند و در شعر معاصر آمده
ورفته رفته جای خود را باز کرده است مانند کلاه گیس در این شعر غلامرضا روحانی :

شب عید است و گرفتار زن خویشتم داد از دست زنم
گفت بهر سراطسم تو کله گیس بخر مد پاریس بخر
گفتمش زنده از آنم که نباشد کفنم داد از دست زنم

یا کلمه نورافکن دریکی از قصائد رضایت بیرجندی :

کشتی شب تارسد نزدیک لنگرگاه صبح دیده بان چرخ گیرد پیش رو نورافکنش
مراد از لغات عامیانه که در شعر شعرای سلف از آن ذکری بمیان نیامده لغاتی
است که ارباب فرهنگ نامه‌ها از ضبط آن خودداری کرده‌اند ولی جای دیگر در
دواوین شعراء به اشعاری با لغات عامیانه و لهجه‌های محلی برمیخوریم که شایان
توجه است .

این گونه اشعار را بدو دسته میتوان تقسیم کرد دسته اول اشعاری که به زبان
عوام سروده شده و طرز ترکیب و جمله بندی و افعال و روابط عیناً عوامانه است مانند
مثلثات سعدی و قطعاتی از بسحق اطعمه و اشعاری از ملاقطب که به لهجه عامیانه قدیم
شیراز سروده شده و امروز بواسطه متروک شدن لهجه قدیم فهم آن دشوار و محتاج
فحص و تدقیق فراوان است که خوشبختانه تا آنجا که اطلاع دارد دانشمندی چون
محمدجعفر واجد و ادیب طوسی دامن همت به کمر زده مشغول خواندن و توضیح
و تحشیه آنها هستند که امیدوارم در کار خود توفیق یابند و معانی و لغات شعرهای
محلی شعرای سلف را به طرزی صحیح روشن سازند .

دسته دوم اشعاری است که به زبان ادبی سروده شده منتهی گاهی لغات
و ترکیبات عامیانه در آن داخل شده است نحوه ورود این گونه لغات و ترکیبات گاهی
بصورت نقل قول و گاهی از باب عمد است مثلاً در قصیده شوریده شیرازی از زبان
کنیزها و غلامان سیاه با لهجه خاص ایشان چنین آمده است :

جشن سیاهان

کرده در باغ مشیرالملک مهمانی زوزوکی
هر طرف اندر خرامیدن خزوکی با خزوکی
کرده مهمانی دده رعنا کنیزان سیه را
فندق سرها بهم بر بسته چون مشکین کلوکی

ظرفشان ظرف برنجی ، مویشان موی کرنجی
 پشت گیسویشان بنجال چون پشمین گروکی
 باغ پر طاوس چون گرمابه‌های پرکدو شد
 بلبلی هرسو نواخوان از برای پیر سوکی
 پیشخدمت گلپهار و نرگس و باجی زرافشان
 پایشان تنبان سرخی دستشان قلیان کوکی
 فضا چون بالشتک ماری همی‌زین‌جو بدان‌جو
 برجهد ، یارب که بیرون آورد پایش پیوکی
 مادر بهروز مشک‌افروز بدپوز از دوجانب
 دست وپائی همچو چرخه‌گردنی مانند دوکی
 زعفران چسبیده برآن قاب‌های زعفرانی
 همچو در احشام قشقائی سگی برچوکلوکی
 آن سمنسوز دنبگوز پدریوز از دگرسو
 گوئیا از گلبدن دلخور شده بنشسته سوکی
 آن ترنجه کرده پنجه توی گنجه بهرکنجه
 گشته رنجه روی پنجه بهر آش سیر موکی
 کرده جاشور خورشهای ترش درمغز شیرین
 هی‌گذارد سرمبطیخ چون عنان بگسسته لوکی
 پای سیسنبر زبان بگشود سوسن‌کای بنفشه
 سر بزیر افکنده‌ای گویا ز سرو ناز کوکی
 آن چمن زیبای نازیبای زار ناشکیبا
 همچو افعی سیه افکنده هرسو فوک فوکی
 نسترن باجی چو کلب کلبه و لب‌ها چو قلبه
 روی گربه ریخته آب و برون آورده گوکی
 گلپهار از در درآمد گل چمن‌گفتا یا ارا
 احواریت کوبه ؟ بیا اینگاد ده کانم مروکی
 آن صباح الخیر هر دم برجهد از بهر خدمت
 ای عجب کس دیده از حب زغالی پر پروکی
 خوشقدم بهر تماشا درد دل کرد از مبارک
 ماسیا بکتی نمی‌آرد برایم هرپوکی
 آن غلامان سیاه جنده باز اندر قفاشان
 رنگ‌رنگو، منگ‌منگو، فنگ‌فنگو، همچو غوکی

جمله بر تصنیف «تی تی مسگتی حروا» نواخوان
 هریکی سرداده ازدل های وهوئی، لاکولوکی
 فضه خاتون سر بر آورد از جنان گفتا که رعنا
 بارکره ، بارکره میزبان کش سروکی
 خرج شد سیم سفیدی از پی مشت سیاهی
 بهر شان گویا پلو پختند حیف سیسپوکی
 میزنند از این سخن شوریده را آخر سیاهان
 لطمه بر ریویش شرقی ، مشت بر کلهش پروکی
 گاهی شاعر به عمد لغات محلی و عامیانه را در شعر از باب شیرینی کلام و طنز
 و در عین حال نشان دادن استادی خود در این فن آورده است مانند این شعر ضیاء لشکر.
 قاب های يك منی چون افتدم زیر تنه
 من سر از جا بر نمیدارم بگرز صد منه
 جوجه چون پهلوی مرغی در خورش بینم مرا
 کودکی یاد آید و خفتن به پهلوی ننه

یا

در سر سفره به سمت مرغ درازم بیست نفر گر میانه فاصله باشد
 قسمت هم کاسه پاك خوردم و گفتم دوست نباید ز دوست درگله باشد
 زوهمه غرغر زبنده پند که مخروش مرد نباید که تنگ حوصله باشد
 برای مثال بیشتر بیتی چند از قصیده معروف شوریده را به عرض میرساند
 تا ملاحظه شود که شاعر در عین حال که قصیده ای در کمال رزانت و انسجام سروده با
 چه استادی کلمات عامیانه را در آن گنجانیده است .
 وقتی خلعتی از طرف ظل السلطان برای شوریده آوردند ، میرزا عبدالله
 معزالملك که وزیر فارس بود برای پوشانیدن این خلعت بشوریده در باغ خود جشنی
 آراست و شوریده این اشعار را بمناسبت آن جشن و آن خلعت پوشی گفت :

خلعت پوشان

آن سماعیل که اندر کنف ظل کریم
 روز و شب دست بزیر چنه چنک زده است
 برسانید ز شوریده بدو عرض دعا
 که مه روی من از هجر تو ککمک زده است

پی پای عسس شهنه یادت شده سست
 بسکه درکوچه و بازار دلم تك زده است
 حاکم پارس مرا خلعت دیبائی داد
 که فروغش بیه گردون چشمك زده است
 من شوریده که شوریده شیرین سخنم
 دست هجوم به بنا گوش فلک چك زده است
 فوطه ترمه سرم، جبّه ماهوت برم
 رویهمرفته تنم طعنه بازبك زده است
 چرخ چون پیر ضعیف البصری ازمه ومهر
 تا مرا بهتر از این بیند عینك زده است
 آصف دوران دستور زمان عبدالله
 که بدو چرخ ندای شرفاً لك زده است
 مجلس تهنیت خلعت من چیده بیاغ
 خوانده احباب من وبانگ به یکیک زده است
 میرزا یوسف والا که عزیز دهر است
 جست و خیزی دوسه چون ماهی بمبك زده است
 آن سماعیل سمی تو که بورنجانی است
 بس معلق که بدان قد چو لكك زده است
 جدّه پیر من از فرط فرح چرخ زنان
 دست از چرخه کشیده است و به تنبك زده است
 رأس انگشت اخم چون ز قلم شست دبیر
 گشته له، بسته پنه، بسکه پلنگ زده است

در اینجا از ذکر این نکته ناگزیرم که بعضی از کلمات مخصوصاً افعال در شعر
 شعرای بزرگ با لهجه محلی آمده و شاعر هرگز به عمد این کار را نکرده بلکه چون
 در عصر شاعر همه بدین گونه کلمه را ادا میکرده اند شاعر نیز به پیروی از لهجه محلی
 لغت را با اعرابی غیر از آنچه در فرهنگها مضبوط است آورده مانند کلمه (رفت)
 که در اکثر موارد عطار آنرا بصورت رفت آورده است.

بود دزدی دولتی در وقت خفت در وثاق احمد خسرویه رفت
 یا فعل خواهم را که سوزنی بصورت خوهم آورده است.

خانه خوهم رفت چون خروسك که گون
 سوی یکی ماکیان و چوچککی خوش

یا آهش و گردنش را ناصر خسرو با کسر نون آورده با سرزنش قافیه ساخته است .

بفریفت این جهان چو اهریمنش	تا همچو موم نرم کند آهش
هر کوبه گرد این زن پرمکر گشت	گر ز آهن است نرم کند گردنش
گر خیر خیر کرد بخواهی ستم	برخویشتن حذر کن ازین بد کنش
بر روی بیخورد نبود شرم و آب	آن سرکه باک نیستش از سرزنش
بر هر که تیر راست کند بخت بد	بر سینه چون خمیر شود جوشنش

گاهی کلمه از جهت افاعیل عروضی کوتاه شده و شاعر به پیروی از لَهجَه زمان خویش آنرا بصورتی کوتاه میآورد مانند این قطعۀ عطار :

پیش ذوالقرنین شد مردی دژم	سیم خواست از شاه عالم يك درم
شاه کان بشنود گفت ای بی خبر	از چومن شاهی که خواهد این قدر
گفت پس شهری ده و گنجی مرا	تا براید کار بی رنجی مرا
گفت چندینی بشاه چین دهند	تو که باشی تا ترا چندین دهند

یا عطار در مصیبت نامه در حکایت موسی و برخ چنین آورده است :

جبرئیل آمد که ای موسی متاب	پس مرنجان برخ را از هیچ باب
آنکه حق میگوید این برخ سیاه	هست ما را بنده از دیگر گاه
لطف ما را او بهر روزی سه بار	می بخنداند چو گلبرگ بهار
لطف ما را خنده از گفتار اوست	کار تو نیست این ولیکن کار اوست
هر کسی خاصیتی یافت از اله	بود این خاصیت برخ سیاه

شایان دقت است که پس از نهضت مشروطه همان طور که در تمام شئون تحولی پدید آمد خواه و ناخواه ادبیات نیز دستخوش تحول قرار گرفت ادبیات از صورت درباری و اشرافی خارج شد و برای بیان موضوعاتی دیگر بکار رفت .

شعراء بیشتر شعر را برای مردم و بجهت فهم عامه میسرودند روی این اصل سیل کلمات عامیانه و مستحدث در اشعار سرازیر شد و بسیاری از شعراء کاخهای مزین و در بسته ادبیات را بر هجوم مثنی لغات عامیانه و بی اصل و نسب گشودند بطوری که حتی برسنن پیشینیان تاختند و آنرا متروک و مدروس دانستند البته در همان موقع نیز شعرائی که به پاکی زبان و اصالت لغات ایمان متقن داشتند در برابر هرج و مرج ادبی قد علم ساخته بمقتضای روز طرقی ارائه داشتند که بحث در این باره از حوصله این مقال خارج و خود موضوع سخنرانی دیگری است .

آنچه مسلم است در این تحول شعرائی مانند ملک الشعراء بهار و دهخدا و ادیب الممالک نقش مهمی داشتند و در واقع شعر را در راهی درست و منطقی توجیه ساختند .

اگر مقالات و اشعار بهار در روزنامه‌ها و مجلات مخصوصاً دانشکده و مقالاتی بنام چرند و پرند از دهخدا منتشر نمیشد و راه آینده ادبیات را نشان نمیداد شاید امروز ادبیات ما راه دیگری گرفته و پیوند ما با ادبیات کهن کاملاً گسیخته بود و رنگی دیگر داشت.

در اینکه ادبیات کنونی ما پیوندی استوار با ادبیات گذشته دارد هیچ شکی نیست روی این اصل لغات و ترکیبات در زبان فارسی نسبت به زبانهای دیگر کمتر دستخوش تحول و فرسایش و تغییر شده و زبان ما دگرگونی فراوان نیافته است. اگر امروز شعر رودکی و غزل شهید بلخی خوانده شود برای هر طفل سبق- خوانی قابل فهم است و اگر غزلی از سعدی را مطربی در آواز بخواند بطور قطع مردم عوام از آن بهره گرفته و با لغات و ترکیبات آن مهجور نیستند ولی خیال نمیکنم اشعار شکسپیر و بایرون به آسانی برای عوام الناس جهان غرب قابل درک باشد و در صورت درک همان لذتی را که يك فارسی زبان از شعر سعدی میبرد آنان نیز ببرند و به آن اشعار مترنم باشند. بهر حال در ورود لغات عامیانه در شعر با وجودیکه در ابتدای مشروطه هرج و مرجی پدید آورد ولی خیلی زود و بطرزی استادانه بوسیله کسانی چون بهار و دهخدا حدود و ضابطه‌ای پدید آمد این دو با وجودی که گاه به لهجه محلی شعر میسر و دند هرگز اجازه ورود لغات عامیانه را در کلام خود ندادند و سخن خود را از شیوه اساتید کهن بیرون نبردند گوا اینکه گاهی لغات عامیانه را در شعر آورده‌اند به خوبی روشن است که از باب طنز و بیان مقصودی است و هرگز به این موضوع اعتقادی نداشتند چنانکه بهار در قصیده جهنمیّه خود کلمه جفت را به طرزی طنز آمیز بیان داشته است.

ترسم من از جهنم و آتش فشان او	وان مالك عذاب و عمودگران او
آن ازدهای او که دمش هست صد ذراع	وان آدمی که رفته میان دهان او
آن کر کسی که هست تنش همچو کوه قاف	بر شاخه درخت حجیم آشیان او

التقصه کار دینی و عقبی بکام ماست	بدبخت آنکه خوب نشد امتحان او
فردا من و جناب تو و جوی انگبین	وان کوثری که جفت زنم در میان او
باشد یقین ما که بدوزخ رود بهار	زیرا بحق ما و تو بد شد گمان او

یا تقی ضیاء لشکر دانش در قطعه زیبا در جناسی لفظ عامیانه آورده که ذکر آن خالی از لطف نیست.

نرخ شفتالو همیشه چارکی عباسی است

وین نه امروزی و تازه نرخ شاد عباسی است

آنکه کنگر بر سر سفره بچشمش خوار شد
 انتظار بهتر از او دارد او ریواسی است
 رند بی زر مرده بهتر در دکان کله پز
 با حضور ساده لاسیماگر لالی است
 سیّد جمله خورشها قرمه سبزی را شناس
 این سخن از قول حاجی میرزا آقاسی است
 بعضی از شعرای معروف در عصر مشروطه و پس از آن دوش بدوش اشعار
 ادبی از سرودن شعر عامیانه غافل نبوده اند و این گونه اشعار را با طبع وقاد خویش
 رونق و جلوه خاص داده اند که از آن جمله قطعه معروف دهخدا در چرند و پرند است .

رؤسا و ملت

خاک بسرم ، بچه بهوش آمده ،
 گریه نکن ، لولو می آد میخوره
 ایه . ایه . آخر چته ؟ گشتمه
 چخ چخ سگه ، نازی پیشی ، پیش پیش
 از گشنگی نه نه دارم جون میدم
 ای وای نه نه ، جونم داره درمیره
 دستم آخش ، به بین چطو بیخ شده
 سرم چرا آذقده چرخ میزنه ؟
 خ خ خ خ . خونم چت شد ؟ هاق هاق
 آخ تنش ، بیبا به بین سرد شده
 وای بچم رفت زکف رود ، رود
 پس از دهخدا شعرای دیگری در این راه گام زده اند و قطعات و منظومه های
 زیبایی عامیانه پدید آورده اند که واقعاً هر کدام آئینه زمان و ازسادی و روشنی
 برخوردار است و احساس گوینده را بخوبی منعکس میسازد مانند این شعر بیژن
 سمندر که بالهجه شیرازی گفته شده و ملاحظه بتمام دارد .
 اینه دل من تنگ طلا بود تو شکندیش
 برچار دیوارش نقش وفا بود تو کړندیش
 دل افتاد و گفتمی آخ بیگیر نشکه بلوره
 نازك شده بود دل بصدی آخ تو شکندیش

آخر دل دیوونه که نمٹک نمی‌داد پس
 اشکی شد و چکه چکه از چشم چکندیش
 بتهی گل دل طنجه زد و گل بلبام داد
 هیکی هیکی کردم کر زلفت تو تکندیش
 تا شاپرک نگاه من پر رو چشات زد
 آیه وایه شد کاشکی از اول میپروندیش
 باز خواس خدا بود که دلم پرزد و دررفت
 ای دس تو بود تا صب محشر میدوندیش
 ما جبر بودیم تی ایبرش من اوبرش تو
 اول کشیدیم دور شدیم بهو پکندیش
 غم کوش میرفت کنج سینهی تنگ سمندر
 ای بال نبود پاش که سرید جلدی جغوندیش
 ناگفته نگذاریم در اشعاری که محتوی کلمات عامیانه است گاهی شاعر از قواعد
 ادبی چشم پوشیده و تسامحی به قصد شیرین کردن کلام و حلاوت بخشیدن به سخن روا
 میدارد. مانند این ترانه بسیار زیبا که قافیه در آن مراعات نشده است :

اگر صدتا شتر داری به من چه به دست انگشتی داری بمن چه
 دوتا لیمو که داری در گریبان برای دیگران خواهی بمن چه
 یا در این بیت ضیاء لشکر برخلاف قواعد ادبی عین از درج کلام ساقط شده است :

نرخ شفتالو همیشه چارکی عباسی است
 وین نه امروزی و تازه نرخ شاه عباسی است
 گاهی شعرا از باب عوام پسندی تسامحات بیشتری روا میدارند مانند این
 شعر عامیانه فریدون توللی که تاء منقوط را با دال هم قافیه ساخته است .

صل علی محمد قر نده چون عمت
 قر دادنت چه لوسه مثل کاسه فلوسه

گاه لفظی همانطور که متداول است و عموم آنچنان میگویند شاعر عیناً
 در شعر میآورد مانند کلمه انگشتر که بجای انگشتی در این قطعه پروین اعتصامی
 آمده است :

کودکی خرد حکایت سرکرد	که مرا حادثه بیمادر کرد
دیگری آمد و در خانه نشست	صحبت از رسم و ره دیگر کرد
یاره و طوق زر من بفروخت	خود گلوبند زسیم و زر کرد
سوخت انگشت من از آتش وآه	او به انگشت خود انگشتر کرد
موزه سرخ مرا دور افکند	جامه مادر من در بر کرد

بهر حال آنچه شایان توجه می باشد این است که لغات و اصطلاحات و اشعار عامیانه دارای ارزشی فراوان از جهت گسترش ادبیات است و هرگز نباید با دیده بی قدری بدان نگرست چه بسا که اشعار عامیانه بیشتر مبین وضع جامعه بوده و بهتر اوضاع زمان را روشنتر است متأسفانه از جهت ضبط اشعار عامیانه قرون سابقه ارباب تذکره تسامح و رزیده قصوری غیر قابل جبران کرده اند.

اگر اشعار عامیانه ازمنه کهن امروز در دست بود شاید از جهت ادبیات و جامعه شناسی دریچه های تازه ای بر ما گشوده میشد و افکار گذشتگان بهتر و بیشتر برای ما روشن میگردد بجزبان این تکاهل ضروری است که در حفظ فلکلور و زبان عامیانه و اشعار و قصص و بخصوص ضبط لغات سعی وافر کنیم و این گنجینه گرانبها را رایگان شمیریم و با دقت و درایت و دوراندیشی مبتنی بر قواعد ادبی و زبان شناسی برای گسترش فرهنگ و ادب از آن مایه برگیریم مسلم است که در این کار هر گونه شتاب زدگی نادرست و بهره گیری از گنجینه زبان عامیانه و فولکلور برای گسترش ادبیات باید تحت ضوابط و قواعدی صحیح انجام پذیرد تا زبان کهن ما غنی تر گردد و رفته رفته لغاتی که مورد نیاز جامعه کنونی است از میان انبوه لغات لهجه ها برگزیده شود لغاتی که بدین ترتیب و برای رفع نیازمندیهای جامعه انتخاب میشود پس از قبولی عامه و گذشت زمان ممکن است کم و بیش بالسنه شعراء راه یابد چنانکه امروز جسته جسته کلماتی از زبان عوام به شعر راه یافته تا اندازه ای رنگ ادبی گرفته است . مانند (چراغ الله) که بصورتی بسیار زیبا در شعر رضایت آمده است .

داستان شب چو آخر شد چراغ الله خواست

سکه زرین بیفکند آسمان در دامنش

یا کلمه هرم که در شعر فروغ فرخزاد بطرزی دلپسند جا افتاده است .

ای به زیر پوستم پنهان شده

همچو خون در پوستم جوشان شده

گیسویم را از نوازش سوخته

گونه هام از هرم خواهش سوخته

آه ، ای بیگانه با پیراهنم

آشنای سبز زاران تنم

آه ، ای روشن طلوع بی غروب

آفتاب سرزمین های جنوب

یا کلمه مقوا که در شعر دیگر فروغ دوشادوش کلمات ادبی نشسته است .

شب سیاهی کرد و بیماری گرفت

دیده را طغیان بیداری گرفت

دیده از دیدن نمی ماند ، دریغ
 دیده پوشیدن نمیداند ، دریغ
 رفت و درمن مرگراری کهنه یافت
 هستیم را انتظاری کهنه یافت
 آن بیابان دید و تنهائیم را
 ماه و خورشید مقوائیم را
 یا کلمه بادبادک که بطرز شایسته درجای خود قرار گرفته است .

نامده هرگز فرود از بام خویش
 در فرازی شاهد اعدام خویش
 کرم خاک و خاکش اما بویناک
 بادبادکهاش در افلاک پاک
 ناشناس نیمه پنهانیش
 شرمگین چهره انسانیش

یا کلمه حوله در این شعر ایرج میرزا :

منتظر حوله باد سحر تا که کند خشک بدان روی تر

یا کلمه سیگار در این رباعی عبدالحسین سپنتا :

دیدم برهی فتاده ته سیگاری با سینه سوزان دل آتشباری

میگفت خوش آنروز که با عزت و ناز میداد به لب بوسه مرا دلداری

از این قبیل که با تفحصی مختصر میتوان امثال آنرا یافت

درخاتمه باز باید متذکر شوم که گویانکه ادبیات فلکلوریک گنجینه شایان
 دقت و درخور استفاده است باید نحوه استفاده و برخورداری از آن با کمال دقت
 و فراست انجام گیرد و گرنه در غیر این صورت زیان آن بمراتب از سود آن بیشتر است
 و چه بسا که شتابزدگی در مایه گیری از آن عواقب غیر قابل جبرانی را بوجود آورد ،
 انشاء الله که فرهنگستان زبان ایران در این موضوع مراقبت جدی مینماید .
 بمنه و توفیقه .

نفوذ و تأثیر فارسی در زبان سانسکریت^۱

زبان وادبیات فارسی در پرتو حکومت مسلمانان فارسی زبان در هند و پاکستان در حدود یک هزار سال طول کشید در آن دو کشور پهناور گسترش زاید الوصفی پیدا کرد و در بعضی از مواقع، در نتیجه تشویق و سرپرستی بی مانند پادشاهان و درباریان و شاهزادگان از فضایل ایران و گویندگان و نویسندگان فارسی، ترقی و تعالی آن در هندوستان بمراتب بیشتر از ایران بود.

فارسی در دربارهای جمیع سلاطین که در نواحی مختلف شبه قاره چون دهلی، آگرا، جونپور، گجرات، مالوه، بنگال، کشمیر، سند، احمدنگر، بیجاپور، گولکنده و غیره حکومت داشتند و در سرپرستی از فارسی فرهنگ و هنر ایران بر یکدیگر پیشی می جستند زبان رسمی بود و تنها وسیله جلب توجه حکمرانان و احراز مقام در دربار آنان بشمار میرفت.

از طرف دیگر عارفان و مبلغان دین مبین اسلام که غالباً ایرانی بودند و بنا بر اخلاق ستوده و رفتار بسیار پسندیده خویش محبوبیت خاصی در اجتماع داشتند زیر سایه محراب و منبر پرچم زبان فارسی را نیز باحتراز درآوردند و ناخودآگاهانه عامل مهمی برای گسترش فارسی و مقبولیت آن در بین توده مردم بودند. بعلاوه زیباییهای فارسی و فرهنگ بسیار غنی فارسی زبانان هم در پیشبرد فارسی سهم بسزائی داشت. براساس همین عوامل، فارسی در سراسر شبه قاره تسلط شگرفی پیدا کرد و مردم بدون هیچگونه امتیاز مذهب و ملت بآن دل بستند.

بنا بر مقام و ویژه‌ای که فارسی قرن‌ها در هند و پاکستان احراز نموده بود رخنه آن در زبان های محلی آن ممالک امر بسیار طبیعی بود. به همین علت آن

۱ - سانسکریت بمعنای تکامل یافته و مهذب شده است.

در کلیه زبانهای آن دو کشور بخصوص زبانهای برجسته نظیر اردو، هندی، بنگالی، سندی، پنجالی، پشتو، گجراتی، کشمیری، مراہتی و غیره نفوذ عجیبی پیدا کرد و ادبیات آن در ادبیات همه زبانهای فوق تأثیر عمیقی از خود بجای گذاشت.

در بین زبانهای هند و پاکستان که شماره آنها بچندین صد میرسد زبان سانسکریت از همه قدیمی تر، بزرگتر و با عظمت تر بشمار میرود و از حیث تقدس دینی، بعقیده هندوان که آنرا زبان خدایان میدانسته اند بالاتر از آن بوده که زبانی از زبانهای بشر در آن رخنه کند و ادبیات آن را تحت تأثیر قرار دهد ولی فارسی بالاخره، در سانسکریت رخنه کرده و ادبیاتش را تحت تأثیر خود قرار داده است.

سانسکریت زبان قدیم هندوان که بخط دیوناگری از طرف چپ براست نوشته میشود با زبانهای باستانی ایران چون اوستائی و پارسی باستان هم ریشه و بقدری با آنها نزدیک است که بسیاری از اشعار هریک از دوزبان سانسکریت و اوستا رامیتوان با تغییرات مختصر دستوری و لغوی بزبان دیگری مبدل ساخت. در بین این زبانها بیشتر تفاوت لهجه وجود دارد و بهمین علت این زبانهای آریائی را خواهران همدیگر گفته اند. شباهت گاتها، قدیم ترین بخش اوستا با ادبیات سانسکریت تا این اندازه زیاد است که خواننده را به حیرت و استعجاب می اندازد. هردو زبان از واژه های مشترک برخوردارند ولی نمیتوان گفت که سانسکریت از زبانهای باستانی ایران استفاده نموده و اوستا یا پارسی باستان در آن رخته کرده و نفوذ و تأثیری از خود بجای گذاشته است زیرا که دانشمندان را عقیده بر آنست که زبان سانسکریت کهنه تر از زبان گاتهاست.

سانسکریت که در حدود چهار هزار سال دوام آورده و خدایان متعدد شعر و سخن در آراستگی و پیرایشی آن کوشیده اند ادبیات خیلی وسیع و درخشان و بسیار غنی و پرارزشی دارد. گنجینه های علمی و شاهکارهای ادبی هند قدیم که غالباً منظوم است و برخلاف اوستا مقدار زیادی از آن از دست تپاول روزگار تعدی چرخ کج رفتار باقی مانده و کاخ مجلل آن با نقش و نگار شگفت انگیز نبوغ و استعداد سازندگان را بخوبی متجلی و دیدگان ارباب علم و دانش را خیره میسازد و در قالب همان زبان ریخته شده و بنام وداها و ادبیات کلاسیک معروف است.

«رامایانا و مهابهاراتا» دواثر بزرگ حماسه ای و صدها کتاب ذیقیمت دیگر منظوم و منثور در رشته های گوناگون دانش بشر از جمله فلسفه، الهیات، نجوم، طب، ریاضیات، ادبیات، نمایشنامه ها و داستانهای

اخلاقی و غیره شامل ذخائر گرانمایه علمی و ادبی آن زبان میباید و کتبی مانند اوپنشدها، گیتا، شکنتلا، کلیله و دمنه و امثال اینها که هرکدام از اینها بارها بزبانهای بزرگ دنیا ترجمه و منتشر گردیده عظمت آثار کلاسیک سانسکریت را بجهانیان ثابت کرده است.

سانسکریت در بین هندوان بعنوان زبان خدایان فوق العاده مقدس محسوب و تحصیل آن به طبقه روحانیون (برهمنان) مخصوص و محدود بود و عموم مردم با زبانهای که از آن منشعب گشته و پراکرتها نامیده میشدند سروکار داشتند ولی در عین حال با تمام محدودیتها سانسکریت مانند سایر زبانهای دنیا با گذشت زمان نمیتوانست در قبال تحولات سیاسی و اجتماعی کشور بی تفاوت بماند و بهمین علت آن در ادوار مختلف تاریخش دستخوش تغییراتی گردید و تحت تأثیر و نفوذ زبانهای اقوامیکه با هندوان در تماس بودند قرار گرفت و از جمله زبان فارسی هم بنوبه خود در حریم مقدس آن راه یافت و تأثیر بسزائی از خود در ترقی و تعالی آن بجای گذاشت.

کشمیر که یکی از مراکز مهم سانسکریت در هندوستان بشمار میرفت بعلت نزدیکی جغرافیائی با ایران از دیرباز با این کشور روابط فرهنگی داشت. سنگتراشیها و خانقاههاییکه در حوالی سرینگر پایتخت آن سرزمین زیبا وجود دارد حاکی از برقراری همبستگیهای نزدیک کشمیر با ایران در زمان ساسانیان است و رواج بعضی از کلمات ایرانی پیش از ورود ایرانیان مسلمان در هندوستان در زبان رسمی کشمیر که سانسکریت بود چون دبیر و گنجور نیز میتوانند وجود چنین علایق را تأیید نماید.

در زمان حکومت مسلمانان در کشمیر که از قرن چهاردهم میلادی بوسیله شاهمیر آغاز گردید اسلام بیشتر بمساعی و مجاهدتهای عرفاء و مبلغین ایران و آنسوی رود (ماوراءالنهر) مانند بلبل شاه و سیدعلی همدانی و پسرش محمد همدانی، و میرشمس الدین و امثال آنها در آن نواحی مقبول عوام واقع شد و در نتیجه، معارف و فرهنگ ایرانی در آن رخنه شایانی نمود و افکار عموم مردم را تحت تأثیر قرار داد.

در زمان سلطنت خانواده شاهمیر در کشمیر که از سال ۱۳۳۹ تا ۱۵۵۲ میلادی ادامه داشت در پرتو توجهات پادشاهانی علم دوست و معارف پرور مانند سلطان زین العابدین که از سال ۱۴۲۰ تا ۱۴۷۰ م در آن مملکت حکمفرما بود فارسی و فرهنگ ایران جایگزین سانسکریت و فرهنگ هندی شد و با اینکه همواره از ادبای سانسکریت هم قدردانی و سرپرستی بعمل آمد معذالک زبان رسمی دربار که فارسی بود مدارج ترقی و تعالی را بسرعت طی نمود. خود سلطان زین العابدین

بفارسی شعر میگفت و دو کتاب بفارسی منثور نوشت و درباریان او نیز خدمات ارزنده بفارسی انجام دادند. در نتیجه، فارسی پیشرفت زیادی کرد و بقدری در عموم مردم مقبولیت یافت که حتی شمس‌الدین حافظ شیرازی در کلامش از محبوبیت فوق‌العاده فارسی در کشمیر اشاره نمود و گفت:

به شعر حافظ شیراز میگویند و میرقصند

سیه چشمان کشمیری و ترکان سمرقندی

پیشرفت سریع و محبوبیت زاید‌الوصف فارسی در کشمیر موجب شد تعداد قابل توجهی از واژه‌های فارسی در سانسکریت وارد شود و چنانکه در بعضی از قسمت‌های «لوک پرکاش» که در همان زمان نوشته شد کلمات فارسی از قبیل شاهی، خواص، سرترانا (سلطان) صلحدار و امثال اینها بچشم میخورند. همین الفاظ در بخش‌هایی از «لوک پرکاش» که منسوب به شخصی بنام «شمیندر» اند دیده نمیشوند. در کتاب معروف بنام «راج ترنگنی» تألیف کلهن بهت نیز آنها را نمی‌بینیم.

همچنین تعدادی از کلمات عربی فارسی و ترکی مانند خاتونه (خاتون) کهان‌گاه (خانقاه) ملک (ملك) مسجد یا مسیدا (مسجد) مدرسه، رواو (رباب) در آثار گویندگان سانسکریت نظیر یون راج - شری‌وار، پراجیه بهت و شک وجود دارند.^۲

اساطیر و داستانهای ملی و مذهبی در هند قدیم زیاد نوشته شد ولی در بین هندوان تاریخ‌نویسی هیچگاه مورد توجه واقع نگردید و دامن آثار کلاسیک سانسکریت با تمام وسعتی که داشت از فن مزبور تهی ماند. تماس مسلمانان با اهالی هندوستان و آگاهی آنان با علوم و فنون لشکرگشایان فارسی‌زبان باعث آشنائی هندوان با علم تاریخ گردید. مخصوصاً شاهنامه، شاهکار فردوسی طوسی که پس از حملات سلطان محمود غزنوی به هندوستان بدانشمندان آن سرزمین معرفی شد و درخشندگی‌های علمی ادبی و تاریخی آن چشمان صاحب‌نظران را خیره ساخت، تأثیر شگرفی در افکار آنان نمود و راه مقبولیت برای فن تاریخ در ذوق سانسکریت‌زبانان گشود.

در نتیجه در قرن یازدهم میلادی شخصی بنام «کشمند» که یکی از درباریان مهاراجاانت بود تاریخی بسانسکریت از کشمیر زیر عنوان «راجاولی» برشته نظم کشید. کلهن بهت سراینده راج ترنگنی ذکر می‌کند که او و اثرش در کتاب

۲ - کشمیر سلاطین کی عهد مین (ترجمه اردو از انگلیسی) نگارش محب‌الحسن چاپ اعظم‌گره (هند) ۱۳۸۶ هـ ص ۴۰۴.

خویش بمیان آورده است و بیش از آن اطلاعاتی درباره راجاولی و نگارنده اش در دست نیست.

شاعری دیگر بنام چندکوی در قرن دوازدهم میلادی کتابی بنام «پرتھوی راج وجی» که شامل وقایع نخستین جنگ پرتھوی راج پادشاه دهلی واجمیر با سلطان شهاب الدین غوری متوفی ۶۰۲ هـ مطابق ۱۲۰۶ میلادی بوده نوشت ولی مهمتر از همه اقدام «کلهن بهت» یکی از درباریان فاضل و دانشمند را جاجی سنگه فرمانروای کشمیر بود که با الهام از شاهنامه فردوسی در سال ۱۱۴۹ میلادی تاریخ کشمیر را آغاز تا زمان پادشاه معاصر خود (جی سنگه) منظوم ساخت و بر آن «راج ترنگی» که درست بمعنای شاهنامه میباشد اسم گذاشت.

راج ترنگی که در واقع نخستین کتاب سانسکریت در فن تاریخ نویسی بشمار میرود و حاوی هشت بخش و شامل تمام تاریخ آن سرزمین میباشد از چندین حیث مماثلت خاصی با شاهنامه دارد باین معنا که محتویات هر دو کتاب منظوم سرگذشت های تاریخی مملکت مربوط را از ابتدا تا زمان حکمران معاصر گوینده آن تشکیل میدهد ثانیاً هیچکدام از آنها پیادشاهی مخصوص نسبت داده نشده است. سوم اینکه اسامی هر دو دارای يك مفهوم (شاهنامه) میباشد. چهارم اینکه هر دو اثر از آثار جاویدان جهان اند و در زبان مربوط به خود شاهکاری عظیم محسوب میگردند.

شاهنامه بفارسی در قرن دهم میلادی و راج ترنگی بسانسکریت در قرن دوازدهم میلادی سروده شد و شخصی بنام «جون راج» یکی از درباریان سلطان زین العابدین پادشاه دانش نواز و علم پرور کشمیر تقریباً پس از دو قرن از نگارش راج ترنگی تاریخ دیگری که شامل سرگذشت کشمیر تا زمان سلطنت سلطان مزبور بشعر درآورد و نظر به مقبولیت فراوان اثر کلهن بهت اثر خویش را نیز بهمان اسم نامید.

در تاریخ جون راج که حاوی وقایع تاریخی در کشمیر از سال ۱۱۵۰ الی ۱۴۵۹ میلادی میباشد اوضاع تاریخی آن سرزمین در حکومت مسلمانان بویژه پادشاه سرپرست سراینده زین العابدین بطور مفصلی شرح داده شده است. پس از جون راج شاگرد وی بنام شری وار تاریخ منظومی بعنوان «زین راج ترنگی» به سانسکریت سرود و در آن وقایع تاریخی را از سال ۱۴۵۹ تا ۱۴۸۹ میلادی مرقوم داشت.

شری وار بدربار زین العابدین بستگی داشت و در دوزبان سانسکریت و فارسی پایه عالی رسیده بود. او یوسف و زلیخای نظامی گنجوی را بسانسکریت ترجمه کرد و اسم آن را «کتها کوتکا» گذاشت. بعد از شری وار شخصی بنام

پراجیه بهت تاریخی منظوم بعنوان «راجاولی پتاکا» سانسکریت نوشت و آن شامل سرگذشت سیاسی کشمیر از سال ۱۴۸۶ تا ۱۵۱۲ میلادی میباشد. بدین ترتیب تاریخ‌نویسی در کشمیر سانسکریت ادامه پیدا کرد.

در کشمیر زیر سرپرستی سلاطین مسلمان فارسی زبان تعدادی از کتب فارسی و سانسکریت بزبان دومی ترجمه شد^۳ بطور نمونه چنانکه گفته شد یوسف و زلیخای نظامی بوسیله شری‌وار به سانسکریت ترجمه شد و اکبرنامه تألیف ابوالفضل علامی نیز بهمان زبان نقل گردید^۴.

همچنین حماسه ملی معروف هندوان بنام مهابهاراتا و راج ترنگنی بوسیله ملااحمد کشمیری از سانسکریت بفارسی برگردانده شد^۵.

در فارسی مدح سلاطین بصورت قصیده‌گوئی رواج شایانی داشت و آن در ادوار سابق برای شاعران تنها راه رسیدن بدربار بشمار میرفت. خاقانی، انوری، ظهیر فاریابی، عرفی شیرازی و امثال آنها همه از همین راه به آمال خود رسیدند و در ادبیات فارسی هم بکسب جاهای پر عظمتی و مقامات عالی نایل گردیدند. چنین وضع برای شاعران سانسکریت نیز قابل توجه بود و آنها هم در تقلید از قصیده‌نگاران بلندنام فارسی مدیحه‌سرائی را در زبان خویش مرسوم ساختند و به قصیده‌گوئی پرداختند.

اودی راج در مدح سلطان محمد غوری قصایدی بسانسکریت سرود و مجموعه آنها را بعنوان «راج ونود» تهیه نمود شاعری دیگر سانسکریت بنام «رام آریا» قصایدی در مدح سلطان محمود غزنوی گفت و آنها را به «غزنی محمود چتر» نامید. این کتاب‌ها نمونه بارزی از قصیده‌سرائی در سانسکریت میباشد که در نتیجه تحت تأثیر قرار گرفتن شاعران زبان مزبور در مقابل قصیده‌نگاری و مدیحه‌سرائی فارسی بوجود آمده است.

تأثیر فنی شعر فارسی را که عبارت است از وزن شعری و قیودات ردیف و قوافی پیش از همه سراینده معروف بنگال بنام «جی دیو» که سانسکریت زبان و در قرن دوازدهم میلادی شاعر دربار راجا «لچهمی سین» بود قبول کرد. در قرن مزبور بنگال جزو سلطنت مسلمانان قرار گرفته و ادبیات فارسی نیز باهالی آن سرزمین معرفی شده و در قلوب افراد اهل ذوق تأثیر عمیقی گذاشته و از جمله

۳ - کشمیر سلاطین کی عهد مین - تألیف محب‌الحسن (ترجمه اردو از انگلیسی)

چاپ اعظم گره ص ۳۹۹.

۴ - اردونامه شماره ۳۴/۳۳ ژوئن سال ۱۹۶۹ میلادی صفحه ۱۱۹.

۵ - ملااحمد وقایع کشمیر را بفارسی نوشت. او در فارسی و سانسکریت تبحر داشت و به امر زین‌العابدین مهابهاراتا و راج ترنگنی را از سانسکریت بفارسی ترجمه کرد.

«جی دیو» را مسخر خود ساخته بود .

جی دیو اولین بار در بین ادبای سانسکریت با استفاده از بحور و قیود ردیف و قوافی فارسی منظومه‌ای بنام «گیت گوبند» سرود که مشتمل بر اشعاری راجع به عشق رادها و کرشنا بود . پیوند زدن شیوه‌های فنی شعر فارسی به سانسکریت ابتکاری بود که بدست جی دیو صورت گرفت و باعث ایجاد حسن و زیبایی خاصی در شعر آن زبان گشت . اثر جی دیو خیلی مورد پسند همگی واقع شد و یکی از شاهکارهای سانسکریت محسوب گردید . گیت گوبند حتی توجه غریبان رانیز بخود جلب نمود سرویلیام جوتر مستشرق بنام انگلیسی آن را بانگلیسی ترجمه کرد . گویته فیلسوف و سخنور معروف آلمانی هم تحت تأثیر آن قرار گرفت و آن را زیاد ستود .

گیت گوبند دارای بندهای هشت‌بیتی است و در هر شعر آن مانند مثنوی فارسی پابندی قوافی و ردیف ملحوظ شده است . در آخر هر بند که به «اشتیدی» موسوم گشته اسم گوینده داده شده است . بدین ترتیب تمام بندها «اشتیدی‌ها» به غزل‌های فارسی میماند و همه آنها در بحرهای فارسی سروده شده است . مدتها پس از سروده شدن گیت گوبند شخصی بنام کوی راج و شوفاته در کتابش بعنوان «ساهیته درپن» اصطلاحی برای قافیه درست کرد و آنرا به «انیتانویراس» نامید .

سراینده گیت گوبند علاوه بر بکار بردن ردیف و قوافی در آثار خویش سانسکریت شیوه خاص فارسی سرایان را که عبارت است از تخلص در اشعارش معمول ساخت . آوردن تخلص در آخر منظومه در سانسکریت سابقه نداشت و این اقدام نیز در سانسکریت در اتباع از ادبیات فارسی بعمل آمد . گیت گوبند نمونه خوبی برای ادبای زبان بنگالی بود و آنان را نیز تحت تأثیر خود قرار داد . پندت راج جگناته شاعر بنام سانسکریت در قرن شانزدهم میلادی که در زمان سلطنت شاه جهان شاهنشاه هندوستان میزیست و از طرف دربار باو خطاب «پندت راج» اعطا گردید نیز تحت تأثیر فراوان ادب فارسی واقع شد . معروف است که او در عشق دختری مسلمان گرفتار شد و زیر اثر آن منظومه‌های متعددی عشقی نوشت . گنگالهری و بهامنی بلاس از مشهورترین آثار اوست . بهامنی بلاس مجموعه اشعار پیرسوز عشقی پندت راج بشمار میرود و گنگالهری در تعریف رودخانه مقدس گنگ نوشته شده است . بحر آن بسیار دلاویز است پندت راج جگناته در حدود سیزده اثر سانسکریت از خود بیادگار گذاشت . یکی از آنها بنام «آصف بلاس» که به تشرنگارش یافته در مدح خانخافان است . منظومه‌ای دیگر «جگ ابهرن» در مدح شاهزاده علم پرور ودانشمند و معارف دوست داراشکوه تهیه شده است

و در آن تمام مشخصات و خوبی‌های قصیده‌سرائی فارسی بچشم می‌خورد. اثر دیگری از پندت راج جگناته در فن فصاحت و بلاغت در سانسکریت بعنوان «رس گنکادهر» میباشد و او در آن اغلب امثله را از کلام خویش که اثر فراوانی از ادبیات فارسی در آن مشهود است آورده است. بعلاوه پندت راج جگنانه واژه‌های فارسی بمیزان قابل توجهی با نهایت زیبایی و مهارت کلام در کلامش بکار برده است. کتابی بسانسکریت زیر عنوان «سوکتی سندر» اثر شاعری بنام «سندر دیو» از قرن هفدهم میلادی که شامل انتخاب کلام گویندگان سانسکریت است در پیروی از تذکره‌نویسی فارسی تألیف گردیده است. نمونه‌های کلام سرایندگان سانسکریت در کتاب مزبور گردآوری شده غالباً در مدح سلاطین است که در تقلید از اشعار فارسی گفته شده است.

پیش از سندر دیو، شری وار نیز در انتخاب کلام ۳۵۰ شاعر سانسکریت را جمع‌آوری کرد و آن را به «سها شتاولی» نامید^۶ کتابهای سها شتاولی و سوکتی سندر گویای این حقیقت است که تذکره‌نویسی نیز در سانسکریت در تقلید از فارسی به پیشرفت قابل ملاحظه‌ای نایل گردیده است.

عده‌ای از مسلمانان فارسی زبان با انجام دادن خدمات ارزنده بسانسکریت در ردیف ادبای آن زبان جای گرفتند و مقام شایسته‌ای در بین سخنوران سانسکریت بدست آوردند. ابوریحان بیرونی دانشمند شهیر و عالم‌تمام ایران نخستین کسی است که میتوان او را سردهسته مسلمانان سانسکریت‌نویس قلمداد نمود. کتاب الهند اثر ذیقیمت آن فاضل نامدار نمایشگر تسلط کامل وی بر زبان و ادبیات سانسکریت و فلسفه و زندگی هندوان میباشد.

در بین شاعران سانسکریت بویژه دونفر مسلمان فارسی زبان بنام دریاخان و عبدالرحیم خان خانان شایسته آنند که در هر تاریخ ادبیات سانسکریت ذکر آنان باید با احترام خاصی جای داده شود. دریاخان کتابی بنام کنگا اشتاک بسانسکریت نوشته و عبدالرحیم خان‌خانان که مربی بزرگ علم و دانش و فرهنگ و هنر بوده و در سرپرستی از شعر و ادباء و علماء شخصیت افسانه‌مانندی داشته با نهایت انسجام و قدرت کلام بسانسکریت شعر گفته و آثاری ارجمند در آن زبان از خود بیادگار گذاشته است.

کلام خان‌خانان بسانسکریت شامل دو نوع اشعار است. نوع اول مشتمل بر اشعاریست که کاملاً بسانسکریت گفته شده نوع دوم محتوی ایبانی است که در آن

۶ - کشمیر سلاطین کی عهد مین تألیف محب‌الحسن (ترجمه اردو از انگلیسی چاپ اعظم گره ص ۴۰۲).

واژه‌های فارسی نیز گنجانیده شده است .
 بدین جهت در نتیجه توجه شایانی که از طرف درباریان و علمای مسلمان
 فارسی زبان در نواحی مختلف هندوستان از جمله کشمیر ، بنگال ، دهلی ، اکرا ،
 احمدآباد ، بیجاپور ، گولکنده ، احمدنگر ، جونپور ، لکنهؤ ، حیدرآباد و
 غیره نسبت به زبان و ادبیات هندوان بعمل آمد فارسی در زبان و ادبیات سانسکریت
 رخنه کرده و بمیزان قابل توجهی آن را تحت تأثیر قرار داده است . و هر قدر
 که این موضوع عمیق‌تر و دقیق‌تر مطالعه و بررسی شود تأثیر بیشتر فارسی در
 سانسکریت مشهود خواهد بود .

تراجم آثار فارسی به سانسکریت و هندی دیوناگری

اکبرنامه	تألیف ابوالفضل علامی . طبق بیان نویسنده مقاله «پیشرفت سانسکریت در پر تو فارسی» در مجله اردونامه کراچی شماره ماه جون ۱۹۶۹ م ص ۱۱۹ به سانسکریت ترجمه شد .
زیج مرزائی	بحکم اکبرشاه با تشریک مساعی میرفتح‌الله شیرازی ، ابوالفضل علامی ، کشن جوتشی ، کنگادهر ، مهیش مهاند به سانسکریت ترجمه شد (آئین اکبری صفحه ۷۶) .
مجمع‌البحرین	اثر داراشکوه . گفته میشود که این کتاب بسانسکریت ترجمه شد . سال ترجمه ۱۷۰۸ م نام ترجمه «سمدرسنگما» .
یوسف زلیخا	اثر نظامی گنجوی بوسیله شری وار بسانسکریت منظوم ترجمه شد . شری وار از وابستگان بدربار سلطان‌زین‌العابدین پادشاه کشمیر (۱۴۲۰/۷۰ م) بود تاریخ «زین راج ترنگنی» که بسبک شاهنامه سروده شده هم از اوست . وی ترجمه یوسف زلیخا را به «کتها کوتکا» نامیده است .
لغت فارسی	فرهنگ منظوم فارسی به سانسکریت بحکم اکبرشاه بوسیله کرشناداس تهیه گردید . این لغت دارای ۱۵۷ مصرعه بوده است . در فهرست کتاب موزه بریتانیا آن جزو کتب مطوعه معرفی شده است .
گلستان	اثر سعدی شیرازی بسانسکریت ترجمه شد و در دهلی در دست چاپ است (کیهان مورخ ۲۴ تیرماه ۱۳۵۰) .
شاهنامه	اثر فردوسی طوسی در دهلی به سانسکریت ترجمه میشود

و در سالهای آینده بچاپ خواهد رسید. (اطلاع از روزنامه
کیهان ۲۴ تیرماه ۱۳۵۰).

حاتم طائی

آرایش محفل مثنوی حیدربخش حیدری بوسیله یشونت
گنیش و تونیکر به هندی دیوناگری ترجمه شد و در سال
۱۸۸۹ م در بمبئی انتشار یافت. (داستانهای منشور باردو
صفحه ۵۵۵) چاپ لاهور.

امیر حمزه

به هندی دیوناگری ترجمه شد (داستانهای منشور باردو
اثر دکتر عبدالله صفحه ۵۷۳).
از روی متن فارسی به هندی دیوناگری برگردانده شد
مترجم هندی: کرشن بهاری شکل. سال ترجمه ۱۹۰۵
میلادی.

الف لیلی

اثر حافظ شیرازی بوسیله دلپت رای به هندی دیوناگری
ترجمه شد (سهم هندوان در ادبیات فارسی صفحه ۱۱۹
چاپ لاهور).

دیوان حافظ

اثر فردوسی طوسی گفته میشود بوسیله بودیت در زمان
سلطان زین العابدین پادشاه کشمیر (۱۲۴۰/۷۰ م) به هندی
ترجمه شد. (سهم هندوان به ادبیات فارسی صفحه ۱۲).
ترجمه انوار سهیلی به هندی در قرن هیجدهم میلادی
صورت گرفت (داستانهای منشور اردو ص ۵۸۳ چاپ
لاهور).

شاهنامه

از روی ترجمه نیم چند کهتری که از فارسی باردو ترجمه
کرده بود بوسیله جیورام به هندی دیوناگری ترجمه شد.
از آثار ارجدار اعلیحضرت شاهنشاہ آریامهر به هندی
ترجمه شد.

کنیله و دمنه

گل صنوبر

مأموریت برای وطنم

